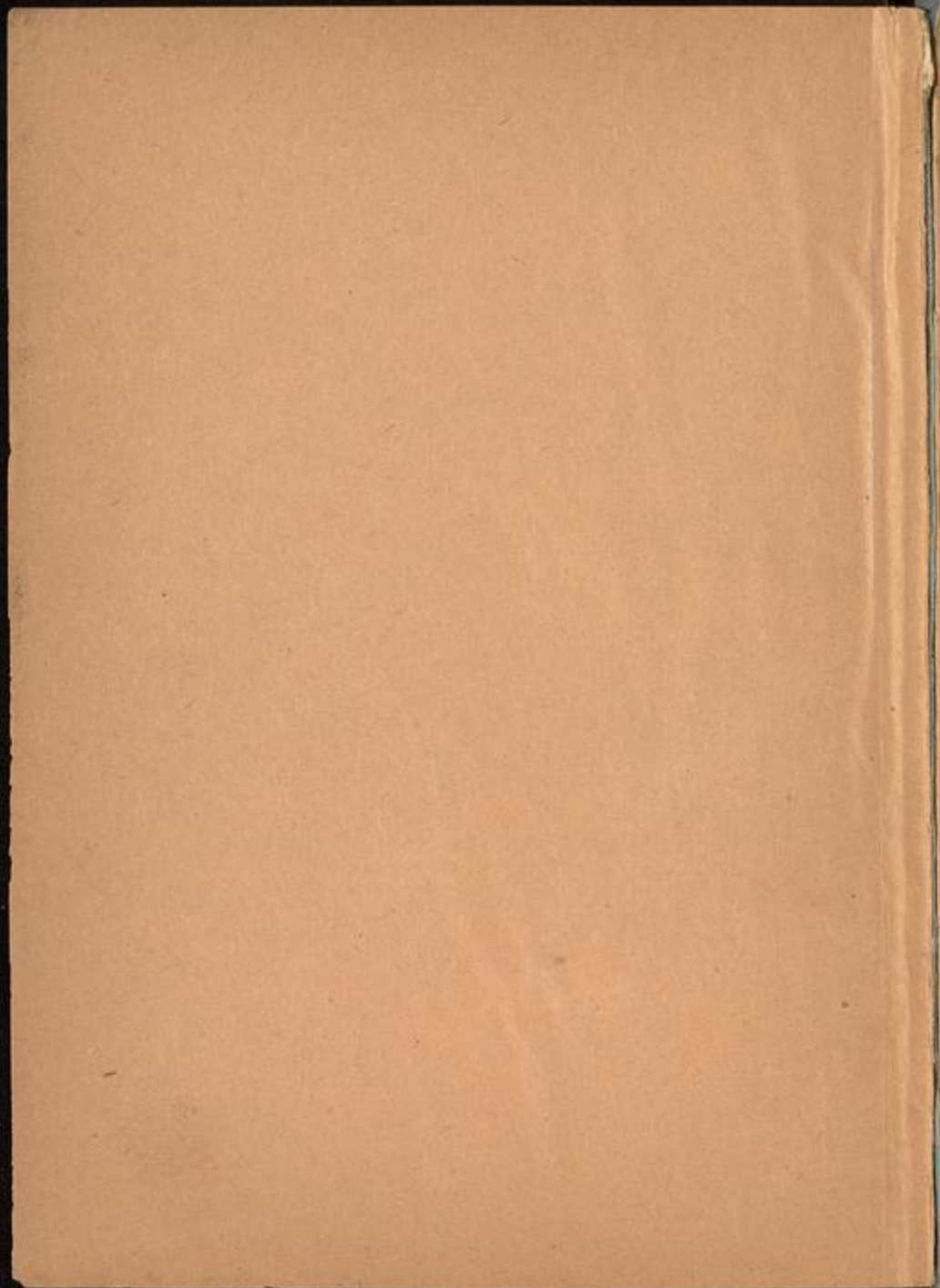
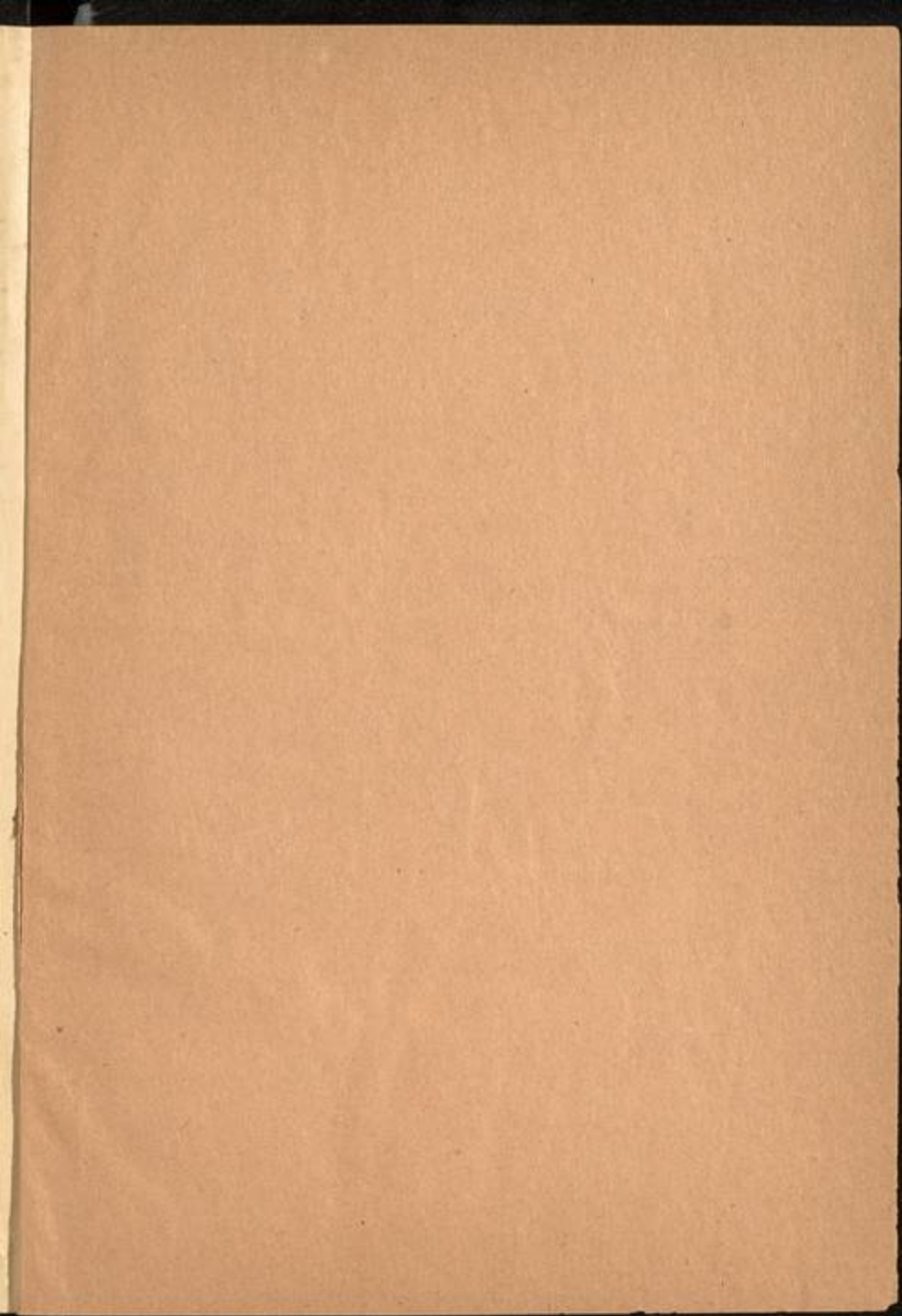




THE LIBRARIES
COLUMBIA UNIVERSITY







دین و شئون

— تألیف حاجی شیخ اسدالله معانی —

مندرجات : مقدمه - بشر - دوره بربریت - حس احتیاج -
شروع تمدن - احتیاج بشرقانون - تشکیلات
- حق حاکمیت - قوانین آسمانی - تأثیر عادات در ادیان - دین
- اسلام و محیط ایران - ظایف دین - نبوت - امامت - اصول دین
و مذهب - حاکمیت در دین و دولت - دین و سلطنت - سلطنت
حقه و جایزه - تأثیر عدل و جور سلطان در سلطنت - وظیفه
مسلمانان در مقابل سلطان جابر - نیابت امام - وضعیت مأمورین
جزو - شکل سلطنت در زمان غیبت - احتیاجات حادثه - اجتهاد
و تقلید - روحانیت - شئون مفصوبه و بدع باطله :-

رد مظالم - تصرف در املاک دولتی - تولیة موقوفات - دخالت در
جباہت و صرفی بیت المال - تصدی در امور حسبیه - محاکم صرافیه - اجرائی
معامله اموال غیر منقولہ - نماز جمعه و جہادت و میت - تزویج و تطلیق -
ترغیب مردم بترک دنیا - نقل اموات بمشاهد مقدسه - اجرائی آیین .

استانبول — مطبعہ شمس

1850

1851

1852

1853

1854

1855

1856

1857

1858

1859

1860

1861

1862

1863

1864

1865

1866

1867

1868

1869

1870

1871

1872

1873

1874

1875

1876

1877

1878

1879

1880

1881

1882

1883

1884

1885

1886

1887

1888

1889

1890

1891

1892

1893

1894

1895

1896

1897

1898

1899

1900

14

15

حاج شیخ اسدالله محققی

دین و شئون

استانبول — مطبعه شمس

۱۳۳۴

— ۱ —

کتابخانه سید نفیسی

طهران — شماره ۱۲۰۵

شماره ۱۲۶۵

893.791

M31

54858

دین و شئون

— تألیف حاج شیخ اسدالله ممقانی —

- مندرجات: مقدمه — بشر — دوره بربریت —
حسن احتیاج — شروع تمدن — احتیاج بشر بقانون —
تشکیلات — حق حاکمیت — قوانین آسمانی — تأثیر عادات
در ادیان — دین اسلام و محیط ایران — غایه دین —
نبوت — امامت — اصول دین و مذهب — حاکمیت در دین
و دولت — دین و سلطنت — سلطنت حقه و جابر — تأثیر
عدل و جور سلطان در سلطنت — وظیفه مسلمانان در مقابل
سلطان جابر — نیابت امام — وضعیت مأمورین جزو —
شکل سلطنت در زمان غیبت — احتیاجات حادثه — اجتهاد
و تقلید — روحانیت — شئون مفصوبه و بدع باطله : —

رد مظالم — تصرف در املاک دولتی — تولیة موقوفات — دخالت در جباوت
و سرف بیث المال — تصدی در امور حسبیه — محاکم مرافعه — اجزای معامله اموال
غیر منقوله — نماز جمعه و جماعت و میت — تزویج و تطلیق — ترغیب مردم بتوکل دینا
— نقل اموات بمشاهد مقدسه — اجرای آیین .

ادبار ایران ما، در ظرف اعصار اخیر فاجعه محسوس است. و این حادثه محسوس، نظر متفکرین ما را در تحت تأثیرات تلخش، از چندی بدینطرف جلب کرده و کسانیکه در تدقیق اسباب و عوامل این بدبختی غور نموده اند باندازه فهم و فراست خود حکمها داده اند: گروهی سبب اصلی این تدنی را وداع ایران بایم نشو و ارتقا و وقوع آن در دوره پیری و انحنا پنداشته، طاقه سیران در مسیره قرون وسطی و باز ماندنش از سر منزل تعالی و اعتلا انکاشته اند.

جهی عامل حقیقی این انحطاط را فساد اخلاق خواص دیده، جماعتی تفسیح عادات عوام فهمیده اند. برخی واسطه واقعی این ارتجاع را سوء سیاست دولت یافته اند، بعضی جهل و ضلالت ملت. و اغلبی علت العلل این همه ادبار و ارتجاع و تدنی و انحطاط

را بعد جغرافیای ایران از مشرق مدینت یعنی مغرب ، دانسته
و گفته اند : -

مبدأ تمدن عالم و منشأ ترقی کون قوه برق و بخار ، اعمال
قطب نما ، استعمال باروت ، صناعت طباعت بوده و بواسطه این
وسایط ، قتل جنایه ، در پیش پای اینشاء بشر سر فرود آورده
امواج سرکش بحاره ، باولاد آدم منتقاد گردیده . برزخها از
میان مرتفع ، قطعات عالم مربوط ، مسافت بلاد نزدیک و در
امر مناسقات سرعت و سهولتی بعمل آمده تا مردم این عوالم
بیکانه اختلاطی و افکار نوایغ فرزانه ارنسباطی پیدایا کرده
عناصر فعاله بشر ، در نهوین حواشی و تأمین سعادت نوع خود
بتوحید آرا و تشریک مساعی موفق شدند .

و بوسیله این وسایل ، انوار علم در اقطار عالم منتشر گردید ،
استار جهل از محیط کره مرتفع . خلائق بیدار شدند ، حقایق
درکار . اختلالها روی داده انقلابها سرزده نظریهها تغییر یافته
سیاستها عوض گردید ؛ قوانین متقنه وضع و حکومتهای مقننه
بسرکار آمده تادست تجاوزها در قید ، پای نطاولها در بند و
بندگان خدا اندکی بحقوق خدا داد خودشان نایل گشتند .

مثلاً : - اگر عقربه قطب نما ، عقل انسان را با اشارت
ارشاد ، بتعیین جهات ، هدایت نمیکرد ؛ ملاح و مرا کب ، در

طی مراحل بتعقیب کواکب و التزام سواحل، مجبور بود .
اگر قوه بخار ، در جر قطار و سوق سفاین ، خارقه
نمینموده مقدرات صحرا کرد و دریا نورد ، دستخوش بادهای
مخالف و موافق ، باز بجهت بادیمایان منساقی مانند ناقه و ناهق
میگشت .

اگر طریق اعمال و استعمال پاروت بدست نیامد ؛ راه
فساد هاروت و ماروت ابتدا بشر مسدوده ، باب عدل و انصاف
مفتوح ، بساط امن و امان مبسوط نمیشد .

اگر صناعت طباعت شیوع نییافت ؛ ابتکار افکار ، برده
نشین ، شواهد آثار ، خلوت کزین ، جراید از فواید مجرد ،
متاع معرفت فاسد ، کلالی علم کاسد ، راه هدایت بسته و طریق
ضلالت باز میماند .

و در عقب همه اینها ؛ اگر قوه برق ، بوسایط و وسایل ،
سرعت برفیه نمی بخشید ؛ قافله بشر ، در قطع منازل ترقی
لنگ و پای ارباب مساعی ، در سر هر فرسنگی ، بسنگ میامد . . .
و نیز گفته اند که چون کشف و ابداع اینهمه اسباب
عوامل ، در ممالک غرب اتفاق افتاده و مغرب را مطلع انوار
علم و معرفت گردانیده ؛ این است که ممالک شرق هم بعبارت

قدیم تحت الشعاع واقع شده و هر شعشۀ ذاتی یا تاریخی را که قبلاً داشته است کم کرده .

و یا اینکه اینهمه وسایط علمی و وسایل فنی که در مغرب ایجاد و اختراع شده اقوام غرب را با انواع اسلحه مادی و معنوی مسلح و بر ملل مشرق بلرز مسلط گردانیده و از آنجا که اقوام مشرق، خواهی نخواهی، تحت تسلط و نفوذ مغربیان رفته اند، بروفق دستور «الحکم لمن غلب» و باقتضای قاعده «آکل و مأ کول» بمحو و انقراض محکوم، و بزوال و اضمحلال مجبورند؛ زیرا، در عالم امکان - که میدان مبارزه و معرکه احتراصی است - هر لقمه خوردی، طعمه یک شکم بزرگی است. و هیچ ضعیف از دست قویتر از خودش تخلیص گریبان نمیتواند .

از باب خبرت و بصیرت، ندنی* گردونه سیرما «ایران» را بحفره مخوف انقراض، از سوانق مذکوره دیده و اصحاب همت و عزیمت، در صیانت ما ایرانیان، از سقوط مدهش و مخوفی در آن حفره، به تعقیب نظریات ایشان کوشیده اند .

کسانی به پیوند دادن مدنیت عصر حاضر، بمزاج ملی ایرانیان و ادخال روح تازه بقالب افسرده ایشان نظر همت گاشته، اشخاصی برفع وقفه نمایرانیشان در مواقف قرون

وسطی و سوق ان بمراحل زندگانی قرن بیستم بذل جهد داشته اند .

قومی باقتران معنوی واقتنغای مادی مشرق بمغرب حصر امل کرده اند . فرقه بتداول صنایع وفنون و تعامل وسایط و شئون ان دراین .

احزابی بتغییر طرز حکومت ونبذیل سبک سیاست قصر عمل نموده اند ، جمعیتی بتهدیب اخلاق وشفیج عادات .

وبسیاری - که اصل مقصدرا خیلی از نزدیک ، تعقیب نموده و الحق ، بهدف بسی تقرب جسسته اند - به تعمیم معارف و تأسیس مکاتب کوشیده کمی هم در تسهیل اصول تحصیل واصلاح الفبا کار کرده اند .

دراین میان اشخاصی نیز موجود بوده اند که نوطئه اینهمه مقدمات سقیمه را بدین واسبت تولید این همه نتایج وخیمه را بآیین داده وکان برده اند که دین مخالف تمدنست وآیین منافی ترقی ... وجون اغلی از اصحاب این عقیده از ارباب دین و ایمان رسیده اند ؛ رای همه ایشانرا - ولوخطا دارد - بفرضی و فکر تمامی آنانرا - ولو عناد آرد - بمرضی حمل نمیتوان کرد ...

والبته دین مبین اسلام ، که اکمل ادیانست و افضل

شرایع ، مظهر اعجاز است و مبدأ بدایع ، مهذب اخلاقت
 و مری خلائق ، منقد لوہامست و مقوم حقایق ، احکام محکما .
 تست و آیات بینات ، تنزیل رب العالمین است و تبلیغ رسول
 امین ، مبری از ریب ، مصدق عقول ، معری از عیب ، مسلم
 فحول ، آمر معروف ، ناهی منکر ، محق حق ، مبطل باطل ،
 هیچوقت و هیچوجه ، منافی ترقی و مخالف تمدن نمیشود .
 منصفان ، دین را در معرض تعریض نهادند ، مقبلان ، آیین
 را مورد ایراد قرار نداده اند . ارباب وجدان ، بخطای
 خود مقرند و اهل ایمان به تقصیر خویش معترف : -

« اسلام بذات خود ندارد عیبی

هر عیب که هست در مسلمانی است » [۱]

از مسلمانی * ما مسلمانان و از سیه کاری مانده کارانست
 که دینداران دل آزرده پیش خداوند دین و آیین شکایت
 برده و بحضور حضرت ختم المرسلین عرض نظام کرده اند که :-

« دین ترا از بی آرایشند ،

از بی آرایش و پیرایشند .

بسکه بستند بر او برک و ساز

کز تو بینی لشناسیش باز! ... » [۲]

[۱] لا ادری . [۲] نظامی .

راستی : دین خدا را بسلیقه خود آرایشی و آیین مصطفی
را بقریحه خویش پیرایشی داده، بفصل خطاب رنگ و روغنی
و باصل کتاب ساز و برکی بسته ایم ؛ که در واقع حق در
باطل مستحیل شده . سنت در بدعت مستهک . مقدمه احوال ،
از دیباچه اعمال پیدا . و خامت مال ، از شامت حال ظاهر
و هویدا . ملیونها از بشمر ، بیکانه خیر و همخوانه شر . هنوز
در مملکت ، ضرورت و سفالت مستقر ، دوره بربریت مستمر .
هنوز در ملت ، حواشی مبرمه محسوس . ترقی ، معکوس .
تمدن نا مشروع . قانون نا مطبوع . تشکیلات دچار اشکال .
حق حاکمیت در اخلال . قوانین آسمانی ، بیسطالب و راغب
و مظاهر . تاثیر عادات و خرافات بر دین ظاهر . دین اسلام
در محیط ایران بجهول الغایه . غایه دین سرمایه آن و این .
حکمت نبوت و رسالت مستور . فلسفه امامت و خلافت مخفی .
اصول دین مهجور . فروع مذهب منسی . وجهه حاکمیت در دین
و دولت فاطل . سلطنت حقه موصوف بیاطل . عدل معدول .
جور جاری . وظیفه مسلمانان بجهول و غیر معین . نیابت امام
مشغول و غیر مبرهن . وضعیت مأمورها مورث مفاسد . شکل
حکومت باز یحیه عقاید . احتیاجات حادثه متراکم . اجتهادات
شخصیه حاکم . روحانیت فرمانروا . رهبانیت فرمانفرما .

شئون دوات مقصوب . بدع باطله مرغوب . محاکم شست
و شوخانه مظالم . حیل شرعی در فن ارتشا فرعی . املاک
دوئی در تصرف غیر . عایدات اوقاف مصروف اسرافانی
خالی از خیر . منابع بیت المال مختل . مصارفش نامشروع و معتل .
تصدی امور حسبی برای مفتخواران کسی . محاکمات مخالف
معقول . معاملات منافی منقول . نیازها کره رقصانی .
نیازها فریه و بهتانی . نکاحهایی ربط . طلاقهایی ضبط . ترغیب
مردم بترك دنیا پندی . مواعظ و نصایح جرنندی و پرندی .
اجرای آیین برخلاف دین و برضد قوانین . بالاخره ؛ مکارم
اخلاق مردود ، محامد اوصاف مطرود ، وقایح افعال مطلوب ،
قبایح اعمال محبوب ... و بیك گله ؛ اسلام داعی ، دین دانه
حقیقت افسونی ، حق افسانه ! ...

کر مسلمانی همین است که حافظ دارد
وای ! کر از بی امروز بود فردایی ...



بلی در عالم امکان ، هیچ معلولی بیعلت ، هیچ اثری بی
موثر بوجود نمیرسد . و البته استیصال ملت قدیمی را عللی و

اضمحلال مدنیت قومی را عواملی است .

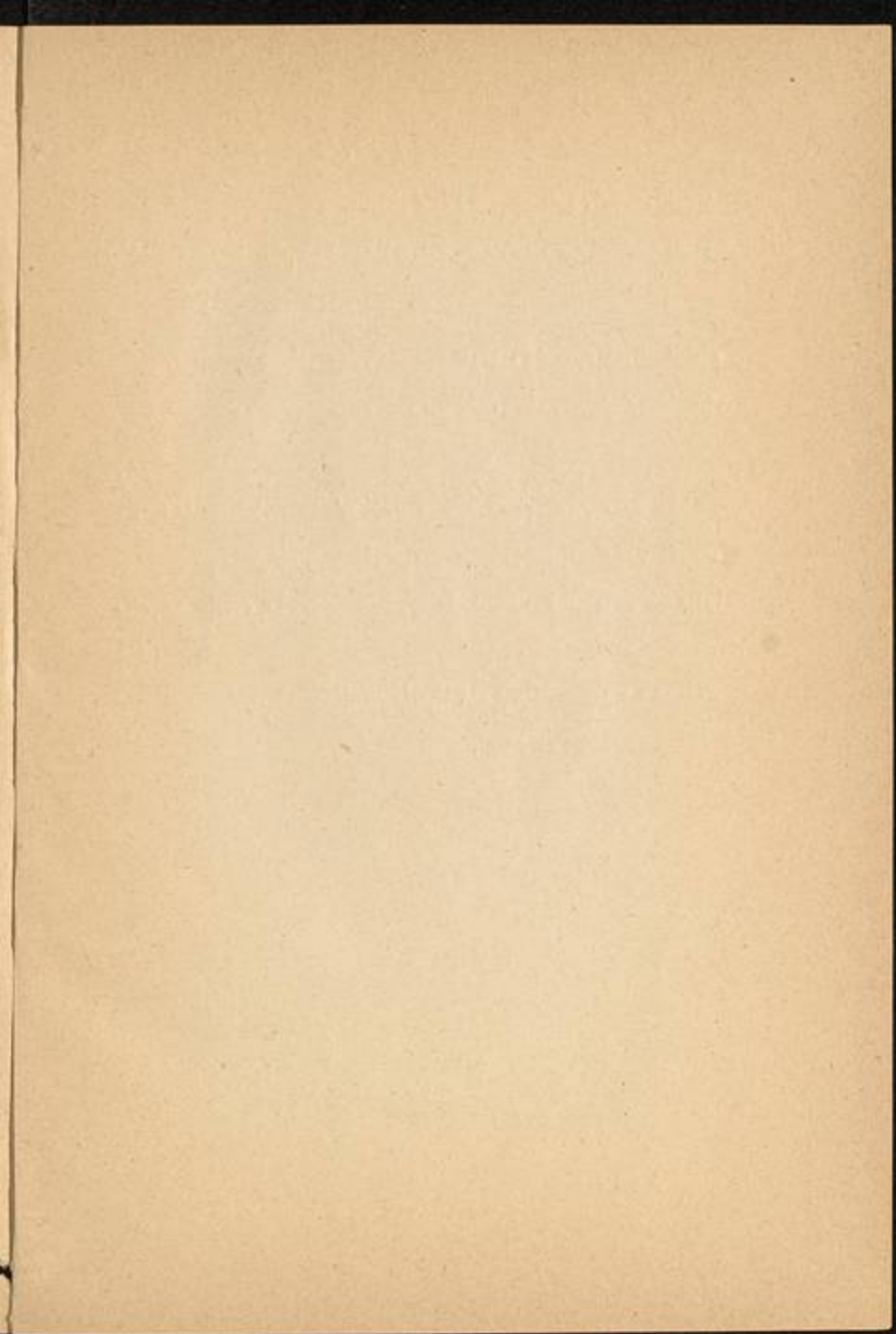
اسباب عدیده که بنظر اولوالالباب رسیده ، بدون شك
و شبهه ، در فراهم آوردن موجبت این استیصال و اضمحلال
دخالت مؤثری داشته است .

مؤثر ترین علل معهوده ، باعتقاد ما ، همین « داء الضلاله »
بوده و امراض دیگر را این درد بی امان ، تولید و یا تقویت
نموده است .

و ما در این رساله مختصر ، به تشریح همین ماده خواهیم
کوشید . اگر این عقده مزمن بر وفق مراد تحلیل یافت ،
امید است ، ملت را خدمتی بجا آید و از ذمت ما فریضه ادا
گردد ...

— استانبول ، ۲۷ ربیع الاخر ، ۱۳۳۶ —

اسدالله ممقانی



بسم الله الرحمن الرحيم

۱ بشر

بشر ؛ مخلوق است خودبین ، جانوریست کرسنه چشم ، حیوانیست طلاکاری شده ، بسود خود میگرداند ، از زیانش میگریزد .

زمان وزمین ما ، از این نوع مخلوقات ، لکها ، فلکها داشته و دارد که همه از حیث جنس وفصل ونوع وخواص متحدند ودر اخلاق وعادات وادیان وتمدن مختلف .

بسا کسانیکه مبدأ ومنشأ بشررا از غوک ، از بوزینه ویا از حیوان دیگر دانسته اند ؛ ولی کتب آسمانی برای ما یاد داده است که پدر شما « آدم » است وما در شما « حوا » .

دورهٔ بربریت

مبدأ و منشأ بشر ، هر چه و یا هر که باشد ؛ نوع بشر از
عمر خود قسمتی را گذرانیده است که « دورهٔ بربریت »
اش مینامند .

کتب آسمانی میگوید : « وقتی که آدم ابوالبشر ، از بهشت
بیرون شد و از آسمان بزمین فرود آمد ؛ برای حفظ ناموس
خود محتاج برک سبزی بود » .

فلاسفه میگویند که « انسان ، در اوایل خلقت خود ،
مدت مدیدی ، مانند بهایم بسر برد » .

در هر صورت ؛ انسان امروزه ، در آن نقطهٔ از مسیرهٔ
تمدن که هست ، اگر اندکی ایستاده و باعقابیکه از وی درآمده
است ارجاع فطری بکند ؛ در مبادی تمدن ، کلههایی از بهایم
دیده اجداد خود را در آن میان میشناسد .

از مهمترین اختراعات امروزه بشر تا ادنی ترین اسباب
زندگانی وی . هر کدام را بگردید ، خواهید دید که اجداد
بجای شما از آن محروم بوده است .

مثلا قوه برق - که از يك مركز و دريك طرفه العین ،
طالی را روشن میکند . و مکتون خاطر دو مرد بیکانه را ،
که شاید در تمام عمر روی همدیگر را ندیده اند ، از این سر
دنیا در آن سر دیگرش ، بیکدیگر میفهماند و صدای دو
آشنای صمیمی را از فرسخها مسافت همدیگر میرساند .
و هزاران هزار مردم را در اطاقهایی با اسم « تراموای »
برداشته در خیابانها روزتا شب ، شب تا صبح میکرداند - مدتی
قبل برای انسانها مجهول بوده است .

قوه بخار - که شهر را بدنبال خود بسته منزل بمنزل
و طالی را سوار کشتی کرده ساحل بساحل میکرداند و کارخانها را
بکار انداخته کارهای محیر العقول میکند - در يك قرن قبل
مکشوف نبوده است .

آب و ما ، گوگرد را بجای کبریت استعمال میکردند .
اجداد ما ، آتش را از دل سنگ خارا بیرون میاوردند . اسلاف
شان چوبهای خشك را ساعتها بهم سوده آتشی میافروختند
و بخاموشی آن چراغ ، قیبه کور میشد . و بی شبهه ، عصری

بوده است که در ظلمت محض میگذرانیده اند .

این، تنها ترتیب تکامل یک روشنائی است که بمحیط تاریک بشر راه یافته و ایشان را از فلاکت ظلمت رهانیده است . آلات، ادوات، لوازم و اسباب زندگانی امروزه بشر، همه وبدون استثنا تمام این دورها را گذرانیده . انسانیکه امروز، در قصرهای بزرگ دلگیر میشود، وقتی برای کندن کودالی برای خود، تیشه نداشته است . آنکه هرروزه لباسی عرض میکند، وقتی تنها پوست حیوان میپوشید . و در وقتی آن را هم نداشته . و در آن عصر بود که انسان تحت و عور بازیجه با دوباران میشد و سرد و گرم زمانش کله کله از کوهی بدشت از دشتی بدره میراند . بیلاشی و قشلاشی عشایر ما نمونه از زندگانی اجداد بشر است و معلوم نیست که کله های بشر در آن دوره، نظم دسته کلنگ را از طیور و ترتیب کله اهورا از وحوش داشته اند .

احتیاجات ابتدائی را - که انسان در اول امر حس کرده است - همه حیوانات حس میکنند . و همان حس احتیاج است که کله‌های طیور و دسته‌های وحوش را در زمستان از سرد سیر بگرمسیر و در تابستان از گرمسیر بسرد سیر میکنند . اگر کله آهورا در چرا و دسته کلنک را در هوا دیده اید میدانید که حیوانات نیز در زندگانی خودشان باندازه شعوریکه دارند تابع يك نظم و مطیع نسبی هستند .

کله آهورا که در چرامی بینید همه آنها مشغول نیستند . یکی دوتا از میاز خودشان قراول دارند که ظهور حیوان مفترسی یا بروز صیاد محترصی را مینماید . همین که خطری سرداد همه میگریزند و در حین فرار بی يك پیش اهنک را میگیرند . دسته کلنک را در هوا تماشا کنید ، خواهید دید که يك

سلك مستقیمی از این حیوانهای انتظامپرور در مدنظر شما
 تمتد شده . مدتی باهنگ و ترتیب مخصوص راه میروند . سر
 دسته آنها خسته میشود . گمان نکنید که برهم خواهند خورد
 جلویها آهسته تر میگردند و عقبی هاشند تر . وقتی می بینید
 نظام « يك بيك » که داشتند حالا « خط زنجیر » شده .
 اول از دست راست شما بدست چپ پشت هم تمتد بودند .
 حالا از مدنظر شما بسمت افق . پهلو به پهلو صف کشیده اند .
 پس از لحقی باز نظام « يك بيك » پیدا میکنند . ولی این
 دفعه پیش آهنگ آنها همان نیست که اول بود . پیش آهنگ
 نخست ، حالا عقبتر از همه میاید . حتی جای همه کلنگها تغییر
 یافته نمره که اول از دست چپ داشتند حالا همان نمره را
 از دست راست دارند . و این همه تبدلات ، در هوا و در پیش
 چشم شما - بی آنکه هرج و مرجی روی دهد - بعمل می آید .
 خانه داری* موش ، عاقبت اندیشی مور ، فرمانفرمانی نخل ،
 فرمانبرداری* زنبور . صیادی* عنكبوت ، استادی* قز ، همه ،
 هر يك دليل شعور و برهان احساس آنها است حوايج ضروری
 خود را ...

و از کجا معلوم است ، که اگر این حیوانهای ناتوان دست
 و پای انسان را میداشتند ، مثل مردم به تأمین اساسی احتیاجات
 خود نمی پرداختند ؟ ...

انسان ، که قامت مستقیم ، پای مستقل ، دست و پنجه
 مستعد بکار و صنعت داشت ، این احتیاجات را حس کرد
 و چاره رفع آنها را اندیشید و دید که به تنهایی از عهده انجام اینهمه
 حوائج نمیتواند بیاید .. شما ، اندکی فکر کنید تا ببینید که
 یکنفر انسان برای يك معیشت عادی از چند صنعت محتاج
 استفاده است . بی شبهه یکنفر انسان در يك آن هم بنا ، هم
 نجار ، هم شیشه کر ، هم آهنگر ، هم جولاهه ، هم خیاط ،
 هم زارع ، هم دروگر ، هم آسیابن ، هم مکاری هم نانوا ،
 هم قصاب ، هم آشپز و هم خیلی غیر از اینها میتواند بشود .
 و اگر يك چند صنعتی یاد بگیرد و نقش مساعد استفاده از همه
 آنها نخواهد بود .

پس افراد بشر ، برای رفع حوائج کونا کون خود محتاج

تعاون بهم‌دیگر بوده اند و قبل از همه آنها ، انس ازدواج و حس تولد و تناسل - که در همه حیوانات وحشی نیز موجود و مشهود است - نوع بشر را بدسته‌های کوچک تقسیم و افراد هر دسته را دور هم جمع کرده بود .

احساس احتیاجات ، فکر چاره رفع آنها ، دریافتن لزوم تعاون ، این دسته‌های کوچک را مجبور کرد که بیکدیگر تقرب جسته باهمدیگر معاوضه مساعی بکنند .

آغاز مدنیت بشر ، از این نقطه شروع شد . و معنی اینکه گویند : « انسان ، مدنی بالطبع است » نیز همین است .

۵

احتیاج بشر بقانون

دسته‌های کوچکی که آنها را انس ازدواج و حس تولد و تناسل تولید کرده بود ، خانوادهای ابتدائی بشر بشمارند . از خانوادها جوقه‌ها ، از جوقه‌ها طایفه‌ها ، از طوایف

عشیره‌ها ، از عشایر قبیله‌ها ، از قبایل اقوام ، و از اقوام ملتها تشکیل یافته اند .

ولی فراموش نکنید که : « انسان مخلوقیست خودبین ، جانوریست گرسنه چشم ، حیوانیست طلا کاری شده ، بسود خود می‌کراید ، از زیانش می‌گریزد » .

وقتی که این دسته‌های خورد و بزرگ با جبار احتیاج تعاون ، همدیگر نزدیکتر می‌آمدند ، هر فردی در مقابل افراد دیگر هر دسته در حور دسته‌های آخر سود خود را می‌جست ، از زیان خود می‌گریخت و میخواست که حوائج خویش بیشتر و بیشتر رفع شود و از این رو در میان نوع بشر که محتاج تقرب و تعاون بودند ، مبارزه حیاتی شروع میشد و شك نیست که مظفریت نصیب زور بازو و قوت نیرو میکشست و از آن میان قهرمانها سر در می‌آوردند و سلاطینها تشکیل میافت .

اگر چه این زر دستها منافع زبردستان خود را ناجائزیکه موافق منافع خود بود مراعات مینمودند ، ولی این مراعاتها برای اداره و رفع حوائج آنها کافی نبود . لابدیای بارهٔ انظمامات بیان می‌آید که موقع قانون را میگرفت .

وقتی که ما « قهرمان » و « سلاطین » و « قانون » می‌شویم شما قهرمانهای بزرگ عالم . سلاطین معروف جهان قوانین مدون

دول متمدنه را در نظر نگیرید. هر عهده نسبت بمقتضیات و مساعدت محیط خود، قهرمانها، سلطانها، قانونها بوجود آورده است. در میان اجداد شما آنکه دکنک خوب میزد، سنک راست میبنداخت. قهرمانی، وانکه جمی انسان لخت و عور پا برهنه وشکم کرسنه را زیر فرمانش میاورد سلطانی بود.

وا کر شما اغلی از شئونات را که امروز نظر شما ابدأ جانب نمیکند تدقیق کنید خواهید دید که مغز خیلی از فلاسفه عصر، خود را خسته کرده تا سر و صورتی پیدا نموده و در میان افراد بشر متداول شده و حالا از فرط بداهت بنظر انسان نیاید. پدر کیست؟ پسر کیست؟ جفت چیست؟ همسر کدام است؟ معنی مال، ملک، تصرف، تملک، وراثت، اخذ، اعطاء، متاع، اولاد، احساب، انساب، حق، تجاوز، تعدی، ظلم، زور، سرقت، قتل، استقام، شرف، حیثیت، توهین، تعظیم، تحقیر، تکریم و هزاران امثال اینها چه چیز است؟..

همه اینها قوانین است که از روی احتیاجات بشر احداث شده و در میان نوع چنان ریشه دوانده که هر فردی در جمعیت بشر تولد یافته خود را از مراعات آنها ناچار دیده، زیرا که بپذیرفتن عضویت هیئت اجتماعی مجبور بوده و در خارج آن هیئت نمیتوانسته است زندگانی بکند.

وكان نكتيد كه بعضى از اينها قبل از حضرت محمد، حضرت عيسى، حضرت موسى و يادىگر انبياء الله (صلى الله على نبينا وآله وعلينهم اجمعين) متداول نبوده و يا اينكه بعضى ديگر مسائل حسي بديهى بوده و خود بخود نشأت گرفته است؛ بلكه همه اينها و امثال اينهارا احتياج بشر بنظام معاش خود توليد کرده و بعد؛ بعضى از آنها در سلك عادات و اخلاق منسلك گردیده و بعضى ديگر از جانب انبيا و اوليا با امر خدا و از طرف فلاسفه و واضعين قوانين باقتضاي حكمت و اجبار احتياج توسعه و اصلاح ديده است «احكام» و يا «قوانين رسمى» را يافته است. از اول وقتيكه نوع بشر پدايرة تمدن گذاشته و بر رفع احتياجات خود شروع کرده، احتياجات بشر نيز احداث قوانين نموده است. از آغاز مدنيت تا كنون؛ هيچ زمان، هيچ مكان، خالى از قانونى نبوده است. وحشهاى افريكا - كه هنوز از دوره بربريت پر مفارقت نكرده اند - باز قانون اخذ و اعطاسارا ميدانند. معنى ملك و تصاحب را ميفهمند. از قتل و سرقت و غصب جلوگيرى ميكند. سارق را مجازات میدهند. قاتل را بمكافات ميرسانند. از ظاصب نقاص مينابند. و همه اينها نمونه از قوانين ابتدائيه است كه در بين اجداد ملل متقدمه نيز وقتى متداول بوده است. و البته قوانين ابتدائيه، وضع و ترتيبات

قوانین امروزه رانداشته است. از طرف نماینده، وزیری،
سلطانی طرح نمیشد. در کمیسیونهای مخصوص تدقیق نمیکشت.
بتصویب مجالس شوری و سنا نمیرسید. بلکه اوایل، همه قواعد
و قوانین را احتیاج بشر احداث میکرد. و نیز همان احتیاج،
انهارا در میان افراد بشر مجری و متداول مینمود.

۶

تشکیلات

احتیاج بشر، ابتداء، قوانین را بخوی که ذکر شد شروع
باحداث کرده و بعد تمدن بشر رو به پیشرفت گذاشته و هر چه
مدنیت پیش رفته احتیاجات متزاید کشته و بتزاید احتیاجات
قوانین تکثیر پیدا کرده و بالاخره کثرت احتیاج بقوانین،
وضع و ترتیب خود قوانین را نیز بخت قانون در آورده و از
جمع و تفریق اینهمه قوانین، تشکیلات حاصل شده و تشکیلات
نیز در خور احتیاجات تزاید پیدا کرده و مثل خود احتیاجات
همدیگر مربوط کشته و مانند شبکه حیات بشر را بر زیر تسلط

خود در آورده است. در بدو شروع مدنیت که از میان بشره، تازه تازه، قهرمانها سردر میاوردند البته محتاج وزیری نبودند. بعد که دوره قهرمانی بدور حکومتهای کوچک مبدل میشد و حکومتهای مختصر تشکیل مییافت + بی شبهه به تعدد وزرا احتیاجی نبود .

تشکیلات لشکری را، ابتدا، سپروس اعظم در ایران بنا نهاد. جایار و جایارخانها، تقسیمات کشوری، ضرب سکه و رواج پول را بدو، دارای اول احداث کرد.

شک نیست که قبلاً، تربیتات وزارت جنگ، وزارت داخله، وزارت مالیه، و وزارت طرق و شوارع در میان نبود. و حالا هر یکی از این تشکیلات چندین شعبهها پیدا کرده که اداره همه آنها از حیث قدرت يك وزارتخانه خارج است. وزارت داخله و عدلیه و معارف و تجارت، زراعت و ادیان و مذاهب و پست و تلگراف و تلفون، وزارت جنگ و وزارت بحر، و وزارت خارجه و وزارت مستملکات و غیره تشکیلات مستعدنه ایست که از هم دیگر تولد یافته و همه اینها را ترازد احتیاجات تولید کرده است. و امروز - که اغلب دولتهای روی زمین دست بگریبان هم دیگرند - احتیاج آنها بجلب و جمع اذوقه و به تقسیم آن به مردم يك وزارتخانه بنام (وزارت اعاشه) ایجاد کرده و معلوم نیست که

ترقی، تکثیر و تنوع اسمان پیمای جتکی، از وزارت جنگ
وزارتخانه مخصوصی - مثلاً باسم «وزارت هوا» برای خود
تفریق نکند؛ چنانکه وزارت بحر که جزوی از وزارت جنگ
بوده همان کار را کرده است. همچنین وزارت عدلیه، معارف،
تجارت، زراعت، ادیان و مذاهب، پست و تلگراف و تلفون
شعبه‌های وزارت داخله بوده اند و از تکثیر احتیاجات قوانین
باندازه وسعت پیدا کرده اند که از دایره امکان اداره يك
وزارتخانه بیرون شده ناچار يك وزارت مستقلی گردیده اند.
و نیز هر يك از این وزارتخانه‌ها شعبه‌های متعدد و مستقل
و نظامات دارند که با وجود ارتباط بهم دیگر، حدود و وظایف
و قوانین و نظامات مخصوصه دارند. و علاوه بر آن شعبات،
شعبه‌های دیگری دارند که در اطراف و اکناف ممالک پراکنده
شده و همه در مرکز منشأ خود مربوطند. و همه اینها - از
سربازی تا وزارت جنگ، از فراشی تا وزارت داخله و همچنین
در اجزا و شعبات وزارتخانه‌های دیگر ... - روی هم رفته
«تشکیلات» نامیده میشوند؛ حتی .. سلطنت، که به معنی ریاست
همین تشکیلات است، مثل آنها، «جزئی» از جزئیات تشکیلات

و « جزئی » از اجزای حکومت است . [۱] و حکومت حالت روحیه منزه و مستحصی است از وجود و ارتباط آنها بهم دیگر و نسبت به مجموع آنها حکم « ماهیت » را دارد نسبت به « هیئت » . [۲]

۷ حق حاکمیت

وقتی که حق بر وی حاکمیت اضافه شد ، محتاج منطق میگردد . بدون حاکمیت ، هر قوه میتواند حکمرانی بکند ، ولی حقایق بی منطق ثابت نمیشود و تنها منطق است که حقایق را مدلل میدارد .

بعضی از حکمای متخصص غرب بر آنند که حاکم بالاستحقاق

[۱] مقصود از جزء و جزئی مفهوم مصطلحی است که در علم منطق دارد . جزء مقابل کل است ؛ مثل دست و پای آدم نسبت به مجموع بدنش . جزئی مقابل کلی است ؛ مثل زید و بکرو عمرو نسبت به مفهوم انسان .

[۲] ماهیت ، در علم منطق حقیقه ذاتی چیزی را گویند ؛ مثل حیوان ناطق بودن انسان بقول حکمای قدیم . هیئت ؛ شکل مرکب از صورت و ماده را گویند ؛ مثل قالب و قیافت آدمی .

خود هیئت اجتماعی است و میگویند : هر فردی از مادر خود آزاد میزاید و هر آزادی حاکم وضعیت خودش است : فقط ضرورت حیات اجتماعی، افراد را مجبور کرده است که آزادی بی سرحد خود را باندازه اقتضای همان ضرورت محدود بکنند. و این ضرورت است که افراد را بزیر بار تحکم هیئت اجتماعی کشانده است. و چون نیک و بد مقدرات هر هیئت اجتماعی را جمع بخود او است، حاکمیت وضعیت او نیز حق خودش است. و از آنجائیکه هر حکم و قانونی، در روی هر قسمتی از زمین، بربك هیئت اجتماعی اجرا خواهد شد، حق وضع و اجرای قانون را خود همان هیئت اجتماعی داشته است که حاکم وضعیت خویش و پیش خود مسئول مقدرات خودش است. و تنها آن هیئت اجتماعی میتواند که این حق خود را بر عهده يك شخص و یا يك هیئت کوچکتری وا گذاشته و خود مستقیماً یا مع الواسطه بران شخص یا هیئت نظارت بکنند.

عقیده بعض دیگر بر اینست که چون بالادست انسان، که از مخلوق پیش نیست، کردگار افریدگار است؛ حاکم بالاستحقاق و سلطان بالاستقلال نیز، ذات ذوالجلال اوست. و تنها آن خداوند افریدگار و پروردگار است که حق حاکمیت بر او فریده

و پرورده خود دارد . وضع و اجرای قوانین معاش و معاد ، هر دو نیز ، حق ان خداوند است . و این حق باید از جانب خدا بیک شخص یا بیک هیئت وا گذار شود .

و در هر دو صورت ، چون نیک بسکریم ، خواهیم دید : حق حاکمیت در « حکومت » میباید . بشرط آنکه آن حکومت محصول منزع تشکیلاتی بشود که از جمع و تفریق احکام الهی و یا از جمع و تفریق قوانین مقبوله ملت بوجود آمده باشد . زیرا که این حکومت در حقیقه حکومت خداوندیست که سلطان بالاستقلالست و یا حکومت هیئت اجتماعیه ایست که حاکم بالاستحقاقست . و آن شخص و یا هیئت که به تمین خدا بقولی و بانتخاب هیئت اجتماعیه بقول دیگر بمرکار میباید جز اسباب و ادوات کار نیستند . و از این جاست که انبیا اولوالعزم نیز مثل دیگر بندگان خدا خودشانرا دائماً تابع اوامر الهی داشته اند . و از پیش خودشان مرکز احکامی جعل نکرده اند . و هیچوقت از روی هوا حرفی نزده اند . و همیشه « هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق » و « ان هوالا وحی یوحی » فرموده اند . و ازین جهت است که فرمانروایان مقتدر عالم هم حق همچو استبدادی را نداشته اند که دلخواه خود را بردیکران روا بدارند و اوامر کیفی خویش را باسم « قانون » بر مردم اجرا بکنند . و آنها که مانند « لوتی » چهاردهم فرانسه « قانون شخص

همیون ما است» گفته اند، مورد حمله عقل و منطق و معروض
مواخذة تاریخ گردیده اند.

۸ قوانین آسمان

در آن عصر، که نوع بشر، کله از کله‌های بهایم بوده،
انسانی از حیوان فرق نداشته است. و ما اگر آن دوره را
بنظر «دوره صغر انسان» بنگریم، خطا نکرده‌ایم. و همچنین که
تکالیف شرع، بر افراد بشر، پس از بلوغ وارد می‌آید،
نوع بشر نیز بعد از بلوغ - یعنی از آغاز شروع تمدن -
مکلف گردیده است. و تمدن انسان از وقتی شروع گردیده
است که در میان کله‌های بشر خانواده‌ها پیداشده، تا اینکه
از خانواده‌ها جوقه‌ها، از جوقه‌ها طوایف، از طایفه‌ها
عشایر، از عشایر-ها قبایل، از قبایله‌ها اقوام، از اقوام
ملل تشکیل یافته است.

نوع بشر، در دوره صغر، حال افراد را نیز داشته است.
سر و صورتیکه افراد بشر، در اوان طفولیت و در محلیه خود

بمخدای خود می بندند ، نوع بشر نیز امثال آنها را بمخدای بی
مثل و مانند خود بسته است . و در اوان بلوغ ، تدین بشر ،
بطریق الهام پیدا شده و از رنگ و بوی او هامیکه خاطر بشر را
در عهد صغر مشوب کرده بود خلاص نیافته است .

آنچه در ابتدای امر ، انسان لحّت و عور و عاجز و محتاج
را رهبر تدین شده ، خاصه خوف و رجائی است که فیل دمان
و شیر زیان و مار کروزه و سسک درنده را مطیع و پرستشکار
انسان ناتوانی میکنند . حس نعمت خواری و رابطه قلبی
مرزوق محتاج بر از قست که انسان را قرنیا بنده پرستنده
آب و آتش و خاک و درخت و کاکو کرده . بیم عقوبت و امیدمان
خائف عاجز از قادری قاهر است که نوع بشر را عصرها خاضع
و خاشع منعمین ظاهری خود و بعضی از جانوران موزی
گردانیده و مدنهای مدید در مقابل آنها سجود و رکوع میکرده
و از اولاد خود برای آنها ندزها ، قربانها میداده است ،
زیرا که انسان عاجز و محتاج میترسیده است که منعم از نعمت
خود بکاهد و موزی برادبتش بیافزاید و چون چاره امروزه
موفقیت و غالبیت را نمیدانسته است ، از در استرحام عجز و مغلوبیت
در میامده است . و این حس عجز و احتیاج ان ادوار جای
منطق اثر و مؤثر این عهد را میکرده است . انسان متفکر
و صنعتکار امروزه چون صنایع خود را مصنوع صانی دیده ،

برای مخلوق فوق القدره خود نیز خالق جسته و از صنعت
بصانع - یعنی از مخلوق بمخالق - پی برده است.

نوع بشر ، که از دور صغر ، بمهد بلوغ رسیده ، آغاز
تمدن و تکامل گذاشته و سپس استعداد وحی حضرت باری
در وی پیدا شده و در هر دوری از ادوار تمدن و تکامل خود
باندازه ایافت و احتیاجش مکلف گردیده و بتدریج تکامل استعداد
و از دیاد احتیاجات مدنی او ، تکالیف خدای علیم و احکام
شارع حکیم نیز بروی او کمال شده و دین خدا ، در ضمن این
تکامل دورهای بزرگ «وهم» و «الهام» و «وحی» را گذرانیده
و هر یکی از این ادوار باز درجاتی را طی کرده است که دور
وحی آنها ، درجات خود را در عهد انبیای اولوالعزم طی نموده
و در عهد خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم) بدرجه کمال
رسیده است : ولی دین چنانکه در ابتدای نشو و نماي خود
از غش او هام خلاص نیافته بود ، در ادوار تکامل نیز ، از
تأثیر عادات اقوام رهاننده و هر دینی نسبت بمصر و محیط خود
با او هام انسان جهول مغمشوش و با عادات مردم محافظه کار
مشوب گردیده است .

تأثیر عادات در ادیان

دین و عادات در هیچ عصر و در هیچ محیط . بی زد و خوردی ، همدیگر بر نخورده اند . و در هر عصر و در هر محیط ، ابتدا ، دین مهاجم بوده عادات مدافع و بالاخره ، در نتیجه يك تصادم ناگزیر ، باهم امتزاج و التیامی یافته يك نوع اهنگی پیدا کرده اند که این اهنگ اسم و موقع آن دین را گرفته است ، مثل کوزه آب ساف و زلالی که در خم نیلی رنگ ریزان ریخته شود . درون خم ، نخست ، هرج و مرجی که لازمه هر زد و خورد و تصادم است پیدا میشود . بعد ، بتدریج سکونت و التیامی در میانه روی داده و بالاخره - مانند اهنگ اخیر دین و عادات - رنگ یکرنگی حاصل میگردد .

هر دین ، پس از اتخاذ اهنگ خود در محیط خویش موقع عادات را احراز کرده و در حالت روحیه مردم آن محیط ریشه عادات را دوانده و هر دین تازه که باقتضای وقت برای

اصلاح دین سابق آمده همان معامله و استقبال را دیده که
دین سابق دیده بود و از این جا است که در هر محیطی، رنگ
و بوی قدیمترین ادیان و عادات، روی تازه ترین دینها پس
از تحلیل و تدقیق لازم بادی تفاوتی ظاهر میشود.

چنانکه عادات، تاثیرات خود را روی ادیان می بخشد،
بی شبهه. ادیان نیز، در عادات محیطی بی تاثیر نمیاند. فقط
تأثیر هر يك در دیگری، باندازه قوه وضعی است که نسبت
به دیگری دارند. اینست می بینیم که تأثیر دین در محیطهاییکه
بالفلسه وحشی بوده اند بیشتر بوده و تأثیر عادات در محیطهاییکه
بالفلسه متمدنند بیشتر است. زیرا در میان اقوامیکه تمدن شان
بیشتر است عادات ایشان نیز منتظمتر و راسختر است.

و چون عادات، بتفاوت محیطها متفاوت بوده هیچ دینی
از ادیان در تمام محیطها يك رنگ، يك آهنگ را نداشته است
و بلکه رنگ و آهنگ دینها باختلاف محیطها مختلف و از هم دیگر
متفاوت و متمایز بوده.

مثلا دین اسلام باختلاف عادات و احوال روحیه اقوام
مسلمه، تلقیاتی مختلف دیده و آهنگهای متفاوت پیدا کرده
است. امروز اسلامی که در اروپا است غیر از اسلامی
است که در افریقا است. و اسلامی که در افریقا است غیر

از اسلامی است که در آسیا است. و همچنین در آسیا باختلاف محیط باز مختلف و بتفاوت اقوام مسلمه باز متفاوت بوده و هر قومی، دین را برنگ محیط خود دیده و دین اسلام در نظر اقوام مسلمه با اشکال و انواعهای مختلفه ظاهر گردیده.

در واقع، محیط برای مردم خود، حکم شیشه رنگین را دارد. ای مردم دیده، چنانکه انسان هر وقت از پس شیشه رنگین نکرد تمام کاینات را در رنگ همان شیشه می بیند و برای دیدن رنگ حقیقی اشیا دیده غیر مسامح و یا عینک حقیقت بین لازم دارد همچنین برای محاکمه حقایق از تاثیر محیط آزاد باید بود و یا اینکه تجرد موقتی باید پیدا کرد تا حقیقت را دید. و چون غیر از اشخاص خارق العاده و باستانی دهات یعنی: نوابغ، از تاثیر محیط خود تخلص کریبای، نمیتواند؛ ایست که مردم هر محیط دین را از نقطه نظر محیط خود دیده و دین واحد اسلام در میان اقوام مسلمه چه در نظریات، چه در عملیات مختلف در آمده و این اختلاف از اختلاف محیط و احوال روحیه اقوام مسلمه ناشی شده است.

با وجود اینکه نبی محترم مسلمانان حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم الانبیا و دین مبین اسلام ناسخ ادیان بوده باز می بینیم که از تاثیر محیط و عادات اقوام مسلمه خلاص

نشده ، حق میتوان گفت که دین اسلام میان اقوام مسلمه
صوری بوده و حقیقت اسلام کاملاً ظاهراً ننگشته و یا در بدو
امر ظاهر شده و جریانهای مستقیمی در بین عادات پیدا نموده
وبالآخره در تحت تاثیر عادات حقیقه اصلی خود را کم کرده
و رنگ عادات را گرفته و چون نیک بنکریم خواهیم دید که عادات
اسم «دین» و دین موقع «عادات» را احراز کرده و از این
جاست که میتوانیم بگوئیم «عادات همیشه بر دین غالب بوده» .
اگرچه مصادمه دین با عادات ، در ابتدای امر مثل
مصادمه منطق شخص است با عادات خود . چنانکه اغلب
جاها عادات شخص بر منطق و حکمت غالب است . و بمجرد
حکم منطق با ضرر عادت زکشی نمیتوان کرد و ترک عادات
اغلب موجب مرض میشود . همچنین وقتیکه دینی در حالت
روحیه ملتی ریشه دو اند و موقع عادات را احراز کرد تغییر
و اصلاح آنها سهل و آسان نیست . با وجود این عادات اقوام
بمرور دهور در تحت تاثیر اسباب و علل مختلفه تغیر و تبدل
می پذیرد و با تغیر تدریجی عادات یکقوم ، دین ظاهری آن
نیز تغیر مییابد .

خلاصه آنکه : دین از آسمان ، ابتدا بحقیقه اصلی خود
نازل میشود . وقتیکه عادات اقوام بر خورد جریانهای صاف

و مستقیمی پیدا میکند و عکس این جریانه‌ها نیز از عادات در میان
دین پیدا میشود. رفته رفته این جریانه‌ها تزیید میکند و از
تزیید این جریانه‌های متضاد تداخل دین و عادات بعمل میاید
و بالاخره امتزاج و التیام تام و تمام حاصل شده، عادات اصم
دین میگیرد و دین موقع عادات را و به تغییر همین عادات دین
ظاهری مللی نیز تغییر مییابد. اوقت می‌بینید؛ دین اسلام - مثلا -
تزد قوی فقط منحصر به تکلیف و زوایا بوده و حرکات غریب
و عجیبی را عین اسلامیت شمرده افعال بی‌معنی و اقوال بی‌منطق
را عبادت خدا می‌پندارند. گروهی همه عبادات و معاملات را
بهوده دانسته مستغرق اوهام شدن و در کرداب خولیا غوطه
زدن را درجه قصه‌وای دین و مرتبه‌علیای آیین انگاشته
« فنا فی الله » اش نام میدهند. طایفه دیگر اسرار کائنات را
در نشئه اسرار می‌بینند و وجود واجب را در کاسه دوغ
و حدت پیدا میکنند و سبحان الله عما یصفون ...

۱۰

دین اسلام و محیط ایران

در اواخر دوره سلطنت ساسانیان، ایران بدرجه آخر

تمدن آن زمان رسیده دواير ماليه و اشکری و کشوری از هم
 تفريق شده و هر یکی را قوانین مرتب و مدون وضع کرده
 بود. علوم و فنون و فلسفه هند و یونان در دارالعلوم «کنده»
 شاپور، ترجمه و در اقطار مملکت نشر میشد. از میان خود
 ایرانیان، حکما و فلاسفه مثل یوزرچهر و برزوی بزرگ
 و بزرگ امید میرسید. خداوند احدیت و حضرت رسول
 صلی الله علیه و اله ترقی و تمدن، استعداد و قابلیت ایرانیان آن
 دوره را در آیات کریمه و احادیث شریفه تحسین و تمجید میفرمودند.
 بتعریف و توصیف لیاقت آن ملت، میخواستند غیرت و حماسه
 قوم عرب را تحریک کرده بسوی ترقی و تمدن سوق فرمایند.
 خدای تعالی در سوره «مائده» از قرآن کریم میفرماید:
 «فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه» مقصود خدای عز و جل،
 از قومیکه در آیه شریفه فرموده ایرانیها بوده. و از حضرت
 رسول پرسیده اند که مراد از «قوم» کجا بوده اند؟ حضرت
 با دست مبارک شان بشانه «سلمان فارسی» زده و فرموده اند:
 «هذا وذووه» و این حدیث شریف نیز از آن حضرت
 شرف صدور یافته است که: «لو كان الايمان معلقاً بالتراب لاله
 رجال من ابناء فرس» [۱]

[۱] تفسیر «امام رازی»، کشاف «زمخشری»، تفسیر «بیغادی»،
 تفسیر «ابوالسعود». غایة الامانی فی تفسیر الکلام الزبانی «ملا کورانی»
 مدارک التنزیل و حقایق التاویل «نسی».

باز خدای متعال ، در سوره « قتل » از قرآن مجید میفرماید « وان تتولوا يستبدل قوماً غيركم ، ثم لا يكونوا امثالكم » . در حین تلاوت آیه شریفه ، بعضی از اصحاب کرام ، سؤال کرده اند که : « یا رسول الله ، اگر ما باز کردیم ، کجا خواهند بود قومیکه خدای تعالی بجای ما خواهد گزید و ایشان امثال ماها نخواهند شد ؟ » باز ، حضرت ، دست مبارک شان را بشانه « سلمان فارسی » زده جواب داده اند که « هذا وذووه » و بعد آنحضرت فرموده اند : « والذی نفسی بیده لو کان الدین منوطاً بالتریا لتناوله رجال من فرس » [۱] و در سوره « جمعه » میفرماید : « هو الذی بعث فی الاممین رسولاً منهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة ، وان کانوا امن قبل لقی ضلال مبین ، و آخرین منهم لما یلحقوا بهم ، و هو العزیز الحکیم » . مراد خدای متعال ، در آیه شریفه ، از « آخرین منهم » ابرانیها بوده است . [۲] و در حین نزول آیه شریفه ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم برای اصحاب کرام ، تلاوتش میفرموده اند ، یکی از حضار

[۱] تفسیر « خازن » در المنثور « سیوطی » ، روح البیان « اسمعیل

حق » .

روایت « ترمذی » ، « ابن جریر طبری » ، « ابن المنذر » ، « ابن ابی

حاتم » ، « ابن مردویه » ، « طبرانی » ، « بیهقی » .

[۲] تفسیر « خازن »

برسیده است که « یا رسول الله ، گها هستند که هنوز بملاحق
نشده اند ؟ » حضرت ، دست مبارک خودشان را بشانه
« سلمان فارسی » زده و فرموده اند : « والذی نفسی بیده ،
لوکان الایمان بالثریا لئاله رجال من هولاء » . [۱] ویا اینکه
« والذی نفسی بیده لوکان الایمان بالثریا لئاله رجال من هولاء
برقة قلوبهم » . [۲]

قرطبی الاندلسی ، پس از نقل حدیث میگوید : « وقع
ما قاله سلی الله علیه وآله عیاناً : فانه وجد منهم من اشهر ذکرة
من حفاظ الآثار والعناية بها ، مالم یشار کهم فیه کثیر من
غیر هم » .

در واقع علما و فقها و ادباییکه از مسلمانان ایران رسیده از
اقوام مسلمه دیگر امثال آن را کمتر سراغ داریم و بلکه در
دور خلافت عباسیه امارتها و وزارتها نیز بدست ایرانیان کف
شته حتی برمکیها باوجود خلیفه مقتدری همچو هرون الرشید
عنوان « سلطان » را احراز کرده بوده اند .

[۱] روایت « عبدالله ابن عمر ابن الخطاب » ، « سعید ابن جبیر » ،
« حسن مجاهد » ، « بخاری » ، « ترمذی » ، « نسائی » ، « ابن جریر » ،
« ابن مردویه » ، « ابن المنذر » ، « بیهقی » .

[۲] « ابونعمین » ابن سان روایت کرده است . حدیث مذکور را
شیخ الاسلام : « ابی حجر العتقلانی » نیز نقل کرده است .

نمود تمدن ایران در عالم اسلام از اواخر خلافت امویها
بعهد چنان محسوس میشود که میتوان گفت : « روح مدنیت
عرب را بر اینها تواید و اداره میکرده اند ». از اوائل خلافت
عباسیها بعهد علماء، ادباء، فقها، امرأ، وزرا اغلب از ایرانیها
میرسیده‌اند. از اسلامیان ایران، ابومسلم خراسانی در امارت ،
برامکه در وزارت، ابونواس در نظم، همدانی و حریری در تریه
ابن مقفع در انشا، رضی در صرف، سیبویه در نحو ، ابن قتیبه
در تاریخ ، جوهری در لغت ، ابواسحق فارسی در جغرافیا ،
ابوبکر رازی در طب، جابر ابن حیان در کیمیا، ابومعشر باجی
در هیئت، مطهر بن طاهر سجستانی در فلسفه فرید عصر خود
بوده اند ، از ایرانیها ، امثال علما و ادبای مذکور - که ذکای
خود را صرف ترقی مدنیت قوم عرب کرده‌اند - خیلی هستند.
در علوم و صنایع دیگر مانند فقه و معماری و نقاشی و حجاری و
هیكلتراشی و موسیقی و غیره تفوق ایرانیها بر سایر اقوام مسلمان
مسلم عموم و محتاج استدلال و تمثیل نیست .

ازین جا معلوم میشود که ملت ایران قرن‌ها پس از انقراض
سلطنت خود باز دارای تمدن فائق بوده‌اند و مدنیت شان
باندازه متفوق بوده که قوه و قدرت استحاله و استهلاك ملت
غالبه را در خود داشته است .

ودر اواخر سلطنت ساسانیان یعنی در مجبوحه ترقی ایران
با علی درجه تمدن عصر خود بود که دین اسلام از عرش خدا
بیت الله الحرام و مدینه رسول علیه الصلوة والسلام نازل شده
ابتدا در میان عادات و اخلاق معلومه قوم عرب در دوره
جاهلیت جریاتهای خود را تولید میکرد. و موجهای مخلوطی
بوجود میاورد که در حدود ایران بمدینت فائق و راسخ ایران
بر میخورد. و بی شبهه اگر زور بازوی مجاهدین اسلام نمیشد،
اعظمه های این امواج در مقابل متانت و رسوخ مدینت ایران،
بکلی بی تأثیر میماند. و این بود که سرینجه سر آمدان اسلام نیز
خواهی نخواهی قبضه شمشیر را گرفته بود. و مدینت ایران
در مقابل صوات اسلامیان چاک چاک میشد و بزور بازوی
مجاهدین دین مبین سرفرو میاورد؛ ولی این تسلیم و تذلل در
بدو امر صوری و از ترس سنان جان ستان بود. ادله و براهین
اعراب فصاحت و بلاغت قرآن عظیم الشان، در وجدان و
اذقان ایرانیان تأثیری نداشت و بلکه مردم ایران در
حق فاتحین اسلام يك عداوت باطنی، يك بغض معنوی، يك
حس کینه جوئی و انتقام مخفی میپروراندند و این حس که
عکس العمل فتوحات اسلامیان بود بالاخره در صورت « محبت
اهل بیت » جلوه نمود و این حقیقت الهیه را با کمال ممنونیت

قبول میکردند ، زیرا که ایرانیها بزور بازوی فاتحین مدتی -
ولو ظاهری هم بود - بمراعات قوانین اسلامیة مجبور کرده
بودند و قواعد دین زردشت برهم خورده و تألیف زردشتیان
از میان رفته عادات و آیین شان بلمره متروک شده و انسال جدیده
بر دین اسلام تولید و تناسل و تربیه و تکامل می یافتند ارتداد
و ارتجاع ایرانیها بدین سابق خودشان چه ازین جهت وجه
از ترس تیغهای آهسته و نیزه های لرزان در بالای سرشان
مشکل و بلکه محال بود .

درینصورت برای انتقام گرفتن ایرانیان از فاتحین و ابراز
بغض و اظهار عداوت خود درباره آنها جزیک راه متصور
نبود و آن توجیه این بغض و کینه بسوی اشخاصی بود که ممالک
ایران بدست آنها فتح شده و تخصیص این عداوت بمخلفاتی بود
که عادات و اخلاق ایران بامر ایشان برهم خورده بود و
اختلافات ناشئه در خصوص خلافت برای نظام این بغض
و عدوان میدان وسیعی باز و زمینه مساعدی احضار میکرد
از آنجا که انسان بادوستان دوست خود دوست و بادشمنان
دشمنش بالطبع دشمن است ، مسئله « تولی و تبری » بیان
میآمد و « محبت اهل بیت » در نظر ایرانیان ، اساس دین ،
اب احکام و بلکه غایه خلقت تشکیل را میداد . و وقتیکه

تلاطم حاصل از تصادم دین اسلام، با عادات و اخلاق ایرانیان،
سکوتی پیدا کرده رنگ و آهنگ تشیع اقطار مملکت را فرا گرفت.
از آن پس مدک مذهب شیعه در ایران شیوع یافته در اطراف
و اکناف ریشه‌های قوی می‌دوانده. علمای شیعه نیز در احکام
شرع باخبار ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین تمسک کرده‌اند.
و چون از ائمه هدی غیر از حضرت امیر کبلی در مسند
خلافت نشسته و به آزادی تمام رفق و فتق مهمام نپرداخته و
خود حضرت امیر مدت مختصری بامور جه‌هور رسیدگی
کرده و انقلابات زمان و غوائل متوالیه و موانع کثیره و نبودن
اسباب منتظم تحریر و تألیف از تدوین کامل و اكمال مدونات
مانع بوده و دستوره‌های مرتبی باعصار اخیره نرسیده و آنچه
رسیده باخیلی از اخبار مجعوله مخلوط گشته [۹] و غالب مدارک
احکام اجوبه‌ائمه است که از آن حضرات استفسار گردیده
و آن اجوبه اغلب، در تحت تاثر بعض تضیقات و ملاحظات
واقع شده این است که در احکام هرج و مرجی روداده و
نظریات علما بسی مختلف در آمده و بعدها پاره عادات و اخلاق
اساطیر و افسانه‌ها رنگ دین گرفته که روی حقیقه اسلام را
پوشیده، مخفی و بلکه منسی داشته است.

[۹] تنها «ابن مغیره» چهار هزار حدیث بنام ائمه هدی جعل
و در میان مردم نشر کرده است.

بدین سبب بحقایق احکام با این ترتیب، دسترس شدن خیلی
 متعذر و مشکل است. و از این رو هر ایراد و تنقیدی در نظریه
 اولی و قبل از تعمق وارد بیاید، باسناد دین وارد نخواهد آمد.
 و باید چنانکه خود آنحضرات فرموده اند، ابتدا، باید مدار و
 مدرک احکام، قرآن عظیم الشان را قرار داد و عیار اخبار را
 با محکم احکام الهی سنجید هر یکی که موافق و کامل العیار آمد
 گرفت و مخالف را انداخت. بعبارت دیگر باید دین را که حالا
 رنگ عادات را گرفته، بدان مجرای صاف و تمیزی که در ابتدای
 نزولش از آسمان داشت ارجاع کرد و احکام را با اوایل اسلام
 تطبیق نموده هر حشو و زوایدیکه اضافه شده طی کرد، و حقا
 یعنی را که از میان رفته و منسی گردیده احیا و اجرا نمود.

۱۱

غایه دین

خاصه تدین در وهم انسان صغیر، از دو خاصیت «عجز»
 و «احتیاج» منزع شده و از اول امر، دو جنبه «حسی»

بودن و «عملی» بودن را پیدا کرده است . جنبه «حسی» عبارتیست از ممنونیت و مرعوبیتی که انسان از انعام و انتقام معبود منع و منتقم خود دردلش می‌پرورانده ، جنبه «عملی» اش مراسم پرستش و نذر و قربانی و غیره است که در حق خداها بجا می‌آمده است و هنوز این دو جنبه در تمام ادیان بادی تبدیلی پایدار و به مختصر تاملی آشکاراست .

وقتی که انسان ، بسن رشد و حد بلوغ رسیده یا بدرجه تمدن و تکامل گذاشت ، در واقع بوجود قوانین احتیاج مبرمی پیدا کرد . زیرا که تمدن - بمعنی بسبیط خود یعنی بهم‌دیگر نزدیک شدن و امر معاش را بیاری یکدیگر براه انداختن - بدون نظم و نسق صورت پذیر نبود . نظم و نسق نیز بواسطه قوانینی میشد که از طرف هرکس مراعات شود . خداوند حکیم نیز برای رفع این احتیاج بندگانش و باقتضای احتیاجات هر عصری قوانین آسمانی را وحی و الهام می‌فرمودند . و هر دینی که از جانب خدا بروی زمین فرستاده میشد البته برای آن بود که بندگانش بپذیرند و بواسطه آن امر معاش خودشان را مرتب بدارند و از این روانی‌های کرام را بصبر و تحمل و سبی و احتجاج و امیداشت و طرق همه صحیح و براهین را برویشان باز می‌کرد . باندازه که هر کونه حکمت و فلسفه ،

هر قسم تجربه و عملیات در جانب اولاد آدم بداره تدین صرف
 میشود. پس درینصورت حالت روحیه اقوام - که در رد و قبول
 هر دین و آیین و عادات و اخلاق نازده اثر مهمی دارد - البته
 اهل نیکبخت. این بود که هر دین تازه ناسخ دین سابق نمیشد
 و بلکه مصلح آن میکشت و انبیای خلف بجای آنکه منکر همکاران
 سلف خود بشوند مصدق ایشان میکردیدند و همین سبب خدای
 حکیم همان دو جنبه «حسی» و «عملی» را که وهم انسان
 صغیر تولید کرده بود محافظه و ابقا نموده فقط بشکل «عقاید»
 و «عبادات» اصلاح فرموده است. و هر چه دین کا ماتر شده
 این دو جنبه تخفیف یافته و قوانینی که راجع بمعاش بوده مکملتر
 گردیده تا اینکه حضرت ختمی مرتبت صوم اتصال و رهبانیت
 را برداشته و در رهبانی از سیاسیات، اجتماعیات، اقتصادیات
 و مسائل دیگری راجع بمعاش و مدنیت، اصولی مکملتر گذاشته است
 و دین بدین ملاحظه بسسه قسمت منقسم شده: ۱ - عقاید .
 ۲ - عبادات . ۳ - قوانین معاش بشر. اما از عقاید، بعضی
 هست که ضروریست مثل توحید که انسان خواه کسی او را
 امر کند یا نکنند باید بضرورت عقل خود بوجود خدای
 واحدی اعتقاد کند و بعضی دیگر محض اتباع نوع بشر بقوانین
 معاش و اجبار انسانست بر اطاعت آن مثل معاد؛ زیرا که مجازات

دنیوی تنها انسان را از فسق و فجور ظاهری جلوگیری میکند و برای جلوگیری از خبث باطنی پلیسهای مخفی مانند کرام الکتائین ، مستنطق همچون کبیر و منکر ، زندانبانی مثل غلاظ و شداده ، زندانی چون جهنم و مجازاتی بسان عقوبت اخروی لازم است .

اما عبادات، انهم مرکب از اعمال و اقوالی است که بعضی بی واسطه و بعضی با واسطه و سبیل و مقدمات اجرایی همان قوانین معاش بشر بوده و قسمتی هم محض حکمت و ملاحظهٔ حالت روحیهٔ اقوام علاوه شده است ..

مثلا صوم و صلوة چنانکه در اسلام واجب بوده جزو ادیان سابقه هم هست . فقط دین اسلام مختصری تخفیف و اصلاح کرده و این دورکن دین اولین واسطه عادت انسان است به تہذیب اخلاق و وسیلهٔ احضار بشر است برای قبول قوانین معاش . اگر تنها نماز را گرفته از این نقطهٔ نظر تحلیل کنید غیر از شکل مخصوص که دارد همه اجزا و ارکانش نوعی از این تہذیب است . کسی که نماز میخواند اولاً روزی پنج بار خدا را یاد خواهد کرد و یاد خدا او را از فسق و فجور و تعدی بحقوق مردم باز خواهد داشت . ثانیاً چند سوره از کتاب خدا را خوانده در ضمن قرائت، احکام

خدا را یاد و تذکار خواهد نمود و این هم موجب حفظ قوانین
مجازات مخالفت ازان احکام خواهد بود. ثالثاً روزی پنج بار
فکر خواهد کرد بیند محل اقامت و ملبوساتش مفصوبست
یاخبر. رابعاً روزی پنج بار سعی خواهد کرد که مست و سرخوش
نباشد. همچنین در روزهای روزنظام با ماته نفس اماره و منحور دن
لقمه حرام و یاد عجزه و مساکین و فقرا و اتباع خیرات و مبرات
تمرین داده خواهد شد و انسانیکه بیک قسمت ازدو ازده قسمت
عمر خود را بفاصله های معین صرف این تمرینات بکنند در یازده
قسمت دیگرش نیز از تاثیرات ان ملکه و تمرین وارسته و آزاد نمایند.
اما حج - با وجود اینکه شارع مقدس عادات قدیمه را
پیش از همه در ان ابقا فرموده سیاست مهمی مانند سیاحت
وزیارت متمولین و متنفذین امت را ببلاد دیگر مسلمین و اجتماع
همه ساله شان را در یک مرکز و معارفه آنان را با هم دیگر و مداوله
افکار ایشان را در مصالح خود و زیارت مرکز دین خود و رسانیدن
منافع بدان مرکز را ملحوظ داشته است. معلوم میشود که جنبه
سیاسی حج از جنبه های دیگرش پیشتر بوده و زیادتی اهمیت ان
ازین جهت پیش می آید و بواسطه همین اهمیت است که اغایب از عادات
در روی ابقا و محفوظ شده تا مردم زودتر به پذیرند و مثل عادات
باسانی بجا بیاورند و در انجام ان کر انجائی ننکنند. ولی در

عبادات دیگر قسمت تَمَرین بیشتر و جنبه اخلاقی بارزتر است. و خداوند حکیم چنانکه بواسطه « عقاید » خواسته است از وجدان انسان دیده بانی بنفس اماره اش بکمارد. بوسیله عبادات هم خواسته است که انسان سرکش و وحشی را تَمَرین و تهذیب اخلاق، مستعد قبول قوانین تمدن و آماده مراعات قواعد معاش بگرداند و در حقیقه عبادات و عقاید وسایل و مقدمات رواج دادن و متداول کردن همان قوانین است و غایه دین مرتب و منظم داشتن معاش بشر و رفع احتیاجات اولاد آدم است بنظام عالم بواسطه مراعات قواعد و قوانین مذکوره.

۱۲

نبوت

علمای اعلام (رضوان الله علیهم) نبوت را از « اصول دین » شمرده و فرموده اند که « در اصول دین تقلید جایز نیست » یعنی اصول دین از شئون عقلی است و هر کس باید بارشاد عقل خدا داد خود، بتوحید و نبوت و معاد قائل باشد. و آنچه پدران ما بما در خورده یاد داده و گفته اند که « نبوت، یعنی

صد و بیست و چهار هزار بیستم اول شان آدم ، اخرشان خاتم ، صلی الله علیه و اله و سلم ، آمده و رفته و همه بر حق بوده اند « البته برای تفسیر نبوت کافی نبوده . زیرا نه آمد و رفت صد و بیست و چهار هزار و نه برحق بودن ایشان داخل در مفهوم نبوت نیست . و این آمد و رفت و برحق و ناحق اشخاص گذشته را بطریق نقل میشود رد و قبول کردنه از روی عقل و برای آنکه انسان در موضوع نبوت ، بتواند يك اجتهاد عقلی بکند ، ابتدا باید شخص انبیا را بکنار گذاشته مفهوم نبوت را مستقلاً و قطع نظر از مثل ان مفهوم ، تدقیق و تحلیل کند .

مسلم است که « عالم ، محتاج نظام بوده ، معاش بشر ، بی نظم و نسق ، مختل میشود . این دستور عقل را متدین و بی دین ، همه کس میپذیرند ، اختلاف تنها در اینست که وضع و اجرای این نظم و نسق حق که و کدام قوه ایست ؟

بعض از متفکرین میگویند که « چون حاکمیت - اصلاً و اساساً - حق هیئت اجتماعیه است ، وضع و اجرای قوانین هم بخود او عاید است و باید از طرف او فردی یا هیئتی واگذار شود ، ولی اعتقاد ما بر اینست که حاکم بالاستحقاق و سلطان بالاستقلال ، ذات ذوالجلال ، وضع و اجرای قوانین نظام

عالم هم حق لایزال اوست . و این حق باید از جانب خدای
متعالم بمقام دیگری محول گردد .

از نقطه نظر ما بامر دومی احتیاج میافتد که انهم نبوت است .
زیرا که بدون او مردم را بخدای لامکانیکه مبری از جسم
و جوهر و عرض ، معری از ترکیب و غیر مرئی است رابطه
نبوده و احکام خدایی او ، در میان بندگانش اجرا نمیشد
و ایجاد احکام در علم خدا تنها ، احتیاج اولاد بشر را بنظام
عالم و بنظم و نسق امر معاش خود رفع نمیکرد ، و بلکه میبایست
که آن احکام بر بندگان خدا تبلیغ و در بین ایشان اجرا بشود
و محض این مسئله نبوتی بمیان آمده است ،

بنابر این « نبوت » مقام وضع و اجرای قانون را میگیرد .
و شخص انبیا موقع قوه مقننه و مجریه را احراز میکنند . ولی
از آنجا که در عقیده الهیون ، شارع - یعنی خالق و موجد
احکام - ذات حضرت باری تعالی است . در عقاید دینیه ،
بجای « وضع قوانین » « رسالت » قائم شده است . ولیکن
مفهوم مصطلح « اجرا » عین مفهوم مصطلح « امامت » است
که در لسان شرع هست . بدین ملاحظه ، مفهوم « نبوت »
مرکب میشود از مفهوم « رسالت » و « امامت » معاً . رسالت
یعنی آوردن احکام ، امامت ، یعنی اجرای آنها . نبوت ، یعنی

آوردن و اجرا کردن احکام هر دو .

و از آنجا که احکام و قوانین بتزاید احتیاجات بشر در تزايد بوده و شخص واحد ، در آن واحد ، از مکان واحد نمیتواند در تمام قلمرو خود بنفسه و مستقیماً اجرای احکام بکند ، تصور و تصدیق لزوم و تشکیلات نیز ضروری بوده است .

پس احکام و تشکیلات ، جزو مهم و اساسی دین است که لزوم نبوت ، از لزوم آن احکام و تشکیلات تولید شده و در اصول دین قبل از تصدیق لزوم نبوت ، لزوم خودان احکام و تشکیلات را باید تصدیق کرد بعبارت واضحتر باید معتقد شد بر اینکه اگر در نظام عالم ، احتیاجی بقانون و تشکیلات نیافتاد هر آینه نبوتی در عالم لازم نمیشد ، یعنی لزوم احکام و تشکیلات در مرتبه اول ، لزوم نبوت بواسطه آن و در مرتبه دوم واقع شده و در مرتبه سوم لزوم تصدیق اشخاص معین بسمت « نبوت » بیان میآید . بدین معنی که چون نظام عالم محتاج قانونی بوده ایجاد احکام و تشکیلاتی از جانب خدا لازم گردیده و چون میبایست این احکام به بندگان خدا تبلیغ شود و آن تشکیلات در میانشان صورت داده شود لزوم نبوتی باین آمده و چون نبوت يك معنی مصدری قائم بغيره بوده ، لذا ما را بتصدیق اشخاص معینی بسمت « نبوت » احتیاج شده

واگر نبوت يك معنى قائم بغيره نبیود هیچوقت محتاج شناختن
بی معین نمیشدیم . مثلا : بی مرسل ما حضرت محمد صلی الله
علیه واله از جانب خدا احکامی آورده و خود مجری آن
احکام گردیده است . و چون این دو قوه قائم بنفسه نبوده
بوجود ممثلی در آن میانه احتیاج افتاده و نظر بسه معادت ذات
و بمن صفات حضرت حتمی مرتبت از طرف حضرت احدیث
ایشان مختار و مصطفی و منتخب گردیده اند . و در حقیقه
اعتقاد به نبوت بی معینی بنسبت همان مثل بودن او بوده
و همین واسطه است که اهمیت دین از وجود انبیا صلوة الله
علیهم اجمعین بیشتر بوده و بدین سبب است که خود انبیا در
احیاء و تاسیس این دین خدا از وجود خودشان میکندشته اند
و اگر دین بر وجود انبیا ترجیح نداشت ؛ فدا کاری انبیا
و در خطر انداختن نفس نفیس خودشان برای احیای دین
ترجیح راجع بر ارجح میشد که اسنادانهم برای عقل کل و بر
کزیدگان خداوند حکیم مخالف منطبق است . ولی از آنجائیکه
وضع قوانین و اجرای آن مستلزم واضی و مجرئی بوده تصدیق
واضع و مجری بودن شخص معین نیز لازم آمده والا برواضح
است که وضع و اجرا غیر از واضع و مجریست و آنچه تصدیقش
بمقل و منطبق ممکن و واجب و از اصول سه گانه دین بشمار است

همان معنی مصدوری نبوت است. و تصدیق اشخاص معینی بسمت نبوت آنها بدلائل عقلی امکان ندارد. و باینکه اثبات و تصدیق اینست بیاره دلائل خارجی - مانند معجزه و غیره - محتاج و منوط بوده که خارج از ما نحن فیه است.

۱۳

امامت

«ان الامامة منزلة الانبياء وارث الاوصياء. ان»
« الامامة خلافة الله و خلافة الرسول. ان الامامة »
« زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا »
« و عز المؤمنين »
- روایت محمد ابن یعقوب از حضرت رضا -

وقتی که ما معنی نبوت را شرح میگردیم بخوبی واضح شد که نجی را دو جنبه بوده ؛ یکی رسالت - یعنی آوردن احکام و دادن تشکیلاتی از روی ان احکام - و دیگری امامت - یعنی اجرای احکام و ریاست تشکیلاتی که از روی همان احکام

تأسیس شده است - و این را که در شخص نبی جنبه امامتی نیز بوده حدیث شریف رضوی تصدیق کرده میگوید که :
امامت رتبه از انبیا است که با وصی ارث مانده، چه که امامت خلافت خدا و رسول بوده است . و همچنین حدیث شریف تأیید میکند این را که امامت بمعنی اجرا و ریاست تشکیلات دینیه است که میتواند زمام دین و نظام مسلمین را اداره کرده صلاح دنیا و عزت مؤمنین را فراهم بیاورد . و آنچه در طفولیت ، پدران ما بمایاد داده و گفته اند که « امامت » یعنی حضرت علی ابن ابیطالب با یازده فرزندش صلوات الله وسلامه علیه و علیهم اجمعین دو ازده امام برحق بوده اند . از مدلول « امامت » خارج و اثبات آن تنها بدلائل عقلی غیر ممکن و محتاج پاره دلایل خارجی است . و حال آنکه علمای شیعه (رضوان الله علیهم) اصول دوگانه مذهب (یعنی عدل و امامت) را از شئون عقلی شمرده و فرموده اند که در « اصول مذهب » نیز مثل « اصول دین » تقلید جایز نیست و هر کس باید بعدالت خدا و لزوم امامتی در دین - مانند توحید و نبوت و معاد - بدلائل عقل خود قائل بشود .

چنانکه مفهوم « نبوت » از دو جزء مستقل « رسالت »

و « امامت » مرکب بوده ، شخص نبی نیز دو جنبه جدا گانه « رسالت » و « امامت » را معاً داشته اند . مثلاً : نبی محترم ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم از نقطه نظر آوردن احکام « رسول » و از نقطه نظر اجرا و ریاست تشکیلات « امام » بوده اند . و این هر دو سمت را در عهد سعادت (یعنی در زمان حیات حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم) خود آنحضرت در عهد داشته اند . و چون تبلیغ احکام اساسی [۱] در عهد سعادت ختام یافت و وحی الهی نیز با وفات آن حضرت خاتمه پذیرفت . ولی وجود تشکیلات ضروری بود . شرع محمد صلی الله علیه و آله تا روز حشر میبایست مستمر بشود . و داعی لزوم احکام و تشکیلات - که احتیاج بشر بنظم و نسق باشد - مرتفع نشده و بلکه روز بروز در تزايد و اشتداد بود . و تنها آنچه تکمیل یافته و رفع احتیاج از آن گردیده و موقع ختامش رسیده بود ، همان سمت « رسالت » بود . ولی سمت « امامت » ضرورت و لزوم خود را روز بروز میافزود و میبایست

[۱] مقصود ما از احکام و تشکیلات که جزو مدلول نبوت میکبریم در هر جا احکام و تشکیلات اساسی بوده که حق وضع و تاسیس آنها بقیده ما منحصر ذات حضرت باری تعالی است و الا توسیع تشکیلات یعنی تمام از طرف امام نیز ممکن است . چنانکه شرح آن در تحت عنوان « احتیاجات حادثه » خواهد آمد .

با بقا و محافظه ان پیش از پیش اهمیت داده شود. و این است که
ابقا و محافظه گردید و ضرورت اعتقاد بمسئله امامت در مذهب
امامیه از این نقطه پیش آمده است. و چون اجرا و ریاست
تشکیلات را مثل و مدیری لازم بود لذا ائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین بنا بر عقاید شیعه بلیاقت فطری و استعداد جبلی
خودشان از جانب حق برای این منصب نبیل معین گردیدند
و وجوب تصدیق ایشان بامامت از روی اعتقاد بلزوم وجود
امامی در دین حاصل شده است. و در مسئله امامت نیز،
اول باید بضرورت تشکیلات، بعد بضرورت ریاست تشکیلات
که امامت باشد، و بالاخره بضرورت وجود امام معینی قائل
شد. و آنچه عقل در اثبات لزومش حاکم مستقل است همان
ریاست تشکیلات است که معنی مصدری امامت میباشد. اما
صدق و کذب صحت و سقم اسناد این صفت بشخص معین، محتاج
دلایل علیحده است که شرح و بسط، جرح و تعدیل، رد
و قبول آنها از موضوع ما بکلی خارج است.

اصول دین و مذهب

ماهریک اصول سه‌گانه دین را و از اصول دوگانه مذهب تنها «امامت» را در محلهای مختلف، متناسبتهای مطرد و تا اندازه که مقتضی بود شرح و بسط دادیم. اینک اختصاراً مسئله «عدل» بتفسیر که جزء دوم اصول مذهب است شروع کرده می‌گوییم :-

عدل ؛ یعنی خداوند عادل است و ظالم نیست و این نیز مثل اصول دیگر دین و مذهب ، یک امر عقلی است. انسان عاقل که خداوند بدان عظمت را شناخت و اوصاف کبریائی او را دریافت بالضروره عادل بودن همچو ذات بی‌نیاز را تصدیق میکند ؛ زیرا که ظلم و زور از اوصاف مذمومه بوده و از خاصیتهای مشنومه «جهل» و «حرص» و «احتیاج» ناشی میشود که اسناد مهربک از این صفات برای خدای پاک و بی‌نیاز از دایره وهم و خیال هم خارج است .

حالا :- ما اصول پنجگانه دین و مذهب را از سر گرفته
خلاصه همه را بار دیگری از نظر میکنیم :-

۱ - توحید، یعنی کردگاری هست که افریدگار و پروردگار
موجود است و ان هم یکی است .

۲ - نبوت؛ یعنی برای نظام و انتظام امر معاش بشر احکام
و تشکیلاتی و احکام را تبلیغ و اجرایی و تشکیلات را ریاست
و اداره لازم است .

۳ - معاد؛ یعنی در پایان معاش پنجره اولاد آدم معادی
هم هست و افریدگار و پروردگاری که حاکم بالاستقلال و سلطان
بالاستحقاقست در دنیا ناظر احوالست و در آخرت حساب
اعمال را خواهد کشید .

۴ - امامت ؛ یعنی پس از ختام امر نبوت ، اجرای
احکام و اداره تشکیلات باز لازم و ضروریست .

۵ - عدل ؛ یعنی خداوند عادلست . بدرا سزای نیک
نی بخشد و نیک را جزای بد نمیدهد .

همه این مسائل عقلی است . و هر يك از اینها از روی
منطق ثابت است و هر کس در این بابها تعقلی بکند بلا شبهه ،
همه را بدلات عقل خود تصدیق خواهد کرد . تنها يك

سوالست که در این مورد میتواند خاطر انسان را مشغول بدارد. و هر کس حق دارد پیش خود فکر کند که ضرورت تصدیق هر خاطر مانفت تمام مواد مذکوره را از مسلمات است. ولی وجوب تعقل و تفکر در هر یکی از آنها از چه و کدام جهت پیش میآید؟ یعنی چرا و برای چه هر انسان بالغ را لازم است که در ابتدای بلوغ خود بهر یک از آنها عطف نظری کرده و در تمام آنها اعمال عقل و اجتهادی بکند؟... این یک سوالی است بجا و جواب آنها شایان اندکی تأمل و تدبر است.

البته خداوند بی آرز و نیازی که زمام اختیار تمام کاینات در ید قدرت اوست محتاج ان نبوده است که خود را بهشتی اولاد آدم بشناساند و آنها را تحت اطاعت خود دعوت کند و برای ان بیغمبرها بفرستد، آیات و علامات ارائه نماید، راه صواب و خطارا نشان دهد مطیع و طاصی را مکافات و مجازاتی گذارد و خود را عادل معرفی کند که یعنی نه ثوابی را بی سزا و نه گناهی را بی جزا خواهد گذاشت!..

بلکه ضرورت این معرفی و وجوب التفات هر انسان بالغ بدین مسائل و لزوم اجتهادش در آنها، همه از مقتضیات مصالح بشر بوده و خداوند حکیم خواسته است که هر فردی از اولاد آدم که در میان هیئت اجتماعیه تولد مییابد و خواهی نخواهی

عضوان هیئت می‌کردند ، از روی عقل و منطق بفهمد که خداوندی دارد یکتا ، عالم ودانا ، بصیر و بینا ، قادر و توانا ، برای نظام و انتظام احکامی فرستاده ، تشکیلاتی داده است و هر که از بندگانش احکام آن تشکیلات را مراعات نکند روز جزا مجازات خواهد دید و هر کس مطیع آن احکام باشد بمکافات خواهد رسید . وان خداوند عادلست نه از کتاه کنهکاری خواهد گذشت و نه ثواب فرمانبری را بی اجر خواهد گذاشت... و باید اولاد آدم بالتمام مطیع آن احکام و تشکیلات باشند تا نفس خودش را روز جزا از مجازات همچو خداوندی بزرگ برهاند .

باز می‌بینیم مقصد اصلی از ترتیب اصول دین و مذهب از ایجاب اجتهاد در توحید و نبوت و امامت و عدل و معاد و از الزام تصدیق همه آنها ... همه .. باز همه ، مطیع و منقاد کردن انسانست باحکام و تشکیلاتی که برای رفع احتیاج خود او بنظام و انتظام تاسیس داده شده . چنانکه غایه اصلی از ترتیب عبادات و عقاید نیز همان بوده است و بس ...

وجهه حاکمیت در دین و دولت

احتیاج بشر ، چنانکه موجد قوانین شده ، مستوجب تأسیس ادیان نیز گردیده . تزايد احتیاجات چنانکه موجب ازدیاد قوانین واحداث تشکیلات شده ، همچنان باعث تکامل ادیان نیز گشته و در دین ایجاد تشکیلات کرده است . بی شبهه ، تشکیلات دین دربدو اسلام درخور احتیاجات عصر و مقتضیات زمان بوده است . در اوایل اسلام ، مؤسسات راجع بجهت و بیت المسال و نواب و قضاء و کتاب تازه تازه تشکیل میسافت . و بتزايد احتیاجات لابد در تزايد بود . و ریاست همه آنها در عهد سعادت - یعنی در دوره حیات حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله و سلام - بمهده خود انحضرت و بعد از رحلتش بمهده امام علیه الصلوٰة والسلام بوده که ما این ریاست را « امامت » میگوئیم . و این امامت در دین موقع سلطنت را دارد در دولت . حضرت ختمی

مرتبت صلوات الله علیه وآله، بملأوه ریاست مذکورہ، سمت دیگری داشتند که انهم آوردن قوانین آسمانی و تبلیغ آنها به بندگانشان خدا بود. و ما این سمت را «رسالت» مینامیم. و رسالت و امامت را - معاً - نام «نبوت» داده می‌کنیم که «نبی را دو جنبه است؛ جنبه رسالت و جنبه امامت؛ یعنی شخص نبی از نقطه نظر آوردن قوانین آسمانی رسول و در سر تشکیلات امامت است».

چنانکه دولت از تشکیلات و سلطنت [۱] و یا از تشکیلات و سلطنت و تقنین عبارتست. همچنان دین در عهد سعادت و در زمان حضور از تشکیلات و امامت عبارت گردیده است. و نبوت در عهدی، امامت در عهدی دیگر از اجزاء دین بوده است. و دین (کلی) است و مرکب از نبوت و هر یک از اجزاء تشکیلات و یا از امامت و هر یک از اجزاء تشکیلات ... و نیز (کلی) است دارای مفهوم مستقلی محصل و منتزع از اجزای خود و ارتباط آن اجزاء و امتزاج روح آنها با هم دیگر. و اگر در تعریف ماهیت اشیا تسامح در تعبیری روا باشد، دین را با (حکومت الهیه) و دولت را با (حکومت بشریه) معرفی خواهیم کرد. قیدهای الهیه و بشریه خاصه

[۱] مقصود از سلطنت ریاست تشکیلات دولتی است. چه مقید باشد چه مختار، چه موقت باشد چه دائمی، چه انتخابی باشد چه غیر انتخابی.

های قریبی هستند که دین و دوات را از هم دیگر تمیز میدهند. و حکومت خاصه بعیدی است محسول و منتزع از اجزای دین و دوات. و حقانیت و عدم حقانیت را باید نظر بکیفیت همان (حکومت) تدقیق کرد. و هر حکومتی که حق است باید حق حاکمیت را بدوداد. و چون حکومت آسمانی در عهد سعادت و در دوره حضور امام (علیه الصلوٰة والسلام). و حکومت ملی اسلامی [۲] در زمان غیبت حقانیت داشته، حق حاکمیت نیز با این دونوع از حکومتها بوده و وجهه حاکمیت در دین و دوات از این رو پیش میاید. چنانکه دین در عهد سعادت و زمان حضور مفترض الطاعه بوده. دولت اسلام نیز در زمان غیبت واجب الاطاعه است. و بی شبهه، اگر يك نفر، يك عشیره، يك قبیله، در زمان سعادت، قائل وحدانیت خدا، معتقد رسالت رسول میبود، نماز میخواند، روزه می گرفت، ولی تابع تشکیلات دین و مطیع حکومت نمیشد - یعنی در تادیبه بیت المال و در تجهیزات لشکری و در سایر مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی - در تحت نفوذ حاکمیت اسلامی بود ترا مراعات نمی کرد - البته

[۲] تعیین هویت و اثبات حقانیت این حکومت در تحت عنوان « شکل سلطنت در زمان غیبت » مشروح است .

متدین نبود و پیش مسلمانان موقع يك برادر دینی را احراز نمی نمود .

وجههٔ حاکمیت دین و دولت اسلامی در لسان شرع، با بیضهٔ اسلام) تعبیر میشود. بیضهٔ اسلام در دین، جای اعتبار و رسمیت را در دولت میکبرد. و این هر دو، بحاکمیت داخلی و خارجی قائم میشود. دولتی که حاکمیت داخلی و خارجی خود را محاطه ننگند از اعتبار و رسمیت میافتد. و همچنین بیضهٔ اسلام وقتی در مخاطره میافتد که حاکمیت داخلی و خارجی آن متزلزل باشد. بعبارت جامع، دین و دولت وقتی در معرض خطر واقع میشوند که صدمهٔ بجنبهٔ حکومت یکی از آنها وارد آید. زیرا که حکومت بتمایهٔ جنس آنها است و هرکلی که جنسش مضمحل گردد ماهیتش نیز مستاصل میشود. و بدین جهت است که دولتها در مقابل تجاوز کوچکی که بشرف آنها برخورد - یعنی صدمهٔ باعتبار و رسمیت آنها وارد آورد - حاضر اعلان جنگ میشوند و لو اعلان جنگ آنها موجب مصارف و خسارات زیاد گردد. و بدین سبب است که در حین وقوع مخاطرهٔ برای بیضهٔ اسلام تمام مسلمانین مجبور و مکلف بجهادند. اگر چه نفوس زیادی از مسلمانین تلف کردند. در صورتیکه حفظ نفوس بر همهٔ نکات.

لیف شرع مقدم بوده و کلیه احکام در مقابل آن از درجه اهمیت
ساقط است .

چنانکه دین و دولت بواسطه (کلی) بودن ، غیر قابل
التجزیه هستند و هر وقت جزئی از مفهوم معرف آنها از بین
رفت - مثلاً وقتی خاصه (حکومت) از دین و از دولت زایل
و مرتفع شد - ماهیت دین و دولت نیز از میان می‌رود . همچنان
بملاحظه (کل) بودن باجزاء خود اطلاق نمیشوند ، مگر از
روی مجاز . مثلاً تنها نبوت ، تنها امامت ، تنها قضاوت ، تنها
امارت چند ، تنها امانت بیت‌المال را نمیشود دین گفت . و نیز
بفقدان و یا زوال بعضی از اینها ماهیت دین زایل نمیشود . مثلاً
اگر قضاوت بهم بخورد و یا امامت بدست نا اهل افتاده معنی
خود را کم کند البته ماهیت دین از بین نمی‌رود . و مفهوم دین
با وجود این وجهه حاکمیت خود را حفظ میکند .

دین و دولت چنانکه وجهه حاکمیتی داشته اند و حاکمند
جنبه محکومیتی نیز دارند و محکوم میشوند . یعنی این دو مفهوم
معنوی کلی در موقع معاملات حکم اشخاص را دارند ، تنها
در حین تعلق جزا - چون تشخص خارجی ندارند - همیشه
با تضمینات مالی مجازات میشوند ، ولی در معاملات دیگر مثل
مقاوله و مصالحه و مباحه و غیره از نقطه نظر احکام شرع و علی

حقوق با آنها مانند افراد رفتار میشود. و از این جا است که خطای قاضی در شرع انور از بیت المال تضمین میشود نه از دارایت شخص قاضی. زیرا که خطای او بواسطه سمت قضایوت واقع شده و اگر ان سمت را نمیداشت البته بامور قضا مداخله نکرده مرتکب خطا نمیشد. و هرگاه مفهوم حکومت که در دین هست چنانکه حاکمست قابلیت محکومیت هم نمیداشت. این تضمین که غیر از مجازات چیز دیگر نیست بروی وارد نمی آید.

۱۶

دین و سلطنت

سلطنت از ریاست تشکیلات دولتی عبارت بوده و لابد هر سلطنتی - خواه خورد باشد و خواه بزرگ - نسبت بکم و کیف خود، تشکیلاتی در زیر اداره اش داشته است. چنانکه سلطنت، بملاحظه «ملت صوری» یعنی نظر بشکلش، بسلطنت مختار و مشروط و موقت و غیر موقت و انتخابی و غیر

آن منقسم میشود، ملاحظه « علت فاعلی » یعنی نظر بمؤسسش
اسمانی و ملی و شخصی قسمت می پذیرد. سلطنت ملی آنست
که هیئت جامعه و یا اکثریت ملتی، مستقیماً و یا بطرز غیر
مستقیمش، بعهده سلطانی واگذارند. سلطنت شخصی بزود
بازو ویاری نیروی سلطانی بوجود آمده و ادامه میشود.
سلطنتهای ارثی که از اسلاف باخلاف منتقل میگردد باز داخل
سلطنت شخصی است؛ چه که مؤسس اصلی آنها هم اشخاص
بوده و بزور و تغلب اشخاص بقا و دوام یافته است. بقا و دوام
این قسم سلطنت را در عهده سلطانی، اگر هیئت جامعه و یا
اکثریت ثابت ملتی، بعد، تصویب و تصدیق بکنند، این قسم
سلطنت نیز، از مفهوم سلطنت شخصی خارج شده و داخل
مفهوم سلطنت ملی میگردد.

سلطنت آسمانی آنست که از جانب خدا تودیع شود.
قران عظیم الشان سلطنت حضرت داود و سلطنت حضرت
سلیمان (علی نبینا و آله و علیهما السلام) را در سوره های مختلف
و در آیات متعدد بیان میکند. و ودیعت آسمانی بودن آن سلطنتها
را تصریح نموده مارا یاد میدهد که قبل از اسلام نیز سلطنت
آسمانی موجود بوده است. و در اسلام، دین و سلطنت بیک
وحله آغاز انکشاف گذاشته و نبوت و امامت در دین - چنانکه

قبلاً ذکر شد - موقع سلطنت را در دولت داشته است ،
زیرا که نبی محترم ما حضرت محمد (صلی الله علیه و آله
و سلم) از بدو امر ، در ضمن نبوت ، دارای همان سمت سلطنت
هم بوده اند و تمام دوائر و ادارات اسلامی را بنفس نفیس
خودشان اداره میکردند . و این سمت اداره و سلطنت را
بعد از وفات خودشان - بنابر عقاید ما شیعه - بمعهدۀ ائمه هدی
(سلام الله علیهم اجمعین) وا گذاشته اند .

۱۷

سلطنت حقه و جایزه

چون سلطنت نبی در عهد سعادت و سلطنت ائمه هدی در
زمان حضور برای آن حضرات ، از جانب خدای متعال و
سلطان بالاستقلال تفویض شده بود . و از آنجا که شکل سلطنت
در زمان غیبت باقتضای عقل و منطوق و بموجب نص قرآن عظیم
الشان - که در موقعش ذکر خواهد شد - باید ملی و شوروی
باشد . لهذا ما هم نبی و ائمه که به تعیین خدا و سلطانی را که به
تصویب و تصدیق هیئت جامعه و یا اکثریت ثابتۀ ملت بسرکار

بیاید امام عادل و سلطان حق می شناسیم و اشخاصی را که من
غیر حق و فقط بزور بازو و یاری نیرو موقع مقام سلطنت را
اشغال کرده اند، امام و سلطان جایز میدانیم، زیرا - چنانکه
سابق هم گفته شده - وضع قوانین نظام عالم و ریاست اجرای
انها حق خداوند کردگار وافریدگار پروردگاریست که حاکم
بالاستحقاق و سلطان بالاستقلال هم ذات متعال اوست. و این
حق، بیک شخص بایک هیئت، میباید که از جانب ذوالجلالتش
تودیع شود. و همچنانکه در تحت عنوان « شکل سلطنت در
زمان غیبت » ذکر خواهد شد، بعد از بی و غیبت امام
(علیه الصلوة و علیه السلام) حق حاکمیت با هیئت جامعه ملت
بوده و آنوقت، تنها ملت است که میتواند این حق خود را
بمهدۀ دیگری وا گذارد. و هر سلطانی که در تحت این شرایط
سلطنت کند، سلطان عادل و برحق و اگر بر خلاف شرایط
مذکور و از روی تقلب تسلطی پیدا بکند، سلطان جابر و ناحق
خواهد بود.

تأثیر جور و عدل سلطان در سلطنت

سلطنت ، در دولت اسلامی ، موقع نبوت و امامت را داشته است در دین . چنانکه برای اداره امور جمهور ، وقتی نبوت ، وقتی امامت لازم بوده ، وقتی دیگر هم وجود سلطنتی لزوم داشته است . چنانکه جابر بودن سلطنتی احتیاج معاش بشر را بقانون و تقنین و اجرا برنمیدارد . همچنان لزوم خود سلطنت را مرتفع نمیکند . بلکه در عین حالیکه سلطان جابر است بقا و دوام سلطنت ضروریست . و اطاعت احکام مقام سلطنت - که البته غیر از او امر شخص سلطان بوده است - فرض عین و عین فرض است . و در حقیقه سلطان که اسم عینی است غیر از سلطنت است که اسم معنایی است . [۱] تغاب سلطان جووری و اشغال او مقام سلطنت را هیچوقت مستلزم فساد اصل سلطنت که شانی از شئون دولت است نمیکردد و محو و منقرض

(۱) اسم عین قائم بذاته را گویند و اسم معنی قائم بنفیه را .

کردن شان سلطنت بهیچوجه لازم نیاید؛ چنانکه فاسد شدن
مسلمانی فساد اصل اسلام را مستلزم نبوده و وجوب تنبیه
و تمذیر مسلمی برداشتن اساس اسلام را هیچوقت لازم نمیکرد.
در واقع مسئله جابر و یاعادل بودن سلطان مسئله اهلیت
و عدم اهلیت است؛ چنانکه از عدم اهلیت یککفر حاکم،
یککفر قاضی بر جیدن بساط قضاوت و طی ان از میان احکام
شرع لازم نیاید و همچنانکه نا اهلی سرداری و وظیفه جهاد را
در حین وجوبش از ذمه مسلمانان ساقط نمیکند، همچنان
نا اهلی سلطان، منقرض و مضمحل داشتن اصول سلطنت را
مستلزم نمیشود. و از این جا است که ائمه هدی (سلام الله
علیهم اجمعین) هیچوقت بر ضد سلطنت نبوده اند و همیشه در
تحکیم اساس ان جد و جهد و حتی مجاهدت هم فرموده اند.
و اگر ضدیتی کرده اند بشخص سلاطین جور و اگر تنقیدی
فرموده اند باعمال و افعال شخص آنها راجع است؛ یکی از آن
افعال هم غصب سلطنت بوده است.

نمانات حضرت امیر با خلفای کرام البته معصیت بر احکام
دین نبود و بلکه در حقیقه خدمتی بدین و مجاهدتی در تحکیم
اساس سلطنت اسلامی بوده است. بعد از رحلت حضرت
رسول (صلی الله علیه و اله) وقتی که عشایر مرتزده در صدر هجوم

بمدینه منوره بودند و قصد محو کردن سلطنت اسلامی را
داشتند و خوف اضمحلال سلطنت مؤسسه در میان بود
میفرماید :-

« رفتن حقم - یعنی ریاست تشکیلات اسلامی »
« که حق من است برای من صعب است ولی »
« محو این مؤسسه و اضمحلال این سلطنت با اینکه مثلش »
« جایز است، اصعب رفتن و ساختن تا صدمه بدین »
« وارد نباید ... »

حضور خود حضرت امیر در محاکم عدلیه و اعزاز اولادش
در جزو قشون همان سلطنت بجهاد و امر نکردن آنحضرت
بعدم تادیبه مالیات و مسئله « علی ابن یقطین » و حکایت حاکم
« اهواز » و دعای حضرت سجاد سر ابطین حدود ممالک اسلام
را در صور نیکه در سرکار یزید ابن معاویه بود که حضرت
حسین (علیه السلام) را بدرجه شهادت رسانید. همه رفتارها،
کردارها و گفتارهای معصومانه ایست که باعتراف تاریخ حقیقتگو
ثابت و برای اثبات مدعای ما دلیلی است واضح .

علاوه بر اینکه فساد سلطان مفسد سلطنت نمیشود و نا اهل
شخص، موقع را از اهلیت نمیافکنند، باید در نظر گرفت که سلطنت
اسلامی جزوی از دولت اسلام است و زوال جزوی از کل

ماهیت همان کل را از بین نگیرد. [۱] در این صورت بواسطه افتادن سلطنت بدست نا اهل ماهیت حقیقی دولت مرکز از میان نخواهد رفت و مادام که ماهیت اصلی دولت باقی است، وجهه حاکمیت انهم برقرار خواهد بود.

بعضی از علمای اعلام در نتیجه سهو و یا خطائیکه انسان معاشر با نسیان را اجتناب از این دو محالست، سلطان عادل و برحق تنها بی و امام و نایب امام را شناخته مابقی را سلطان جایز و نا حق معرفی کرده اند. و چون عین را از معنی و جزء را از کل تفریق نکرده اند، نا اهل شخص را مسری بمقام و فساد جزء را مفسد کل دانسته و گفته اند که :-

« چون سلطنت بدست نا اهل بیافتد + دولت جایز + سلطه اش ظلم، معاملاتش باطل، تصرفاتش ناروا مطاوعتش نا مشروع، معاونتش اعانت بر ظلم و معصیه بخداوند است. »

بنابر این عقیده: نه کسی ولد حلال پدر خود میباشد و نه دیناری وجه حلال پیدا میشود و نه وجهی ملک طلق در روی زمین باقی میماند! .. نکاحها مشتبّه، ازدواجها مشکوک، مردم اولاد شبهه، نفوذ حرام، املاک مقصوب، اعمال باطل،

(۱) چنانکه رفتن دست و یا پای ادی که جزوی در کل وجود شخص است ماهیت آن که انسانیت است از میان نمی رود.

فرايض عاقل ، آداب دين و مراسم مسلمانى بکلى متروک
 ميگردد ، زيرا در صورتیکه جابر بودن سلطان دولت را نيز
 جوربه نمايد و تمام معاملات دولت را غير مشروع و هر چه در
 قبضه آنست حرام سازد ، لابد هر سکه که آن دولت بزند و هر
 قائمه که طبعش کند ، اعتبار مشروعى نخواهد داشت و هر
 قيمتى داشته باشد نام مشروع خواهد بود و چون تمام قوائم
 و نقودیکه در داد و ستد مردم متداولست ، قيمه و اعتبار غير
 مشروع همان دولت را هميشه و در هر جا با خود خواهد داشت ،
 همه معاملات مردم نيز غير مشروع خواهد بود . چه که
 معاملات مردم در مقابل نقود بوده و بايد مشترى ذمه خود را
 از وجه حلالیکه دارد تبرئه کند و هر کس از وجه حرام تأديه
 دين بکند شرعاً براءت پيدا نکرده و مشغول ذمه مانده و بايد
 همان دين را دوباره تأديه نمايد ، پس اموال و املاکيکه خريد
 و فروش ميشود اگر مبياعه عين بعين است باطل . و اگر
 بعنوان بيع کلی خريد و فروش شده ؛ بعد از فوت مشترى
 - چون ديون متوفى بترکه او علاقه ميگيرد - تماماً مال فروشنده ها
 ميشود . و در اين صورت همه داروندار مردم از سر تا پا
 مجهول المالك ميگردد . و انوقت ؛ نه خمس بکسى علاقه ميگيرد .
 نه حج ، نه زکات ... و همه امکنه و اطعمه و البسه حرام ميشود

و تمام صوم و صلوة و عبادات دیگر باطل... و چون تمام نگاهها
باشتراط صدق معنی منعقد میشود، وقتی که تمام دار و ندار
مردم مجهول المالك شد و هیچکس در حین شرط، مالک مشروط
به نشد و بتلك آن هم در آتیه احتمالی نرفت امر مشروط، لغو
و از درجه اعتبار ساقط و از این رونکاهاییکه بسته میشود،
از دواهاییکه بعمل ما آید، توالت و تناسلی که حاصل میگردد،
هیچیک خالی از اشکال نمیشود...

و در صورتیکه تمام معاملات دولت باطل باشد و تقویدیکه
از ضرابخانه اش بدر میآید همان قیمة اصلی و معدنی طلا
و نقره و نیکل و غیره را داشته باشد؛ معاملاتی که در مقابل
مسکوکات معین بعمل میآید - مثل فلان مبلغ از قران جدید
الضرب فلان شاهی که در اغلب قبایلهای خرید و فروش
و نکاح غیره قید میکنند - بکلی لغو و بی معنی خواهد بود...
و همچنین اگر زید از جیب عمروده تا با نکتونوط هزار
تومانی دزدیده بجای انواده صحیفه کاغذ سفید بگذارد و قیمت
کاغذهای غیر مطبوع نوطها معادل کاغذهای سفید باشد،
زید از این جهت برای عمرو مشغول ذمه نمیند. زیرا که
زید در حقیقة معادل کاغذهایی را که از جیب عمرو بر داشته
بود بجایش گذاشته است و تفاوتیکه در میانست اعتبار لغو

وقیمة باطلی است که از انقباب نوطها بدوات جاری عارض
بوده است .

و چون کسی در دنیا مالک مشروع چیزی نمیشود؛ مسئله
غصب و سرقت و تعدی و تجاوز در عالم هیچوقت و هیچوجه
تحقق پیدا نمیکند و تمام مردم که لابد برای تهیه خورد و خوراک
و پوشاک ، در مدت عمر و در ظرف زندگانی خودشان خرید
و فروشی کرده اند از دنیا مشغول ذمه میروند . و همچو
هرج و مرجی را که در تمام انواع و اقسام معاملات روی
میدهد، هیچ عمل یا احتیاطی اصلاح نمیکند. و این قدر اموال
بجهول المالك و شبهه ناک را خود علمای اعلام نیز نمیتوانند
تزکیه کنند ! .. [۱]

[۱] محذورات جایز دانستن دولتی که سلطانانش نااهل باشد بسیار
و بلکه بیشتر است و از محاذیر مهمه که دارد مفاسد است که در عقاید
و اخلاق و اعمال و افعال مأمورین دولت از نقطه نظر وظیفه شناسی تولید
میکند. بنابر اهمیت این مسئله مبحث مستقلی در تحت عنوان « وضعیت
مأمورین جزو » تخصیصش داده شده .

وظیفه مسلمانان در مقابل سلطان جابر

مسئله جابر و یا عادل بودن سلطان - چنانکه ذکر شد - مسئله اهلیت و نا اهلی است ، چنانکه از عدم لیاقت و اهلیت یک نفر قاضی بر چیدن بساط قضاوت و طی آن از میان احکام شرع لازم نیاید ، و همچنانکه از فقدان کفایت و مهارت سرداری وظیفه جهاد ، در حین وجودش از ذمه مسلمانان ساقط نمیشود ، همچنان جابر بودن سلطان - یعنی نا اهلی و عدم استحقاق آن بشغل سلطنت - منقرض و مضمحل داشتن اساس سلطنت اسلامی و طی آن را از میان شتون دولت اسلام مستلزم نمیکردد .

بلی برای مات اسلامی ، يك وظیفه عمومی است که با وجود سلطان عادل - که بر کزیده خدا (در زمان حضور) و یادست نشانده مات (در زمان غیبت) باشد - سلطان جابر را مثل سلطنت قرار ندهند و بر ذمه ایشان فرض است که دور سلطان

عادل کرد آمده حق سلطنت او را از تمدیات دیگران محفوظ
بدارند . ولی همچنانکه در اصلاح مامورین جزو - مثل
قاضی و سردار و غیره - مراعات مقتضیات وقت و ملاحظه
شرایط لازم است . در تبدیل و تغییر سلطان عادل نیز ملاحظه
ملاحظه و مراعات شرط است .

هر دو طرف قضیه مقبول فرق و معمول به مذاهب اسلام
است . عزل خاقان ماضی عثمانی « سلطان عبدالحمید خان ثانی »
و خلع پادشاه سابق ایران « محمد علی شاه قاجار » موافق این
نظریه و مطابق این حکمت بوده فتوای باب مشیخت عثمانی
در خصوص عزل سلطان معزول در ذیل مسطور است [۱]

[۱] ترجمه فتوی و استفتا از باب مشیخت در خصوص خلع خاقان
سابق عثمانی « سلطان عبدالحمید خان ثانی » از سلطنت : -

زبدیکه امام مسلمین است، اگر بطلی و اخراج مسائل مهمه شرعیه
از کتب شرع و بمنع خرق و احراق کتب مذکور و به تبذیر و اسراف
و تصرف نامشروع در بیت المال و بقتل و حبس و طرد و تبعید رعیت بدون
سبب شرعی و اجرای اقسام دیگری از مظالم متباد باشد . و بعد از آنکه
سوگند خورده عهد کنند که رجوع بصلاح خواهد کرد ؛ باز عهد
خود را بشکنند، در سوگندش حائث بشود، احوال و امور مسلمین را
بکلی مختل کند، در احداث قنیه عظیمه اصرار نماید ، باقیاع مقابله و
مجادله بکوشد، و در حین ازاله منعمه مسلمین تظلم زید منور را از اطراف
و جوانب بلاد اسلامیه اخبار متوالیه دایر بمخلوع شناختن زید مشاوریه

واحكام علمای اعلام نجف الاشرف درباره خلع شاه مخلوع در میان
ایرانیان معروف و مشهور است .

مدار او محاشات حضرت امیر باخلافای کرام و بلکه معاونت
ومساعدت آنحضرت بدیشان - بنابر عقاید مایپروان مذهب
جعفری - بملاحظه مقتضای وقت بوده و مخصوصاً حضرت
معظم بامعاوبه و مجاهدت حضرت حسین (صلوات الله وسلامه
علیه) بمراعات همان شرط عدم اضرار باساس، بعمل میآمده
است . و در حقیقه این مجادلات داخلی وفقی روی میداده که
احتمال مخاطرات خارجی در میان نبوده است .

وارد شده درقبایش ضرر محقق و در زوالش صلاح ملحوظ گردد .
ازطرف اولیای امور تکلیف ترك سلطنت یزید مزبور و یا خلع وی
از سلطنت - هر کدام ارجح نماید - آیا واجب میشود ؟
الجواب

میشود .

کتابه الفقیر السید محمد ضیاء الدین عفی عنه .

بعضی از علمای شیعه (رضوان الله علیهم) سلطان عادل و برحق را منحصر بشخص نبی و ائمه هدی (صلوات الله و سلامه علیهم) دانسته و گفته اند که :

« در زمان غیبت چون امام عادل و سلطان برحق حضور ندارد، باید شغل سلطنت مانی بماند. و عاقل و باطل ماندن سلطنت هیچ وظیفه و تکلیفی برعهده مسلمان وارد نمیآورد و جز اینکه تمام مسلمانان باید منتظر ظهور امام علیه السلام باشند تا هر وقت بخواهد ظاهر شود و سلطنت خود را درعهده فرماید. »

وقتی که ما معنی دین و نبوت و امامت و سلطنت را چنانچه شاید و باید فهمیدیم و علت ظانی همه آنها، در نظر ما معلوم و معین شده، برای فهمیدن عدم اصابت این رای دچار هیچگونه سمونجی نخواهیم شد. جائیکه هیچ فرعی از فروع دین، از

ذمه فردی از افراد مسلمین ساقط نمیشود و هیچ حکمی از احکام خدا در هیچ موردی از موارد لغو نمیکرد و در صورتی که شریعت حضرت ختمی مرتبت تا ختام ایام مستمر خواهد بود چگونه میتوان گفت که: «ریاست اداره تشکیلات در دین لغو و شیرازه اش پاشیده بماند و علت غائی تمام ادیان کان لم یکن انکاشته شود و دین و مذهب، تنها از نماز و روزه عبارت گردد و تکالیف عامه فقط با مندرجات رساله‌های عملی تعیین و امور جمهور با اوراد و اذکار، اداره شود؟!...»

و اگر کسی دین را همین واحکام خدا را منحصر بصوم و صلوة و خمس و زکات و طهارت و نجاست منحصر بداند و هدایت و ارشاد همچو کسی برای تمام مسلمین عین فرض و فرض عین است. زیرا که این شخص در میان هیئت اجتماعیه زندگانی خواهد کرد و فساد اعتقادش بواسطه سرایت، مفسد محیط مسلمین و باعث خسران آنها در دنیا و آخرت خواهد شد. برخی دیگر از علمای شیعه بر اینند که در زمان غیبت، مجتهدین عظام قائم مقام امام علیه الصلوة والسلام خواهند بود. و غیر از آنها هر کس مقام متبوع سلطنت را اشغال کند جایز و تبعیت همچو سلطانی، حرام و معصیت است. و همین نظریه است که دول حاضر را دول جور مینامند و در دادن مالیات

بدوات جابر و گرفتن حقوق از آن، اشکال میکنند. حتی خود سلطان - نظر برای مجتهد مقلدش - خویشتر را جابر دانسته و برای اینکه اقلامکان نمازش غصبی نباشد هر سالی قصرهای سلطنتی را از مجتهد مقلد خود اجاره میکنند و از مامورین جزو، آنها که مقدس مآب هستند، در حال حیات خودشان یا بعد از ممات و بواسطه وصیت مخصوص ممالک خودشانرا بطریق بذل و هبه تزکیه مینمایند. و آنها که در تقدس قدری جلوتر رفته اند مواجب و مستمری خودشانرا سر هر سال و یا سر هر ماهی از راه رد مظالم و حیل شرعی دیگر، حلال میکردانند...

دلایلی که صاحبان این رای برای اثبات مدعای خودشان دارند دو فقره حدیث شریف است که بدین مسئله تطبیق کرده نیابت عامه علمارا از امام علیه السلام بدان دو حدیث استدلال میکنند.

حدیث اول: — عن اسحق بن یعقوب، فی حدیث: انه سال المهدي (عليه السلام) عن مسائل فوردالتوقيع: اماما سالت عنه... الى ان قال: «واماالحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا».

اشخاصی که به نیابت مجتهدین عظام از امام علیه السلام قائل شده اند «حوادث واقعه» را بمعنی تمام مهام داخل

و خارجی و لشکری و کشوری و غیره گرفته و «روایة حدیث» را در له خودشان با علمای اعلام تفسیر و یا بجهت بدین عظام تاویل کرده و گفته اند: «مقصود امام علیه السلام این بوده که برای اداره امور جمهور بروایة احادیث ما - یعنی به علمای فقه - مراجعت کنید. بدین معنی که شغل شاغل سلطنت را بعهده شان واگذارید» و این يك دلیلشان از جهاتی چند مورد خدشه است:

۱ - حدیث شریف جواب استله ایست که از حضرت حجة گردیده و مواد هیچیک از سوالها در دست نیست. مورد حدیث بدین واسطه مجهول مانده است. و نهی که موردش معین و مدلولش صریح نباشد برهان قطعی نمیکردد. و در شرع و منطق و هم را پایه و اعتباری نیست.

۲ - پرواضح است که «حوادث واقعه» يك معنی معین شرعی ندارد. یعنی مثل «صوم»، «صلوة»، «حج»، «جهاد»، «خمس» و «زکوة» از معنی اصلی خود منفصل و برای مفهوم مخصوص علی حده در لسان شرع مصطلح نشده و مقصود از «حوادث واقعه» همان مفهوم بیست که در عرف عامه داشته است. و هر وقت هر بی باریق خود از «حوادث واقعه» صحبت کند البته رفیق عربش که اهل لسانست از این

دو گانه مفهوم «امورات سلطنتی» یا «مهام کشوری و لشکری» را نمیفهمد؛ حتی این قبیل مفاهیم بنظرش هم نباید. شخص عرب از لفظ «حوادث واقعه» همان معنی «وقایع حادثه» یعنی - مسائل تازه ناگهظهور» را خواهد فهمید که ما هم مجبوریم در حدیث شریف نیز همین معنی را بکلمه بدهیم. و این معنی هیچ ربطی بمقاصد صاحبان این رای نداشته است. زیرا سلطنتی را که بادین اسلام بیک وحله آغاز انکشاف نهاده جزو نبوت، عین امامت، شیرازه تشکیلات دین بوده هیچوقتش یکی از «حوادث واقعه» - یعنی از مسائل تازه ناگهظهور - میشود شمرده!...

۳ - رواة احادیث ائمه بودن غیر از اجتهاد است. برای اجتهاد - علاوه بر تتبع و تدقیق در اخبار - تفلسف در مدلول آنها و پیدا کردن قوه تصرف و احراز ملکه در استخراج احکام لازم است. بنا بر این اگر مدلول حدیث دلیل نیابت تام شود این حق مخصوص مجتهد نمیکردد. بلکه هر کسی را که میشود راوی احادیث گفت بدین نیابت حق و صلاحیت خواهد داشت.

۴ - وظیفه مسلمانان در مقابل سلطنت اسلامی - چنانکه واضح و مبرهن است - اطاعت و انقیاد بوده است. نه مراجعت

بدانها در موقع لزوم واقتضا و حال آنکه حضرت امر بمراجعت فرموده است نه باطاعت و پر واضح است که مراجعت غیر از مطاوعت است .

۵ - امر حضرت مردم را بدین مراجعت « امر ارشادی » بوده است و نه « امر ایجابی » و از آنحضرت سوالهایی شده که یکی از آنها هم در خصوص حوادث واقعه بوده و حضرت در جواب فرموده اند : « واما الحوادث الواقعة الی اخره... » و اگر مسئله نیابت عام، يك حکم واقعی الهی میبود البته برای يك امر ایجابی موضوعیتی پیدا میکرد و انوقت میبایست که آنحضرت قبل از غیبت خودشان و بی آنکه اِسوالی شود این حکم را بیان فرمایند .

۶ - رواة جمع است و سلطنت اشخاص متعدد در يك وقت و در يك محیط غیر ممکن است . زیرا که آرایشان متناقض و اکثر او امر شان لا محاله متضاد در میآید و اطاعت او امر متضاد عیناً حکم ضدین را دارد . و جمع اضداد از روی عقل و منطق محال است . و اگر از مفهوم رواة که جمع است و اقل مدلول جمع در لسان عرب سه و بیشتر از سه است قطع نظر کرده بگویند که در هر عهدی یکی از رواة انتخاب میشود و بمرور همدیگر را تعاقب کرده جمع میگردند و مقصود از جمع آمدن

روایه در حدیث نیز همانست . اتوقت هم خواهیم دید که باز امکان تطبیق ندارد. زیرا که روایه احادیث در هر عهدهی زیاد بوده اند و ترجیح یکی بر دیگری از طرف عموم مسلمانین غیر ممکن است و از طرف بعضی بدون بعضی دیگر موجب اختلافست - چنانکه در خصوص تقلید و اجتهاد می بینیم - و چون این دفعه موضوع اختلاف امورات سلطنتی خواهد بود؛ بادی انقلابات و اختلافات و بلکه منشا مصادمات و محاربات دائمی و موجب فتنه و فساد غیر قابل تحمل داخلی خواهد شد .

۷ - نیابت عام : یعنی ریاست فعلی و ظاهری تشکیلات و در دست گرفتن زمام مهام انام و اداره کردن دوایر و ادارات لشگری و کشوری - اگر چه حق محقق امام علیه الصلوٰة والسلام بوده - ولی قبل از غیبت در دست خود آنحضرت نبود که بتواند بدیگری وا گذارد .

همه این اعتراضات واضح و روشن مینماید که حدیث اول هیچوجه دلیل مدعای ایشان نمیشود . حدیث دومیکه شاهد دعوی خودشان قرار داده اند حدیث عمرو بن حنظله از حضرت صادق است که :-

رسالت ابا عبدالله (علیه السلام) عن رجلین من اصحابنا
بینهما منازعة فی دین او میراث ... الی ان قال ؛ فقال :-

« ينظران؛ من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا
وحرامنا وهرق احكامنا فليرضوا به حكماً فاني قد جعلته
عليكم حاكماً » ...

الى ان قال، قلت « فان كان كل واحد منها اختار رجلاً من
اصحابنا فرضيا ان يكونا الناظرين في حقهما فاختلفا فيما حكما
وكلاهما اختلفا في حديثكم؟ .. » فقال : « الحكم ما حكم به
اعدلها وافقهما واصدقهما واورعها » . قال ، قلت :
« فانهما عدلان مرضيان لايفضل واحد منهما على صاحبه »
فقال : « ينظر الى ما كان من روايتهما عناني ذلك الذي حكما
به المجمع عليه من اصحابك، فيؤخذ به من حكمهما ويترك الشاذة

در قسمت اولی از این حدیث شریف که ذکر شد حکم
و حاکم را یعنی سلطان و نایب عام امام علیه الصلوة والسلام گرفته
و گفته اند. « مرام امام علیه السلام اینست که هر کس حلال را
از حرام بشناسد و احکام ما را بفهمد بایستی او را مطیع باشید
که من او را رئیس و سلطان شما قرار دادم. » و این یک دلیل
شان هم مثل سابق از جهانی چند سقیم است :-

۱ - سؤال عمرو ابن حنظله از حضرت صادق - چنانچه
واضح است - راجع بمنازعه دونه از اصحاب بوده است
در سردین و میراث . و حضرت کسانی را که واقف احکام

باشند مابین ایشان حکم معرفی کرده است. و این مطلب جزئی
بمسئله نیابت عامه که ابدأً ذکر از آن در میان نیامده هیچ ربطی
ندارد. و مدلول حدیث باندازه صریح، مورد آن بقدری
احتمال است که تاویل و تعمیم آن بهیچوجهی ممکن نیست.

۲ - حکم در لغت عرب بمعنی فرمودن و حکم و حاکم
بمعنی فرماینده و هیچوقت این کلمات در عرف شرع بمعنی
سلطان و نایب عام استعمال نشده است. بلی از طرف علمای
متاخر و در عرف عوام حکم بمعنی داور و محکمه بمعنی جای
او استعمال شده و این يك اصطلاح شرعی بودن این کلمات را
نمیرساند و حق حکم و حاکم بدین دو معنی هم دلیل مدعیان
نمیشود.

۳ - اگر استرداد حقوق حضرت صادق از دیگران
در زمان انحضرت ممکن میشد البته خودشان اولی بتصرف
میبودند با وجود حیات خودشان و امکان منتقل داشتنش
با اولاد خود و ا گذاشتن آن بدیگران مخالف منطق و منافی
وظیفه امام است. و هرگاه استرداد حقوق مذکوره امکان
نداشت محمول داشتن آن بدیگران عبث میباشد و کار عبث هم از
امام انام باعتبار ما پیروان مذهب جعفری سرنیزند. در واقع

چه طور ممکن بود که امام با وجود خود و اولادش نایب امامی
معین کرده و اداره امور جمهور را بعهده ان وا گذارد؟ در
صورتیکه خود آنحضرت از ان اداره بکلی ممنوع و مهجور گردیده
بودند .

علاوه بر اینکه هیچیک از این دو حدیث را دلیل مدعای
ایشان نمیشود شمرد . اگر ما بر فرض محال نیابت عام رواة
احادیث و اشخاص عارف با حکام را قبول کنیم ؛ بالاخره
خواهیم گفت که این رواة و غیره از مجتهدین جامع الشرائط
عبارت بوده اند . و انوقت خواهیم دید که تازه دچار بسی
اشکالات گردیده ایم :

مثلا : - تنها مجتهد جامع الشرائط بودن لیاقت شخص را
بسلطنت نمیرساند و البته حضرت امام امری بدان اهمیت را
بدون هیچ قید و هیچ شرط بعهده علمای اعلام نمیکذاشت
که در اغلب موارد مستلزم تودیع منصب مهمی بنا اهل میکردده
دیگر - اغلب علمای اعلام در سن شیخوخت درجه اجتهاد را
احراز میکنند که در واقع اکثری از ایشان در آن سن چه بواسطه تحمیل
مزاج ، چه بسبب خستگی ذهن حالت تقریر درسی را ندارند کجا
مانده قوه توغل با مهام امور و تدبر در مسایل داخلی و خارجی
مملکت را داشته باشند و در حقیقه تحمیل امورات سلطنتی همچو

وجودی تحلیل رفته ورنجور و خواستن اداره تشکیلات عصر
حاضر که نوابغ زمان از عهده ان بر نمیآیند از قبیل تکلیف
مالایطاق خواهد بود .

باز دیگر - مجتهدین عظام در هر عهده متعدد بوده و وجود سلطان
متعدد در یک وقت و در یک منطقه - چنانکه گفته شد - متعذر
و محال است .

سه دیگر - ترجیح یکی از مجتهدین عصر بر دیگری
اغلب موجب خطا است و اگر در انتخاب و ترجیح اصابت هم
شود منشاء اختلاف و مبدأ نفاق خواهد بود .

پس اشخاصیکه بر نیابت عامه علمای اعلام از حضرت
امام علیه الصلوة والسلام قائل شده اند دلائل کافی بر صحت
قول خود ندارند . و همچو منصبی در دین اسلام چه از روی
نص و نقل و چه از روی اصول ثابت نشده است . گذشته
از اینکه اصحاب این رای ادله صحیحه نداشته اند ، تطبیق
نظریاتشان هم در موقع عملی - چنانکه ضمنا معلوم گردید -
غیر ممکن است .

وضعیت مأمورین جزو

مادر موضوع «سلطنت» از دو نقطه نظر میتوانیم اعمال فکر بکنیم :- یکی از نقطه نظر مفهوم خود سلطنت که در دین و عهدهات از ریاست تشکیلات و اجرای احکام عبارتست . انوقت می بینیم که این سلطنت همان امردومی است که بعد از اذعان بلزوم دین و قبل از منجر شدن کار بتصدیق شخص نبی و امام (علیه الصلوة والسلام) بلزوم خودان سلطنت باید قائل شد . زیرا که بدون آن، تشکیلات مختل و احکام خدامهمل میگردد .

— دیگری از نقطه نظر صفتی که بواسطه اهلیت و عدم اهلیت منشا بدو عارض شده و گویا سلطنت را بحقه و جابره تقسیم میکنند . باعتقاد ما لزوم سلطنت ، یعنی ریاست تشکیلات و اجرای احکام ، بسبب اضافه شدن صفت جور بدو که از جهت مختل طاری میشود ، مرتفع نمیکردد و تا وقتی که در روی

زمین و در میان افراد بشر نظم و نسق لازم است و وجود سلطنتی
- (یعنی وجود ریاست تشکیلاتی بهر اسم و در هم باشد) ضروریست؛
ولی معاملات اتساع آن از همین دو نقطه نظر که ذکر شد
متفاوت میگردد :-

انکه از اهلیت و عدم اهلیت ممتل - یعنی سلطان - قطع
نظر کرده و از نقطه نظر لزوم عقلی و ضرورت منطقی سلطنتی
خود را تابع و مطیعش بدارد . در نظریه و اعمال خود مصیب
و ماجور است و کسیکه بدین نظریه بکلی بیگانه مانده و خود را
مطیع محض و تابع شخص ممتل قرار دهد مخطی و معاقب خواهد
بود . و در واقع محاکمه منجر میشود بمیان شخص و موقع .
و ممکن است که شخص خود را تابع مستقل یکی از این دو
بدون دیگری بدارد . و البته نوکر شخصی سلطان جایری شدن
غیر از تابع مقام سلطنت بودن است و احکام مقام سلطنت -
و لوی بواسطه شخص نا اهل هم تبلیغ شود - غیر از او امر کیفی
ان شخص است . و شك نیست که احکام مقام مفترض الطاعه
و لازم الامتثالست . زیرا لزوم ان برای همان مطاع و متبوع بودن
بمیان آمده و همان متبوعیت است که میتواند در میان اولاد بشر
نظم و نسق مجری بدارد .

از علمای شیعه ؛ بعضی سلطان عادل را بشخص بی

واژه (صلوات‌الله وسلامه علیهم) و بعضی دیگر به شی و امام و نایب
امام تخصیص داده و مابقی را سلطان جور شناخته‌اند و هر دو
فرقه قابل بر این شده‌اند که چون سلطان جابر باشد سلطنت
نیز جوریه می‌کردد و چون سلطنت ، سلطنت جور شد دولت
ظالم ، سلطه اش ظلم ، معاملاتش باطل ، تصرفاتش ناروا ،
مطاولعتش نامشروع ، معاونتش اعانت بر ظالم و معصیه بخداوند
می‌کردد .

صاحبان این رای ، بنا بر اعتقادیکه داشته‌اند مردم را
از خدمت و استخدام بدول اسلامی منع کرده خدام دولت را
نام « ظالمه » داده میان مردم و ایشان منافرت شدیدی تولید
کرده‌اند ..

دردهات مملکت ما: ایران سر باز ، تویچی ، قراسوران ،
پادو ، کدخدا . مباشر و حقی ریش سفید هائیکه با این قبیل
اشخاص افت و خیز میکنند فاسقترین و فاجرترین مردم بشمار
میروند . بنا بر ذهنیتی که در خاطر عوام از این عقیده ناشی
شده وزرو وبال این زمره انقدر سنگین ، انقدر کرانست که
غیر از خودشان کسی نمیتواند تحملش بکند. و یکی از سمجترین
سوکندهای دهائیان ساده دل اینست که : « ا کر من فلان
کاررا کرده باشم ، وبال فلان کدخدا بگردن من ... » و یا

اینکه « وبال فلان مباشر بکردن من اگر من دیگر بی فلان
فکر بکردم ... »

در قصبه‌ها و شهرها ، عسس ، داروغه ، حاکم ، فرانس
مستوفی ، میرزا ، سردار ، سپه‌دار و خلاصه هرآنکه از طرف
دوات و طبقه و یا با دولتیان آمیزش دارد ، پیش مردم ، همان
موقع و اعتبار را دارد که کنزیر و مباشر نزد دهاتیان ساده لوح
داشتند .

از علما آنها که پرهیزکار و پارسا هستند و حتی کسان زهد
فروش و مردم فریب هم بخانه این قبیل اشخاص نمیروند .
و اگر بروند روی فرش آنها نمی نشینند . و اگر بنشینند آن
ایشان را نمی خورند . و اگر نانشان را هم بخورند در خانه
ایشان نماز نمیخوانند . زیرا که داروندان ایشان را حرام و مال
و منال شانرا حق الناس میدانند . و از مردم عوام آنها که متدین
هستند - اگر از عقوبت همان ظلمه نترسند - البته به پیشوایان
دین پیروی خواهند کرد . ولی طبقه ظلام این قبیل رفتار
عوام را در باره خودشان توهین می شمارند و اغلب در صدق
انتقام بر می آیند و در همچو موقعی عوام و حتی خود علمای
اعلام نیز میتوانند تقیه بکنند .

و این حسن منافرت از دیوانیان ، در خاطر مردم از

آغوش مادر شروع کرده در مکاتب ، در مدارس ، در پای
منابر وعظه ، نشوونمای خود را با کمال رسانیده و بواسطه مخالفت
مسلك و منافع و تاثیر تضییقاتی که تمام طبقات بدون شبهه و بالجبور به
از دیوانیان خواهند دید رسوخی یافته و شکل حالت روحیه
غیر قابل تزلزلی را پیدا میکند .

البته هیچ مادر نمیخواهد که فرزند دلبندهش فرورفته
زبانۀ دوزخ گردد و هیچ دایه مهربان راضی نمیشود که اقا زاده
ناز پرورده اش حطاب لهب جهنم بشود . اینست که اطفال از
خوردی برای اجتناب از اینگونه شغلای پراز و رز و وبال ،
بایک حس تنفر از طبقه دیوانیان تربیت داده میشوند .

و معلمین بیعالم مکاتب کهنه و مدرسین مدارس مندرسه نیز
- که اولیای روحانی اطفال مانند - در ضمن تربیه و تعالیم ،
یک وظیفه دینی دارند که باید ایضا بکنند . و آنهم تحکیم این
عقیده باطل و مضل است در ذهن صاف و ضمیر ساده نوباوهگان !
بنابر تلقینات این مرییان پارسا ، اگر طفلی معسوم ، شی در
خانه برای پدرش - که از دیوانیان باشد - قلمی بترشد معاونت
بر ظالم کرده و انکشتاتش در آتش جهنم خواهد سوخت و
و برای اجتناب از عذاب روز حساب باید از او امر پدرش -
که خداوند کوچک اوست - سر بیچد ؛ اگر چه پدرش باندا .

زه از وی برنجید که عاقبت نماید.، و این مقاومت بی ادبانه و عمرد
عاصیانۀ بجهت ساده دل در نظر اخوند مکتبدار «حماست دینی»
جلوه کرده اسباب مه افرازی شا کرد فضول میکرد .
ارباب منبرم، اهل جهنم را بطبقاتی تقسیم کرده و تنها یکی دو
طبقه را بکفار و فجار تخصیص داده اند و بقول ایشان بقیه
طبقات را بالتام دیوانیان پر خواهند کرد. و همه آنها از خورد
تازرك روز حساب مورد عتاب جناب رب الارباب خواهند
شد. و در حین عبور از پل صراط یا بحاشیه سبیل غاشیه کذا
شته در درك اسفل، اسفل سافلین خواهند گشت .

اینست تربیه که افراد ایرانی، در آغوش دایه و مادر، در
کوشه مکتب و مدرسه ، در پای منابر و عطف و نصیحت یاد
میکیرند . . . و از این جاست که مال دولت و دولتیان حلال افراد
رعیت گردیده ، زراع در خرمن از خوشه ، در انبار از غله
میدزدند ، جایش را از سنک ریزه و خاک توده پر میکنند .
اصناف در دادن مالیات جان میکنند ، بطفره میکدرانند ،
بکردن این و آن میاندازند ، برشوه و عشوه خود را معاف
میکردانند . تجار برای آنکه بدولت کربک ندهند ناقاجا تجیکری
تنزل میکنند و این را هنری برای خودشان فرض مینمایند .
و اگر این طبقات به بیچیک از این دستبردها موفق نشدند بمقام

انتقام بطریق « تقاص » برمیآیند. مثلاً: - اگر از تاجری در کمرک دولتی حق العبوری گرفته اند، آن تاجر میتواند که ساعت بغلی مامور کمرک را - اگر قیمتش معادل همان حق العبور باشد - بدزدد و این ساعت، حلال شخص دزد است و این دزد متدین در حالتیکه همان ساعت طلا در بغلش باشد میتواند فرایض پنجگانه را برای خدای یگانه بجا بیاورد.

از طرف دیگر، دیوانیانیکه مقلد همان پیشوایان هستند که خدمت بدولت را حرام میدانند خودشانرا ملعون و مغضوب خدا می شمارند. حتی خود سلطان نظر بمعقده مجتهدیکه تقلیدش کرده خودش را جایز میدانند و برای اینکه اقلاً محل نمازش غصبی نباشد هر سالی قصرهای سلطنتی را از مجتهدان عصر اجاره میکنند. و مامورین متدین یاد حال حیات خودشان و یا بعد از ممات بوصیت مخصوص ممالک خودشانرا بواسطه بذل و هبه و حیل شرعی دیگر حلال میسازند و بعضی از مقدس ترینشان مواجب و مستمری خودرا سر هر ماه و یا سر هر سال بطریق رد مظالم و غیره تحویل داده و بحلیت میرسانند. و مأمورینی که برای دفع اشرار و تأمین بلاد و حبسایت بیت المال سفر میکنند، مسافرت خودشانرا سفر معصیه میدانند. نمازرا تمام میخوانند و روزه را میگیرند. در صورتیکه هر دو باطل است. زیرا که

هر دو مخالف شرع انور است. و همه اینها نتیجه جابر دانستن
دوات و حرام شناختن اطاعت آنست و از نتایج آنست که این
طبقه خودشانرا از روز ازل دشمن خدا و پیغمبر میدانند.
بعقیده ایشان اگر مال و منال ایشان بطریق بذل و هبه حلال
هم کرده افعال و اعمالیکه راجع بمأموریت دارند همه از
معاصی کبیره است و از مجازات و مکافات آنها هیچ راه بجزائی
متصور نیست و حالاکه خودشانرا مورد غضب خدا قرار
داده اند و در آخرت قطعاً معذب خواهند شد. لاقلاً بکشوند
در دنیا بجنونی بگذرانند، تا اینکه خسر الدنیا و الاخره هر دو
نکردند. و مسئله تزکیه مال و گرفتن روزه و خواندن نماز
مخصوص عده خبیله کم و معدودی از ایشانست مابقی بحلال و
حرام و گناه و ثواب هیچ اهمیتی نمیدهد، عدل و انصاف هیچ بدریشان
نمیخورد. مردی و نامردی، کژی و راستی در دستگامشان یکی
است. نیک و بد اعمال بحال ایشان ابداً فرق نمیکند. و چون
از رحمت خداوند رحمان و رحیم بکلی مأیوسند راه شیطان
رجیم را در پیش گرفته در شقاوت و قساوت بجائی میرسند که
شمر معروف جلودار ایشان نمیشود. و اعمال شقاوتکارانهشان،

ماده منافرتی را که در میان خود و عوام داشته اند با آخرین
درجه غلظت و شدت میرساند .

بابه دولتخواهی مردم ایران و اندازه مردم‌داری و وظیفه
شناسی مأمورین شان از این تدقیقات بخوبی معلوم میشود ؛
زیرا که دوایر و ادارات دولت در دست همین اشخاص است که
دشمن جانی و مالی و جدائی ملت هستند و افراد ملت همان
مردم است که از مهد با بغض آن طبقه پرورش یافته و تاحلد
با عداوت آنها بسر خواهند برد . پس هیچ فردی از افراد
ایرانی حس محبت و صمیمیتی برای دولت خود نخواهد پرورد .
موقع مأمورین دولت متبوعه خود را محترم نخواهد شمرد .
بخزینه دولت دیناری بمیل و رغبت خود نخواهد داد و بارزوی
خود زیر بار اوامر دولت نخواهد رفت ! .. و همچنین
هیچیک از مأمورین دولت و وظیفه خود را مقدس نخواهد شناخت .
بامر و جدان در پی انجام وظایف خود نخواهد بود . در
مأموریت‌های خود رضای خدا و پیغمبر را منظور نظر نخواهد
کرد . حقوق وطن و ملتش را ملحوظ نخواهد داشت و از
ارتکاب هیچگونه خدعه و خیانتی نخواهد اندیشید ! .. اینست
تاثرات عدم تدقیق و ناملیکه باعث فساد خورد و بزرگ و موجب
شقاق و نفاق آمر و مأمور گردیده طایفه شیعه را نسبت بامور

ملك و مات و دوات بیگانه داشته و تشکیلات مهمه مملکت را که
غایه اصلی دین و مذهب و وقایه عرض و ناموس مردم است
باز بجهت گروهی گمراه و دستخوش طایفه خود خواهی گردانیده
است که از قدسیت و وظیفه بگلی فافل بوده مراجع و مبادی
امور جمهور را مرکز تغلب و منبع اختلاس خود می بندارند.
و معلوم است که اینگونه افکار و عقاید طادات و اخلاق يك ملت
را تاجه پایه تنزل میدهد. و از افراد همچو ملتی تاجه اندازه
امیدوار دولتخواهی و وطن پرستی و وظیفه شناسی و منتظر
استقامت مسلك و حسارت مدنیه و فدا کاری میتوان شد . .
و از این جا است که ایرانیان امروزه در تغییر تابعیت هیچ
محدوری نمی بینند و هر روز عده برای محافظه منافع شخصی
و یا محض کسب قوت و زحمتی و یا اینکه بامید صیانت مال و منال
و عرض و ناموس خود از تجاوزات مامورین بی باك و آدمی
صورت و دیوسیرت بزیر حمایت اجانب رفته حاکمیت داخلی
و خارجی دولت را اخلال و حیثیت سلطنت اسلامی را رخنه دار
میسازند . چه که از روی عقیده که در خاطرشان رسوخ
یافته همه دول حاضره اسلامی بهر شکل و صورت باشد حکومت
جویند. و از نقطه نظر ارباب این عقیده وقتی که حکومت
حکومت جوور شد ، مسلم و غیر مسلمش هیچ فرقی ندارد .

واگر بنا باشد که انسان تابع دولت ناحق و جباری گردد ، همان بهتر که متبوع زحمت و زور مندی را انتخاب کند . . . و حال آنکه در دین اسلام منصب نیابت عامی نبوده سلطان عادل و برحق بشخص بی‌وائمه و نایب امام اختصاص نداشته جابر بودن سلطانی سلطنت را جوریه نمیکند ، حاکمیت دولت اسلامی در عهد سلاطین جور هم باقی و برقرار بوده ، رعایا تابع آئند و نه بنده سلطان . مأمورین جزو ، مستخدم دولتند و نه نوکر شخص ان . اطاعت دولت ملی اسلامی در هر حال فرض و معصیه بدان ، معصیه بخدا و رسولست . [۱] وظایف مأمورین دولت - از خورد تا بزرگ - مهمترین فرایض و ترک و اخلال کوچکترین آنها بزرگترین معاصی بوده و ایضاً این وظایف از ادای همه واجبات و اجیرت و اجر انجام آنها از جزای تمام خیرات و مبرات جزیلتر و حقوقی که در خور همان خدمات از دولت میگیرند مقدسترین روزیها و مبارکترین نفعاتست .

[۱] خداوند ، در قرآن مجید میفرماید : « اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم » معلوم است که مقصود از اولوالامر ارباب حل و عقدند که از همین مأمورین و مستخدمین دولت عبارت بوده اند .

شکل سلطنت در زمان غیبت

« فلتكن منكم امة يدعون بالحيرة ياسرون »
 « بالمروف وبنون عن النكر . »

قران مجید

نظریات علمای اعلام در موضوع سلطنت حقه و جایزه و محنت سقم نتایجی که با آرای ایشان مترتب میشود. با تمام اطرافش ذکر شد. و در ضمن معلوم گردید که مائنها در يك نقطه با ایشان موافق هستیم و آن لزوم تعیین امام علیه الصلوة والسلام است از جانب خدا. و پر واضح است که تعیین امام از طرف حق هم منحصر بدوره حضور (یعنی بزمان حیات و وجود یکی از ائمه اطهار علیهم السلام) است. اما در زمان غیبت؛ ما که قائل به نیابت امام نیستیم لابد باید معتقد شکل دیگری در حکومت بشویم. زیرا در اینکه سلطنت سلاطین حاضره مفوض من عندالله نبوده شکی نیست و این هم امکان ندارد که در دین مبینی همچو اسلام حکمی بدین اهمیت عاقل و باطل

مانده تکلیف مسلمین درباره مدیر مهم امور خود معین نشود. و البته شارع مقدس که محیط و طارف تمام حوائج بشر بوده و شریعت را برای رفع آن حوائج و حفظ نظام عالم فرستاده این مسئله را که اس اساس آن احتیاجات و شیرازه همین نظام عالمست از نظر دور نکرده و در ضمن احکام خود برای آن هم قراری گذاشته است و اگر غفلتی هست از طرف ما شده و مارت است که در آیات و اخبار غور کرده و حقیقه این حکم را بر وفق عقل و منطق و بطریق مقصود شارع مقدس بوده بمیدان بگذاریم.

علماً اعلام ، در جین نبودن قاضی منصوب ، از قواعد کلیه اصول و از مفاهیم اخبار و سایر دلائل عقلی و منطقی لزوم مداخله عدول مومنین را ، در امور حسبیه استنباط میکنند. و بصیارة ساده میفرمایند « وقتیکه یک نفر قاضی منصوب وجود ندارد ، عقلاً و شرعاً لازم است که امور حسبیه را عدول مومنین اداره کنند: مثلاً اموال صغار و مجانین را محافظه کنند و آنها را از مال خودشان موافق مصلحت اطاشه نمایند و در معالجه و ترتیب آنها بکوشند و غیر ذلك... » و این را برای عدول مومنین واجب کفائی میدانند . یعنی میگویند تا وقتی که این قبیل وظایف از طرف یکی دونفر از عدول ایفا نشده تمام عدول بایفا آنها مکلفند و چون از طرف بعضی انجام داده

شد و جوب ان از ذمه عموم ساقط میشود. و معلوم است که مراد از عدول کسان عادل در اداره هستند + یعنی انتهائی هستند. که در اداره امور حسبه افراط و تفریط نکنند والا اگر کسی عادل و متدین باشد + ولی بحفظ مال یتیم - مثلا - قادر نشود البته نباید مداخله کند؛ زیرا غرض اصلی از مداخله عدول محافظه مال یتیم است نه اضعاف آن. و همچنین است در همه امور حسبه دیگر. عدولیکه در آنها مداخله میکنند باید قدرت اداره آنها را هم از هر حیث داشته باشند والا حکمت حکم که در حقیقه اداره شدن کار و بار مسلمانها عاجز از اداره است از میان می رود.

پس در امور حسبه مداخله عدول مسلمین بر ای اداره آنها از مسامحت و حکمت آن واضحست. و باعتبار ماریاست تشکیلات اسلامی و سلطنت مسلمین معظم امور حسبه و بلکه اس اساس آنها است و کما میکنیم که در این خصوص کسی باما مخالفت نداشته باشد و اگر جناحی شخصی در تعمیم حکمت این حکم باما مخالف نباشد لابد خود آن حکم را هم تشمیل این مسئله کرده خواهد گفت که درین موضوع نیز مداخله عدول مومنین لازم است. و در این جانب مقصود از عدول همان مذهب و مذهبست که در مسئله سابق مراد بود. یعنی در اداره امور جمهور نیز - از

هر قبیل باشد - باید اشخاص عادل و عالم و درستکار و مقتدر مداخله
کنند. چنانچه در حقانیت خود ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین
- با اعتقاد فرقه شیعه - اعلم و افضل اقران بودنش شرط بوده
تا اینکه نصب الهی از روی استحقاق و اهلیت بشود و الا ترجیح
راجح بر ارجح و یا اینکه ترجیح بلامرجح لازم مییابد که انهم
عقلا قبیح و اسنادان بر خدای عالم مخالف منطوق است. این استدلال
مارا که از فتاوی صریحه و نایبته خود علمای اعلام استخراج
کرده ایم تصدیق و تقویت میکنند. آیه شریفه «فلنکن منکم
امة بدعون بالخیر یا مروء بالمعروف وینهون عن المنکر» اگر نظری
تیک بشود، منطوق کلام معجز نظام عین مسئله را که مادر
سدد آن هستیم، با تمام اطرافش شرح و تحلیل میکنند.

اولا میفرمایند که «میباید از شماها» یعنی از شما مسلمین
و هرگاه این گروه از غیر مسلم انتخاب شود مخالف منطوق
آیه وافی هدایه خواهد بود و در این جا معلوم میشود که
حاکمیت و آمریت بر امة اسلام باید از طرف خود مسلمانها
اجرا بشود و با اصطلاح این عصر میفرمایند که شما باید تابع
متبوعی همگیش و هم آیین خودتان باشید و هیچکدام از شماها
نمییابد که از تابعیت سلطان مسلم خارج بشوید. زیرا که داخل
در تابعیت غیر شدن تعدی و تجاوز بر دین است و بلکه در حقیقه

حکم خروج از دین را دارد و اعتذار بدین که دخول بر تابعیت
 غیر فقط برای محافظه حقوق و جلوگیری از تجاوزات دیگر است
 رفع محذور نمیکند و هیچوجهی موجه نیست . بسبب اینکه
 دخول شخص بر تابعیت غیر مسلم اخراج خودش است از
 تحت نفوذ و تشکیلاتی که مقصود اصلی از دین و مذهب و غیره
 همه تأسیس و ادامه آنها بوده و خود ائمه اطهار با وجود مظلومی
 که بر خودشان وارد آمده و با وجود تجاوزاتی که بر حقوق ایشان
 روی داده باز در این صدد نیامده و بلکه بر تشدید مبانی اساس
 کوشیده اند . و دخول در تابعیت غیر مسلم نه تنها باعث تنقیص
 نفوذ حکومت مسلمه میشود و بلکه موجب تزئید نفوذ
 حکومت غیر مسلمه و سبب تسلط آن بر حکومت
 مسلمه میگردد که خداوند بمنطوق آیه شریفه « وان یجعل الله
 للكافرين على المسلمين سبيلا » نفی موبد و بمفهوم همان کلام معجز نظام
 نبی مؤکدش فرموده . زیرا که مقصود خدا اخبار این بوده
 که او کفار را بمسلمانان راه نداده و بلکه مرادش این نبوده
 که چون خدا کفار را بر مسلمانان راه نداده ، خود آنها نیز
 این راه را نباید باز بکنند و الا مخالفت با فرمان واجب الادنان
 خداوند منان خواهند کرد .

و تانیاً - میفرمایند که « از شما گروهی باید باشد » یعنی اگر

کروهی نباشد + یکی دو نفر کافی نخواهد بود + زیرا که یکی
دو نفر هرگز در همه این شعبات عالم و عامل و سرآمد نخواهند
بود و اگر سرآمد اقران خودشان هم بشوند از عهده اداره
اینهمه شئون نمیتوانند بیایند . پس عده این گروه در هر
عصری باید باندازه کفایت بخواجج آن عصر بشود تا بتوانند که
از عهده اداره امور جمهور کاملاً در بیایند . و معلوم است که
انتخاب و تعیین و تحدید عده آن گروه بعهده خود مسلمین خواهد
بود + زیرا که حق و صلاحیت این انتخاب و تعیین و تحدید را غیر
از دو ذی حق نمیتوانست داشتن . اولی حاکم بالاستحقاق و
سلطان بالاستقلال است که افریدگار و پروردگار بشر است
و چون افریدگار و پروردگار است حق سلطنت و حاکمیتی بر
مخلوق خود دارد و این حق حاکمیت را بعهده هر فرد یا هر
هیئت که حکمت بالغه آن اقتضا کند میتواند واگذارند .
چنانچه در عهد نبی بعهده خود او و در زمان حضور بعهده یکی
از ائمه هدی و اگذار کرده بود . دومی هیئت جامعه محکومین
است که قوانین موضوعه برایشان مجری خواهد گردید .
و چون در زمان غیبت فقط بیان حکم شده و کیفیت انتخاب
و تعیین و تحدید مسکوت عنه مانده لایذ همه این ترتیبات بعهده
خود آن هیئت اجتماعی مترتب میشود .

و ثالثاً - میفرمایند که « ان گروه شما را دعوت بخیر کنند »
و البته برای دعوت بخیر و سعادت لازم است که خود ان گروه
طریق خیر و سعادت قبلاً تتبع و تعیین کرده و بعد ملت را بدان
طریق خیر و سعادت دعوت بکنند .

و رابعاً - میفرمایند که « ان گروه شما امر بمعروف
کنند و نهی از منکر یعنی بعد از آن که طرق خیر و سعادت را
معین و قوانین صلاح و فلاح را مرتب و شمارا بدان خیر و سعادت
دعوت کرد . باید بواسطه قوه اجرائیه شما را بیافای معروف
و انتها از منکر وادارد . زیرا که امر و نهی بدون اجرا حکم
همان دعوت بخیر را پیدا میکند و معنی آمریت و حاکمیت (یعنی
مفهوم علوم مرتبه امر و ناهی از مامور و نهی) لغو باطل
میکردد .

پس خلاصه آیه شریفه این طور میشود که :-

- « از میان شما مسلمانان باید گروه مسلمانان عالم »
- « مقتضیات عصر ، عامل بمعلومات خود . عادل در عملیات »
- « خویش انتخاب شود . وان گروه ، طرق خیر و سعادت »
- « شما معین ، قوانین صلاح و فلاح شما را مرتب کرده »
- « و شما امر بمعروف و نهی از منکر بکنند . یعنی پس از »
- « وضع ان قوانین شما را باطاعت انها مجبور و از مخالفت انها »
- « ممنوع بدادد . »

بنابر این شکل حکومت در زمان غیبت باید شوروی
بشود؛ چه که منتخب شدن گروهی از میان يك ملت و منقسم
شدن آنها بدو قوه عالیجده «مقننه و مجریه» و واگذار کردن
امور جمهور بمعهده آن دو قوه عین تشکیل يك حکومت شوروی
است و اگر سلطنت در زمان غیبت شوروی نکرده، مسئله
جائزیت باز بماند و اشکالاتیکه در زمان حضور از جایز
بودن سلطانی - باختلاف آراء - پیدا میشود، در زمان غیبت
نیز عیناً تولید میشود.

۲۳

احتیاجات حادثه

« واعدوا ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل »

قران مجید

قانون - واضعش؛ چه خالق باشد مثل قوانین آسمانی، چه
مخلوق مثل قوانین بشر - برای نظام عالم بوده و باسلاح
عصر برای رفع احتیاجات مدنیه انسان مدنی بالطبع بوده

است . در این مسئله ، مؤمن موحد ، فیلسوف ملحد همه متفقند . و چون قانون در مقابل احتیاجات وضع میشود و احتیاجات بشر روز بروز متزاید است . پس قانون نیز ، میباید در تزاید و تکامل بشود . برای مثال از میان قوانین استانی قوانین دین مبین اسلام را انتخاب کرده و از این نقطه نظر قدری تدقیق خواهیم کرد . مثلاً : امور لشکری و کشوری و عدلیه و مالیه را در بدو اسلام ، خود حضرت رسول و یا شخص خلیفه اداره میکردند ؛ زیرا که در آن عهد هم احتیاج بشر باندازه احتیاجات امروزه اش نبوده و هم وضع و موقع و عده مسلمان احتیاجات ایشان را تقابل نمیکرده است . و باین تاملی در قوانین قرآن مجید ، کاملاً واضح میشود که برای بعضی از احکام تفصیلی داده شده است که همان تفصیلی برای حکم دیگری داده نشده است . بسبب اینکه احتیاج مردم بحکمی که بالنسبه مفصل است بیشتر تماس نمیکردند است تا بحکمی که بالنسبه مجمل مانده است . و چون دین اسلام ، رفته رفته طمکیر گردیده اداره امور مسلمان هم از حیز قدرت یکی دوفتر خارج گشته ، ادارات متعدد شده و دوایر وسعت یافته و قواعد و دستورالعملها هم توسعه و تزئید گردیده است .

حضرت امیر در فرمان معروف خود باملاک اشتر مینویسند که :-

« اول مالیات مصر را جمع کند، حدودش »
« را از تجاوزات دشمن مصون بدارد و اهالی انجا »
« را اصلاح نماید » - یعنی ابواب تربیه و معارف
را بروی ایشان باز کند - « و بلادش را معمور »
« و آباد سازد . »

بعد؛ رعیت و ملت را به « سپاهی » و « کتاب » و « قضاة »
و « تجار » و « اهل حرف و صناعات » و « افراد مالیات بده »
تقسیم کرده میفرمایند :-

« رعیت و ملت، طبقاتی هستند که بیکدیگر »
« مربوطند و هیچیک از دیگری قابل انفصال و »
« انفکاک نیستند »

و بعد ازان از اهمیت سپاه و موقع سپاهیان شروع کرده
میفرمایند :-

« لشکر حصار رعیت است و زینت و البها . »
« عزت دین است و اسباب امنیت مردم و بدون »
« سپاه قوام ملک و ملت امکان ندارد . »

و بالاخره اهمیت تجارت و صناعات را بیان فرموده مراعات
حال تجار و صناعت را بوالی خود توصیه میفرمایند .

بلاشبه همه اینها یارۀ قوانین و دستورهای تشکیلاتی است

که قبلاً نبوده و اگر بعضی از آنها هم عملاً موجودیت داشته
مدون نبوده و بروی کاغذ نیامده است . و در عهد امامت
حضرت امیر مؤمنان بوضع و تدوین آنها احتیاجی مس کرده
است .

و همچنین بشنا به نقل بعضی از علمای حضرت امیر برای
مادیان مالیات گذاشته است در صورتیکه قبل از آن حضرت حق
در عهد خود بی هیچ حکمی نبوده است . و شك نیست که
وضع همین قانون را تراید احتیاجات سلطنت اسلامی بموانعی
و نواقض اقتضا کرده است .

خداوند کریم در کتاب خود میفرماید : « آنچه را که از
قوت میتوانید مهیا سازید » بر واضح است که قوت آنها از
زور بازو عبارت نبوده ، گنند و کمان و ناوچه در این عصر در
عداد قوت بشمار نیاید . در مقابل کشتیهای جنگی و آتشی و
دریدنوتها و تحت البحرها و اونومبلهای زرهپوش و زیباییهای
اسمان پیمایا اسب و اشتر و استر و کوا و الاغ سوق الحیدس ممکن
نیست . و در خور توپهای مسلسل و جهل دو سانهتری و بیست
فرسخ زن باتیر و خندک نمیشود کانداری آموخت . در جلو
ماکنه های شعله فشان و در میدان غاز خفه کننده رجز نمیتوان
خواند . برای صیانت از آنها اقلأ بمثل آنها باید مالک شد .

کسب لیاقت بداشتن آنها با علم و عرفان میشود. و برای اعمال
و استعمال آنها ثروت و سامان لازم است. و قبل از همه اینها
مملکت امن و آباد باید. و هیچیک از اینها بدون قوانین کافی
صورت نمیکرد. و قوت مطلوبه بدست نیاید. خلاصه آنکه
برای داشتن قوه و نیروی دیگران از هر حیث باید در طراز
آنها بود. و چون مقدمه واجب از روی اصول و منطق واجب
است، فراهم آوردن مقدمات تحصیل قوه نیز فرض میشود.
و چون تحصیل قوه بموجب امر خدا و محض حفظ بیضه اسلام
که اهم فرایض است در این قرون اخیره برای دول اسلام
ضرورت پیدا کرده؛ اگر محذوری هم در ضمن مقدمات روی
دهد - بحکم شرع انور - مباح میشود. تعلیم اجباری عمومی،
تعمیم تکالیف سربازی، تربیت عایدات دولت، تشکیل شرکتهای
نجارتی، تاسیس بانکها، اصلاح مکاتب و مدارس، تعمیر طرق
و شوارع، تمداد نفوس، طرح مالیات جدید، تنفیذ احکام
عدلیه، وضع قوانین لازمه همه، هر یک از مقدمات ضروری
تحصیل قوه کافی بپایان مبارزه عصر حاضر است. و هیچ
کس از اصحاب عقل و اذعان در لزوم اینها تردید نمیکند. و این
بود که در حاشیه از این رساله میکفتم که :-

«مقصود ما از احکام و تشکیلاتی که جزو مدلول نبوت

میگیریم، احکام و تشکیلات اساسی بوده که حق وضع و تشکیل
انها بعقیده ما منحصر ذات حضرت باری تعالی بوده و بس. والا
تشریح و تعمیم احکام و توسعه تشکیلات بمعنی عام از طرف امام
علیه الصلوٰة والسلام نیز ممکن است .

و چون حالا روی مسئله تا اندازه باز شده ممکن است
قدری جلوتر رفته بگوئیم که همین تعمیم احکام و توسعه تشکیلات
در مقابل احتیاجات متزاید از طرف هر حکومت مشروع
اسلامی نیز مشروع و یگانه چاره رفع احتیاجات حادثه امت
نیز همین است .

۲۴

اجتهاد و تقلید

اجتهاد، پیدا کردن قوه منصرفه ایست در احکام، بواسطه
تفلسف در اصول و قواعد و بوسیله تتبع و استقراء احادیث
و اخبار از روی خیرت و بصیرت. و باصطلاح عصر، اجتهاد،

یعنی تخصص و تفنن در علم فقه است. و شکی نیست که علم فقه از افضل علوم و تعالیم آن از فضیلت‌های بزرگست .

حضرت رسالت‌پناه در تعریف علم ادیان که شامل فقه نیز هست میفرماید « العلم عامان : علم الابدان و علم الادیان » حضرت صادق در توصیف علم فقه میفرماید « العلم کل العلم ، التفقه فی الدین و تقدیر المعیشه . » و در صورتیکه علم هر چیز از جهش بهتر باشد ، علمی بدین شرافت خالی از فضیلتی نبیاند ، ولی اجتهاد و فقاہت با اینهمه فضیلت و شرافت موقع امامت و بنیابت امام علیه السلام را بشخصی تفویض نمیکنند زیرا که امامت و بنیابت چنانکه تحقیق شد یا باید از جانب حق بشخصی تفویض شود و یا باید از طرف امت بهیئی واگذار گردد . و ناامچو واگذار و تفویضی بعمل نیامده هیچ فرد و یاهیتی نمیتواند خود را نایب امام و مدیر بالاستحقاق امور انام بداند . بلی اگر کسی عالم با حکام شرع باشد در مسائلی که بشئون امامت ، یعنی بامور سلطنت بر نخورد خودش میتواند بمعلومات خود عمل نماید و کسی دیگر نیز در همچو مسائلی میتواند با و رجوع کرده استفتائی بکنند . و اینکه مسلمانان در زمان حضور برای این قبیل مسائل هم بخود ائمه اطهار علیهم السلام مراجعت میکردند اند بسبب آن بوده است که خود ائمه اعلم مردم بدین مسائل

بوده‌اند. و علم بودن امام در ضمن علوم دیگر بمسائل مذکوره، مستلزم آن نمیشود که هر کس که عالم آن مسائل است بایستی نایب مناب امام شود و امور سلطنت اسلامی را در عهده بگیرد. مراجعت مردم بامام و یا استفتای ایشان از فقها در واقع از قبیل مراجعت جاهل بعالم است در یک مسئله محتاج الیه. و این یک امر عقلی است که اگر کسی یک مسئله را نداند باید از یک نفر عالمش پرسد. چه آن مسئله فقهی باشد چه ریاضی، چه ادبی باشد چه فنی و چه غیر از اینها... فقط بیک فرق که در مسائل فقهی اگر مبتدی به بشود شرعاً مجبور و مکلف است که شخص عالمی را پیدا کرده و تکلیف خود را بفهمد. ولی در مسائل دیگر اگر مجبوری هم داشته باشد، ممکن است که آن مجبوریت شرعی نشود و این استفتاء در زمان حضور هم ممکن بود که از غیر امام علیه‌السلام نیز بشود و تنها عالم بودن شخص برای صحت استفتاء کافی بود.

و حال آنکه در مسائل متعلقه بامور سلطنتی این طور نبوده است. مثلاً: - در مسئله ولایت، ریاست جنود، جبايت بيت‌المال و صرف آن، هر کس که عالم باحکام بوده نمیتوانست که خودش مستقیماً وبدون نصب و تعیین امام متصدی همان امور بشود.

پس مسئلهٔ اجتهاد و فقاہت و اعطای فتوی از شیخونات
 مختصهٔ امامت نبوده و هیچوقت فقیهی محض اعطای فتوی از
 جانب امامی نصب نشده و در زمان غیبت هم بعنوان نیابت
 بجهندی منتقل نکرده است. فقط مرتبهٔ يك بجهند از
 مرتبهٔ يكنفر حقوق شناس بیش نیست. چنانچه يكنفر حقوق
 شناس ممکن است از طرف حکومت بأموریتی که مقتضی معلومات
 اوست تعیین شود، همچنین يكنفر فقیهی هم میشود که از طرف
 متصدی امور سلطنت اسلامی بيك منصبی که در خور است
 مثل عضویت محاکم و غیره - نصب گردد و مادامیکه نصب نشده،
 محض ملاحظهٔ عام خود بمسائل شرعیه، متصدی هیچیک از
 امور سلطنتی نمیتواند بشود، و فقط اگر کسی در يك مسئله
 بدو مراجعت کند او نیز میتواند بیان رای و اجتهاد بکند.
 و مردم میتوانند در مسائلی که نمیدانند به همچو فقیهی مراجعت
 کنند. و شاید مقصود امام از حدیث شریف « و اما الحوادث
 الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا » نیز همین بوده. از طرز
 جواب چنین مستفاد میشود که از حضرت امام علیه السلام
 پرسیده اند که پس از غیبت شما ممکن است برای مسلمانان
 پارهٔ مسائلی رود که در ضمن احکام شرع توضیح نشده است،
 انوقت چه باید کرد؟ حضرت در جواب فرموده اند که در

حوادث واقعه یعنی در مسائلی که بررور زمان حادث خواهد شد برواة احادیث ما رجوع کنید که چون آنها قواعد کلیه فقهی را بجهت توکل در احادیث ماملتفت هستند میتوانند احکام مسائل حادثه را از قواعد کلیه فهمیده برای شما حالی کنند .
و - همچنانکه در گذشته نیز اشاره شده است - این امر امام علیه الصلوة والسلام امر ارشاد است نه امر ایجابی . زیرا که این مسئله عیناً مسئله رجوع جاهل بر عالم است که بحکم عقل ثابت است و آنچه در اینگونه موارد از شارع مقدس رسیده است ، تقریر همان حکم عقلی است . چنانکه خداوند عالم در قرآن عظیم خود میفرماید : « فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون » وقاعده کلیه « کلا حکم به العقل حکم به الشرع » نیز از دستورهای لایتنفر علم فقه و اصول است .

و با وجود اینکه این مسئله ، مسئله منصوبی نیست و امر امام ، وجوب مراجعت مردم را برواة احادیث نمیرساند برای همین مراجعت اختیاری نیز عالم بودن رواة احادیث بمقتضیات عصر نیز شرط است و تنها رواة احادیث (یعنی فقیه فقه) بودن برای مراجعت مردم در تمام مسائل بدانها کافی نیست .

مثلاً : در عصر حاضر - که بقا و دوام يك ملت بحیاب اقتصادی او منوط است و حیات اقتصادی يك ملت بدون

تاسیس بانکهای متنوعه ، شرکتهای مختلفه ، کدبانهای بچه و
تجارتخانه های بزرگ که در ملل متمدنه دیگر متداول شده
و زوئهای عمده متعدد را روی هم آورده بدان واسطه دور
کره را بشبکه آهنین میکینند. خزاین طبیعت را از زیر سلاسل
جبال بیرون میاورند، شهرهای بزرگی را با باغ و بوستان و کوچه
و خیابان و بازار و دکان مطبوعه و نیاز و قهوه خانه بنام کشتی
بروی آب انداخته از بر قدیم نابر جدید میرانند و هزارها
کارهای محیر العقول کرده مانی را بیکدفعه مفاسد و محتاج، دولتی
را ابدالدمر غنی و بی نیاز میکینند - اگر شما بیک نفر یا
بیک هیئت از رواة احادیث که عالم بمقتضیات عصر نباشد و از
منافع تجارت غیر از خرید قوتی برای سد جوعی نداند
مراجعت کرده در خصوص تاسیس بنك ملی یا زراعتی
که امروز در مملکت ما بوجود همچو مؤسسه ها اشد احتیاجی
هست استفتایی بکنید؛ از کجا معلوم است که شمارا ادم دنیا پرست
و محترسی فرض نکرده و حدیث شریف «الدنیا حیفة و طالها
کلاب» را برای شما در موقع فحش استعمال نخواهد کرد .

همچنین در باب تعداد نفوس مملکت اگر رای همچو فقیه
قهی را برسید؛ بی شبهه خواهد گفت که ثبت اسامی زن و بچه
مردم در دفاتر دولتی حرام است! .. و حال آنکه در شرح

و تعداد اسامی خود بنات رسول و امهات ائمه در مساجد و منابر
در کتب و رسائل ، پیش خودی و بیگانه هیچ محذوری دیده
نمیشود . و غافل از اینکه بدون تعداد صحیح نفوس امور
لشکری و کشوری هیچکدام منظم نمیشود و بدون نظم و نسق
در این عصر نه دین مباد و نه متدین !..

و كذلك در خصوص تعلیم و تربیه نسوان اگر از همچو
فقهی استفتائی بکنید ، از کجا میدانید که بواسطه عدم
توکل در این مسائل حدیث شریف « طلب العلم فریضة
علی کل مسلم و مسلمة » را فراموش نکرده هزاران دلیل بی
مدلول بمرمت علم و معرفت نخواهد آورد ، در صورتیکه طایفه
نسوان يك ملت ، نصف تمام عنصر آنست . ملتیکه نسوانش جاهل
و در معرفت حیات و میدان مبارزه ملی از حیز استفاده ساقط
است ، حکم فردی را دارد که نصف بدانش مفلوج باشد . طایفه
نسوان ، امهات ابتدای بشرند . آغوش مادر اولین مکتب تربیه
اطفالست . طفلی که در دوره صغر ، خرافات عجایز ، چون نقش
در حجر ، بر صفحه مغزش حک شد - سالها میباید که کله بر از
موهوش را از همه آن خرافات بردازید و جای آنها را باحقایق
عام و معرفت پر سازید ..

وقتی که در عتبات بودم در جمعی از معروفین علمای اعلام

محبت از معاينه اجساد اموات بمان آمد . و اين معاينه در تمام
ممالك متمدنه متداول و حتى در قلمرو همسايه همكيش و هم
آئين ما (عثماني) نيز معمول بوده و اين معاينه را فوائد بي
شمار است . درميان محبت يكي از علما از نقطه نظر شرع
بمعاينه اموات ، اعتراض کرده و مخصوصاً حرمت معاينه اجساد
نسوان را بيان فرمود . من براي رفع اشتباهه گفتم : بايد
اعتراف کرد که علم طب در فضيلت کمتر از علم فقه نيست
و ترويج آن از نقطه نظر حفظ و حراست نفوس محترمه فرض
عين و عين فرض است . زيرا وجوب حفظ و حراست نفوس
محترمه غير از جهاد همه فرائض مقدم است و يکانه وسيله
حفظ نفوس و حراست آنها از تخريبات امراض مزمنه علم
طب است . ترقی و انکشاف علم طب و پيشرفت آن در مدافعه
نفوس محترمه تنها بواسطه تشکيل دواير صحيحه ممکن است . خطا
و صواب عمليات طبيه در حين معالجه بواسطه همين تشکيلات
معلوم ميشود . و باز بواسطه همان تشکيلات معين ميگردد که
کدام يك از امراض در يك مملکت و يا در يك ولايت تخريبات
زياد مينمايد . و نيز بهمان واسطه چاره و علاج خيلى از امراض
مزمنه کشف شده معالجه آن سهوات پيدا ميکند . و در سايه
همان تشکيلات نظميه بجلوگيري اغلبي از جنائتهاي مخفي و عدليه

بمدافعه نفوس از تسمیم و غیره و دولت بمنع طیبهای خود رو
و تم التدارك از اتلاف نفوس موفق میگردد . و چون طایفه
نسوان امراض مختصه دارند که با معاینه اجساد ذکور کشف
و مداوا نمیشود و از آنجا که قانون در يك مملکت در حق مرد
و زن ، خورد و یزرك ، وضع و شریف باید بالتساوی اجرا
بشود ، استثنای نسوان از این قانون هم امکان ندارد .

معارض اظهار کرد که درینصورت زنها را طیب زن معاینه
کنند .

من گفتم : بلی برای معاینه اموات نسوان طیب زنانه
بهرت است اگر در عالم اسلام پیدا بشود . و چون طیب زنانه
پیدانیست اغلب نسوان اسلام از کثرت عفت امراض داخلی*
خود را باطبای مردانه ارائه نمیدهند و باوجود سهولت چاره،
از بیچارگی نادم میشوند . برای زنان مسلمان تحصیل علم طب
که سهل است یاد گرفتن سواد ساده هم قدغن شده است
و اکثری از بسیاری* حیا از رسیدن مسائل شرعی شرم کرده
خیلی از احکام را چار و ناچار ترك میکنند .

معارض گفت : از اجانب طیب زنانه بیاورند .

گفتم : يك زن طیب اجنبی اقلأ ماهی پانصد تومان
مقرری میخواهد با این فقر و فاقه اگر تمام واردات دولت

بمحققان طبای زنا نه داده شود باز عشر مملکت کفایت نمیکند .
پس خوبست که در تعلیم و تربیه خود نساوان اسلام کوشیده
شود .

فرمود : مکر تعلیم نساوان را مشروع میدانید ؟ حدیث
نبوی را نشنیده ابد که میفرماید : « علموا النساء القرآن ولا
تعلمنهن سورة يوسف »

گفتم : محققاً این حدیث فرمایش پیغمبر ذیشانى نیست
که ماینطاق عن الهوى . چه ، کسیکه سور دیگر قران را یاد
بگیرد هر وقت بخواهد سورة يوسف را هم میتواند بخواند .
پیغمبریکه تمام احکام را بنی مخالف و تناقض حل و فصل فرموده
در يك جمله دچار این همه تناقض نمیکردد . و پیغمبر اکرم ما را
در باره تعلیم و تعلم اسناد همین فرمایش سزد که میفرموده است :
« اطلبوا العلم من المهدى الى اللحد » و وجوب اطاعت بدین امر
خود را تا کید و تصریح کرده و گفته است که « طلب العلم فریضة
على كل مسلم و مسلمة » و مسلمه را از مسلم در این حکم تفریق
نداده است . دین اسلام نه تنها تعلیم و تعلم را بر مردوزن
هر دو فرض کرده است . حتی حقوقی را که بمرد بخشیده
از زن نیز دریغ نفرموده است . مخدرات مکرمه در بدو اسلام
تنها با اجتماعیات مشغول نبوده و بلکه سیاسیات نیز مداخله

کرده اند . حضور حضرت بتول در مجالس حضرت رسول
 تشریف ایشان بمسجد برای مدافعه حق خود در ملائیس در اخبار
 وسیر ثابت است وهمه این قبیل وقایع نابته را حمل بضرورت
 نمیتوان کرد . حضرت سکینه بنت حضرت حسین هیچوقت بقطع
 وفصل مناقشات ادبی مجبور نبودند . در صورتیکه جنابشان مرجع
 شعرا وحضرتشان مجمع ادبا بود . فضیلتی نصبر در تمیز و تفریق
 غث و ثقیل کلام یقریحه وسلیقه ایشان مراجعت میکردند . اغلب
 احکام الهی بواسطه زوجات نبی اخذ ونقل شده . شهادت نسوان
 در محاکم شرع مسموع است . مدافعه زن حقوق خود را
 در محاکم ممنوع نیست . ومدافعه حقوق بدون علم واطلاع
 امکان ندارد .»

من هر چه دامنه کلام را طول میدادم ، آثار انقیاد در
 ناصیه احوال مستمعین بیشتر مشهود میافزاد . ومن بالاخره
 حرف خود را بشرح وبسط اسباب لزوم تعلیم و تربیه نسوان
 از نقطه نظر اجتماعیات وتائیرات ان در ترقیات مانی ختم داده
 ودیدم که آنچه پیش جمعی از بدیهیات مینماید ، نزد گروهی دیگر
 محتاج خیلی شرح و بیانیست .

واما وسول عالی بدرجه اجتهاد ، یعنی بمرتبه تخصیص
 وتفنی در تمام علوم وعلی الخصوص در علم فقه خیلی دشوار است .

علوم دیگر، با وجود اینکه طرق تحصیل آنها در هر يك از ممالک
متعدنه اصلاح و تسهیل شده و در همه مکاتب ابتدائی و متوسطه
و عالی و دارالفنونها باصول اخیره - که اسهل اصولست - تربیه
و تعلیم میشود، باز می بینیم که يك شخص در تمام شعبات يك
فن نمیتواند متخصص، یعنی مجتهد بشود.

مثلا: در علم طب، اغلب اطبا در يك شعبه منفرده - از
قبیل امراض جلدی، امراض داخلی و غیره - متخصص هستند.
و هنوز طبیبی سراغ نداریم که در تمام امراض، یعنی در همه
شعبات طب متخصص و مجتهد بشود.

علم فقه ما در طرز تحصیل آن هیچگونه اصلاحی نشده
که سهل است؛ بلکه از دوره اول تا امروز هر مجتهدی باصوابی که
دانش خوانسته کتابی نوشته و هر متنبی که چیزی فهمیده شرحی
علاوه کرده هر محصلی که دستش قام گرفته حاشیه اضافه نموده
بخوبی که امروز هر کتاب فقه را نظر کنید شرحی بر شرح
و حاشیه بر حاشیه خواهید دید. و در میان حواشی حشو از
فهمیدن لب مطلب عاجز خواهید ماند. گذشته از اینها
مقدمات علم فقه هم نسبت بمقدمات علوم دیگر نیز خیلی بیشتر
و با وجود بیشتر بودنش خیلی فاضلتر است و هیچیک از این
علوم مقدماتی در مملکت ما اصلاحی ندیده است. مثلا: علم

صرف و نحو - که مقدمترین مقدمات فقه است و بی آنکه شخص
 این دو علم را بدرجه کافی نداند و اشناى قواعد و اسلوب زبان
 عربى نشود ، با ترجمه و غیره از مفاهیم و مدلول آیات و اخبار
 مطلع نمیشود و قواعد فقہ را چنانکه شاید باید تمیقهمد - در
 مملکت ما خیلی محتاج اصلاح است و هنوز یکنفر طالب علم
 سالها باید عمر خود را در گوشه مدارس بمطالعه صرف میر
 و تصریف و جار بردی و صرف نظام و صرف رضی برای
 تحصیل قواعد کلمات عرب و درس خواندن عوامل و انوعج
 و صمدیه و سیوطی و جامی و معنی برای یاد گرفتن قواعد کلام
 عرب بسر برد . در صورتیکه خود مطالعه این کتب بدون
 اینکه احتیاجی بشامل و تدریس و تعلم بیافند سالها وقت لازم
 دارد . و اگر در طریق تعلیم و تعلم آنها اصلاحات لازمه بعمل
 بیاید ، مدت چندماهی بجای سالها قائم میشود . و همچنین
 علم معنی ، علم بیان ، علم بدیع ، علم منطلق ، علم اصول ،
 علم رجال و بلکه علم لغه ، علم هیئت ، علم حساب ، علم
 تفسیر و تاریخ و حکمت و کلام و غیره را که همه مقدمات علم فقهند
 بهمان علم صرف و نحو که آسانتر و بسیط ترین علوم مذکور
 هستند باید قیاس کرد .

و اگر بخواهیم مجتهدین ما فقهای عالم بمقتضیات عصر

بشوند تا بتوانیم در مسایل حادثه از رای ایشان نیز استمداد
 و استفاده بکنیم؛ قبل از آنکه تحصیل مقدمات علم فقه شروع
 کنند لااقل باید تحصیل اعدادی را در صورت منتظم بینند
 و شعبات حقوق را اکمال نمایند که این تحصیل اعدادی با حقوق
 در مدتی کمتر از دوازده سال برای هیچکس میسر نیست .
 کسیکه مکاتب اعدادی را تمام نکرده - قطع نظر از اینکه
 فقیه عالم بمقتضیات عصر نمیشود و بدرد ملت خود چندان
 فیخورد - مجتهد کامل هم نمیتواند بشود . مثلاً کسیکه علم
 حساب را خوب یاد نگیرد مسئله کر را با وجب و حسابهای
 فاضل ارث را با تسبیح باید حل کند . و هر که از فن اختر
 شناسی و هیئت و جغرافیا بیخبر باشد در تعیین اوقات و قبله
 بلاد باید بتقویم منجم باشی مراجعت کند ، و حال آنکه اگر
 کسی در مقدمات قضیه مقلد باشد در خود قضیه نیز اجتهاد
 نمیتواند بکند و همچو عالمی را مجتهد مطلق نمیشود
 شناخت و بلکه این قبیل علما را خود علمای اعلام نیز
 « متجزی » [۹] مینامند .

حالا اشخاصی که با شرایط حاضره بدین پایه ها از علم

[۱] متجزی آنرا گویند که در بعضی از مسایل مجتهد و در بعضی
 دیگر مقلد باشد .

رسیده اند در واقع خیلی زحمتها و مشقتها کشیده اند . و در حقیقه آنچه ایشان را از مرتبه بالاتر بازداشته همان نقصان وسایط و منقح نبودن طرق تحصیل بوده است . ولی چنانچه در میان همه طبقات مردم کسان حقیقتجو و اشخاص مجاز طالب پیدا میشوند طبقه علما و طلاب علوم دینی نیز خود را از اختلاط صنف اخیر (یعنی بعضی کسان ظاهر ساز) نتوانسته است دور بدارد ، و همچنانکه معلوم است در میان همه طبقات اکثریت نصیب همین طبقه بوده است . این طایفه در میان علما و طلاب علوم دینی نیز از تعقیب مسلك ظاهر سازی باستثنا بعضی از علما اعلام دست بر نمیدارند . و اوقات خود شان را در عتبات عالیات همیشه بانتظار فوت یکی از مراجع تقلید میکذارند . و بالخاصه در این اواخر برای احراز موقع یکی از مجتهدین متوفی بخريد وجدان بعضی از خدام و فریب دادن زوار نازه وارد و بی اطلاع ساده دل مراجعت میکنند و از این جا است که می بینید که بمجرد فوت یکی از مجتهدین عظام صدها رساله عملیه طبع و نشر میشود . در صورتیکه ممکن است اغلبی از صاحبان این رسالهها بدرجه (نجزی) هم نرسیده باشند و شاید اگر اسناد اکثری از مسائل را که از رسائل دیگران اقتباس و بامم خود جمع کرده اند از

خودشان برسید از عهدهٔ جواب برنیابند .

برای جلوگیری از این قبیل هرج و مرجها مداخله و اقدام دولت لازم و ضروری است . و برای این اقدام جز دوشق طریق دیگری متصور نیست: یکی ابتدا و در ضمن اصلاحات معارف که دولت ایران پیش از همه بدین اقدام مجبور است . و دومی در مرتبهٔ ثانی و بعد از انجام اقدام اولی . و اما آنچه در درجه اول لازم است :-

۱ - اصلاحات اساسی در مدارس قدیمه و تنظیم بروکرام اعدادی برای آنها .

۲ - اصلاحات فلاسفی در تدریسات علوم ادبیهٔ عرب است که این اصلاحات از نقطهٔ نظر تماس ادبیات فارسی با ادبیات عرب هم لازم است . و بواسطهٔ اصلاحاتی که اخیراً در مصر و بیروت بعمل آمده خیلی سهل و ساده و برای وزارت معارف ایران ممکن است که کتب اخیرهٔ آنها را که در نحو و صرف و لفظ و معانی و بیان و منطق و غیره نشر شده در ایران متداول بسازد .

۳ - بعمل آوردن عین اصلاحات است در خود فقه و مقدمات مخصوصهٔ آن - از قبیل علم رجال و اصول و تاریخ و غیره - بدستگیری یک هیئتی مرکب از اشخاص متخصص که در صورت مخصوص برای همین کار تشکیل داده شود .

۴ — قراردادن علوم ادبی عرب و فقه از شعبات فنون عالیّه و مجبور داشتن طلاب علوم دینیّه بداشتن شهادتنامه مکاتب اعدادی .

۵ — تعمیم اجازه نامهاییکه فعلاً بعض از علما به بعض دیگر میدهند و دادن شکل شهادتنامه مرتب بدانها .

امیدواریم که بدین واسطه هم جلو بعضی بی ترتیبها که فعلاً مشهود است گرفته شود و هم از میان اشخاصی که زحمتهای زیاد میکشند فقهای عالم بمقتضیات عصر برسند . و زحماتیکه متحمل میشوند هم تخفیفی بیابد و هم نتیجه برای شخص و ملت آنها بدهد .
وقتی که در سایه این اصلاحات علمای امتحان داده و شهادتنامه گرفته ، فقهای عالم بمقتضیات عصر پیدا شدند ، موقع آن میرسند که بدستگیری خود آنها مسائل راجع بعبادات از معاملات تفریق شده برای عبادات فتاوی دائمی گرفته شده بموقع عمل گذاشته شود .

چه که عبادات مسائلی است که مثل قوانین معاش بمرور مدهور باقتضای زمان تبدیل نمیباید و اغلب اختلافات حاضره که در این مسائل ناشی شده از روی انست که علمای اعلام در دادن فتوایی هیچوقت باهمدیگر تبادل افکاری نکرده اند و هرکس درخانه خود رساله عملیه نوشته و تفسیر کرده . در

صورتیکه ممکن بوده در جمعی جمع شده پس از تدقیق و تامل
لازمه و بعد از تبادل افکار کافی فتاوی رایحه داده اختلافات
موجوده را بردارند و از روی همان فتاوی رساله عمليه نشر
کنند که احتیاج تقلید را از مردم مرتفع سازد و نفوت مجتهدی
تفیری در تکالیف مردم روی نهد.

چنانکه قبلاً ذکر شده ، موقع مجتهد ، موقع همان
حقوقشناس است . و مراجعت مردم بدانها مراجعت جاهل
بر عالم است . و در مسئله رجوع جاهل بر عالم فرقی بین می
و میت نیست چنانچه با فوت طیبی کشفیات او از درجه اعتبار
نیافتند ، هم چنین رای علمائیکه مجمع مذکور را تشکیل داده
مسائل مختلف فیه را تدقیق و تحلیل خواهند کرد با حیات
و ممات ایشان تفاوتی نمیکند . و رای ایشان چه در حال حیات
چه در حال ممات میتواند مناط اعتبار بشود . و همین نظریه را
اغلب علما تصدیق کرده اند . شیخ مرحوم در اوائل
« مناسک » خود میفرماید :-

« من مناسک را بطرزی نوشتم که در حیات و ممات
من فرقی نکند . » و آنهایکه مجتهدی را بر میت مقدم داشته اند
خودشان میگویند :-

« اگر کسی دستش بجهتدی رسد میتواند »
« بقناوای (شرایع) و (شرح اللمعه) و امثال این »
« کتابها عمل کنند »

پس ممکن است يك همچو بجهی که ذکر شد تشکیل یافته
و مسائل راجع بمبادات را پس از تدقیقات لازمه بعنوان
احکام عبادیه نشر کرده مرجع و معمول به مردم قرار بدهند.
و این مسئله از نقطه نظر شرع انور نیز لازم است ،
زیرا در حال حاضر یاره اختلافاتی در میانست که موجب اختلال
امور مسلمین و مسئولیت مجتهد صاحب فتوی میگردد .

مثلا : در باره اهل کتاب ، بعضی از مجتهدین قایل بر
طهارت ایشانند . بعضی ذاهب بر نجاست آنها . اگر کسی
مكلف بوضو و یا بغسل شود و آنها در کوزه اهل کتابی
آبی پیدا کند در اینصورت بنا بر ای مجتهدیکه اهل کتاب را
ياک نمیداند باید بجای غسل و وضو نیم بکنند و حال آنکه ممکن
است در نفس الامر تکلیف آن شخص ، خود وضو و یا غسل
بوده است .

و همچنین ، بعضی از فقها متنجس را منجس میدانند بعضی
منجس نمیداند . اگر مال یتیم به متنجس بر خورد و یا اینکه
باهل کتاب تماس کند بنا بر ای کسیکه قائل ناپاکی است باید

زمین ریخت و مال یتیم را ضایع کرد . در صورتیکه محتمل است در واقع و بر طبق رای مجتهد دیگر يك باشد مال یتیم بخاره بجاو بعث تصدیع گردد .

نظائر این قبیل اختلافات خیلی است و این دو مسئله من باب مثال ذکر شد . و تنها مسئله طهارت و نجاست اهل کتاب اهمیتها دارد که شرح و تفصیل آن بدین رساله نمیکند . و بدین وسیله بسمله و سمحه بودن شریعت مطهره جمله های سخت و ارد آمده و در واقع سمحه و بسمله بودن دین مبین اسلام معارض این نظریاتست . قرآن مجید میفرماید : « طعامکم حل لهم و طعامهم حل لکم » آنها که طعام را یعنی جو و کندم خشک و خالی گرفته اند ، اسباب مجبوریت ایشان هنوز معلوم نیست . دین اسلام بتمه کردن زن کتابیه اجازت داده و بعضی از علما نکاح اسوان اهل کتاب را منع نفرموده است . در عمه رساله های عملی مرقوم است که « اگر زن مسلمان فوت کند . و برای غسل دادنش پیدا نشود مگر مرد مسلم و یا زن کتابیه آن وقت غسل را باید زن کتابیه بدهد » . دین اسلام استخدام و مرضعه گرفتن زن کتابیه را نیز مجاز فرموده است . و بعضی از ائمه اطهار از این قبیل مستخدمت

داشته اند. در بدو اسلام اشخاصی دین اسلام را قبول کرده بودند که زنهای ایشان هنوز در دین یهود باقی بودند. اگر اهل کتاب طاهر نباشد خیلی از معاملات مسلمانان دچار اشکال میشود. تکفین اموات با چلوارها و امثال آن که از اروپا آمدن آنها قطعی است و علامت فارقه کارخانه های فرنک در حاشیه آنها ثبت است، و آهاریکه بد آنها کشیده اند قطعاً مایع بوده و دست اهل کتاب بد و خورده - بایستی جایز نباشد. و امواتیکه تا امروز با این قبیل کفنها دفن شده اند بنا بر این متنجس بوده اند. و چون تمام کاغذها از فرنک میآید و مهر کارخانه بخط فرنک سر هر ورق از آن کاغذها زده شده و خمیر آنها از دست فرنک گذشته و مایع بودن خمیر شبهه بردار نیست بایستی طبع کلام الله - که خداوند در حق آن «لا یمس الا المطهرون» فرموده - بر آن کاغذها مشروع نباشد. و خرید آنها از سوق مسلم مفید نمیشود، زیرا که سوق مسلم در اینصورت از مطهرات نیست. و طهارت متاع سوق مسلم بواسطه جواز حمل بر صحت پیش آمده است. و احتمال در مقابل یقین مناط اعتبار نمیشود. علاوه بر این ما مسلمانان در این دوره مجبور بهمه گونه اختلاط با اهل کتاب هستیم. تجارت ما با آنها است. از آنها متاع میخریم، بانها متاع میفروشیم. اگر تنها سوزن

را از آنها نگیریم بی شبهه لخت و عور خواهیم ماند. و اگر متاع
خودمان را بدانها بفروشیم ملت ما در عرض چندسال دچار
افلاس خواهد شد. واسطه کردن دلالها هم ما را خسارات
زیادی وارد خواهد آورد. زیرا که منافع را در حقیقه همان
واسطه‌ها خواهند برد. در همه طرق ترقی محتاج وجود آنها
هستیم. محصلین خودمان را باید بدارالفنونهای آنها بفرستیم.
برای اصلاح مکاتب عالیّه خودمان باید از آنها مدیر و معلم
بیاوریم. برای دوایر و ادارات دولتی از جلب مستشارهای
فرنگ ناچاریم. اگر کارخانه تاسیس کنیم باید از ایشان
صنعتکارها جلب کنیم. و خیلی از کارها هست که باید باختلاط
و معانت آنها برآید. و بیاندازیم!.. و اگر دست بروی دست گذاشته
هیچ کاری نکنیم باز باید پیش آنها بعمه کی و تنگدی برویم
- چنانکه خیلی از هموطنان ما در قفقاز و غیره فعلاً همین
حال را دارند!.. و درالصورت هم از اشکال عدم طهارت
اهل کتاب خلاص نخواهیم شد؛ زیرا که در عین عملگی و فاعلهگی
هم باید با آنها اختلاط بکنیم!..

خلاصه آنکه بقول یکی از مجتهدین عظام: «اگر اهل
کتاب بنحس، متنجس منجس، و ماء قلیل منفعیل باشد، در
تمام دنیا چیزی طاهر پیدا نمیشود!..»

این همه تفصیل اجمال محذوراتی است که در یکی از امثال خود تولید یافته و باقی مسائل را میشود بدین يك مثال مبرهن قیاس کرد. و رفع همه اینگونه محذورات با اعتقاد مائنها بطریقی متوسطست که قبلاً شرح داده شد.

و اما در مسائلی که از زمره عبادات خارج و در شئون حکومت داخل بوده و برور دهور و اقتضای زمان هم محتاج اصلاح است. مداخله مستقیم فقها و مجتهدین در آنها بیچوجهی مشروع نبوده و این قبیل مداخلات اگر موجب اختلالی در امور مسلمین بشود و یا اینکه صدمه در تشکیلات اسلامی وارد بیاورد متصدی آن، قطعاً ماخوذ خواهد بود. و بر حکومت عصر، برای حفظ همان تشکیلات جلوگیری، اینگونه اختلال و افساد بی شك لازم و واجب است.

بلی و در صورت اقتضا و بشکلی که سابق ذکر شد، خود حکومت را ممکن است که هیئتی را از مجتهدین عظام و اهل خبره دیگر برای تدقیق و تحمیل باره مسائل - که تماس با شرع انور داشته باشد - بترتیب کسیون موقی تشکیل بدهد که آن هیئت مسائل مذکوره را پس از حل و تسویه بطرز قانونی تالیف و تدوین بکنند. و در این صورت لازم نیست که تمام فتاوی از يك مجتهد معین وحی باشد. بلکه این هیئت

را لازم است که ابتدا سعادت و ترقی ملت خود را در نظر بگیرد
و بعد آنچه را که موافق همین نظریه و مطابق احتیاجات عصر
حاضر است از فناوای علمای متقدم و متاخر و معاصر تفریق
کرده بشکل يك قانون مرتب و منظمی افراغ کند . و دولت
از آن تصویر و قبول کرده بموقع اجرا بگذارد .

۲۵

روحانیت

در میان پیروان بعضی از مذاهب و ادیان - مانند کاتولیکها،
ارتودوکسها و یهود و آرامنه - برای روحانین از پاپ و کاردینال
و کشیش و خاخام و پاسکاپوس و غیره - مناصب مخصوص، مراتب
متفاوت و وظائف معینی بوده است . مثلاً هر یکی از اینها مقام
معین و موقع مخصوصی دارند، و هر مادونی دست نشاندۀ مافوق
خودش است. و هر طبقه دارای فورم و لباس مخصوصی میباشد.
مفاتیح جنت دست آنها است . بهشت خدارا مثل مزارع

و مراتع دنیا در مقابل دراهم بخشی باین وان زرع زرع میفروشند هر کس تقصیر خود را باید زردانها اعتراف کند تا ایشان از طرف خداوند بوکالت بخشندش . آیین تزویج و ازدواج در کنایس با حضور ایشان باید اجرا بشود . مراسم تعزیه داری و غیره را باید ایشان بجا بیاورند . غسل تعمید را ایشان باید بدهند و خیلی از اعمال دیگر است که میان طبقات ایشان تقسیم گردیده و هیچیک از این طبقات بشئون طبقات دیگری نباید مداخله بکنند . و این ترتیبات را پیش ملل مذکور شئونات « روحانیت » گفته میشود . و در حال حاضر مقام « پاپ » که بالاترین موقع روحانیت است و دارای اهمیت فوق العاده بوده و مقر روحانیتش که « واتیکان » میباشد جالب نظر دول معظم و امپراطورهای مقتدر عالم است .

با آنکه در دین اسلام ، علم را فضیلت بسیار ، علمارا فضلی بیشتر است . با آنکه یاد گرفتن علم بر هر مسلم و مسلمه فرض عین [۱] و طلب آن برای ایشان از مهد تاحد عین فرض است . [۲] با آنکه علمای امت حضرت ختمی مرتبت از انبیای بنی اسرائیل برتر [۳] و سابق در بحاس اماما

[۱] طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة . - [۲] اطلبوا العلم من المهدی الی الحد . - [۳] علماً اتمی افضل من نبیاً بنی اسرائیل .

گذرانیدن از عبادت هفتاد سال بهتر است . و با
 آنکه فوت عالمی رخته بر دین مبین وارد میشود ، [۱]
 دین مبین اسلام رهبانیت را فسخ کرده و روحانیت را
 لغو فرموده . [۲] نیابت امام علیه السلام بهیچ يك از امام
 محول نشده . [۳] اجتهاد منحصی نبوده است . [۴] و همچنین
 دین مبین اسلام مابین علوم معنوی بافنون مادی فرقی ننگذاشته
 روحانین را منحصی علمارا کسوتی قرار نداده . از نقطه
 نظر دین ، متخصص فقہرا باد کتر طب فرقی نبوده ، عالم
 مجتهدی را بر کاندان اردوئی هیچ فضیلت منطقی نیست .
 حضرت رسول علم ادیان را باعلم ابدان یکجا تمجید فرموده
 [۵] حضرت صادق ، فقه و اقتصادرا قرینة همدیگر شمرده
 است [۶] در بدو اسلام امام و خلیفه را بایک رعیت عادی
 در طرز تلبس تفاوتی نبود . حضرت امیر در دکان متیم ،
 نمر میفروخت . مشتری هویت امام علیه السلام را نمیشناخت .

- [۱] اذامات العالم تلم فی الاسلام ثله - [۲] لارهبانیه فی الاسلام -
 [۳] بمبحث « نیابت امام » مراجعت شود . - [۴] بمبحث « اجتهاد
 و تقلید » مراجعت شود . - [۵] العلم ، علمان ، علم الابدان و علم الادیان .
 [۶] العلم ، کل العلم ، التفقه فی الدین و تقدیر المعیشة

گویند : ابتدا که علمارا کسوت مخصوصی معین کرده ،
عمامه و کلاه را علامت فارقهٔ علم و جهل قرار دادند ، صاحب
نظری ابن راشفید و در خانهٔ خود مائمی گرفت مائزدکی وی را
در گوی و برزن صلازدند .

احبابش برای تعزیت کرد آمدند و در ضمن تسلیت
عزیزی را که از وی فوت شده بود بر رسیدند ، مرد خردمند
آهی سرد کشیده اشکی گرم از دیده فرو ریخته گفت : -
« آینهٔ پای از دائرةٔ امکان در کشیده نام گرامی او » علم
بود که با قباوردانی مکفون و در بیقولهٔ ناریک جهل مدفون
گردید ! .. »

شئون منصوبه و بدع باطله

در صورتیکه ظایفه دین، وضع قوانین واحداث تشکیلاتی بوده است که ظالم را منظم و معاش بشر را مرتب بدارد، در صورتیکه سلطنت اسلامی از ریاست همان تشکیلات عبارتست و این ریاست در عهدی بمهدیه حضرت نجی و در زمانی حق ائمه اطهار بوده و بعد از خودشان باشخص خاص معین و صنف مخصوصی منتقل نشده، در صورتیکه شکل حکومت در زمان غیبت بحکم دین و مذهب و باقتضای عقل و منطق باید شوروی بشود، در صورتیکه مسئله نیابت امام ثابت نشده، روحانیتی در اسلام نیست، اجتهاد منصبی نبوده و قضاوت بایستی بوزارت عدلیه مربوط بشود... و بالاخره؛ در صورتیکه علمای اعلام هیچ دلیل عقلی و نقلی، هیچ عنوان و هیچ بهانه حق دخالت در امور سلطنتی ندارند و نباید مداخله بکنند؛ باز می بینیم بعضی از ایشان با همه آنها عالماً و طامداً یا از روی اشتباه در نظر به.

اغلی از شئون سلطنتی را عصب کرده و در بعضی از موارد
بمحقق مختصه از تجاوز نموده اند. و علاوه بر اینها، یاره
مسائل در میانه ابداع و اختراع شده است که در دین اسلام
اسمی هم از آنها برده نشده است.

از این قبیل است، رد مظلّم و تبرئه ذمه مردم بعنوان
بدل و هبه، تصرف در املاک دولتی باسم مجهول المآل،
تولیة موقوفات، دخالت در جبايات و صرف بیت المال، تصدی
در امور حسديه و تصرف در اموال ایتام، باز کردن محاکم
مراقبه، تخصیص اجرای معاملات اموال منقوله، انحصار
دادن نماز جمعه و جماعت و میت، مقصور داشتن تزویج و تطبیق
مخدرات بخودشان، ترغیب مردم بترك دنیا، تحریص خلق
به تهل اموات خودشان بمشاهد مقدسه، تحریک هوام بافراط
در اجرای مراسم مآعداری و غیره ...

رد مظلّم
تبرئه علمای ما ذمه مردم را خیلی شباهت دارد بجنبت
فروشی روحانیین نصاری و غیره. در مملکت ما
کسیکه تریبه ظلام به بیند، و یا اینکه با جبار امر معاش در سلک نوکر
باها منسلک گردد باقتضای نخوت جوانی و محض اظهار قوه
و قدرت خود و یا بقصد جمع مال و جلب منال و برای رفاه حال

و خوشگذرانی اهل و عیال خویش، از حلال و حرام نیاندیشیده
از عصب و غارت و رشوه خواری و اخذ جریمه و غیره فرور گذاری
نمیکند. و محض اجرای مقاصد خود از ضرب و شتم و ایذا
و اذیت و هتک حرمت و حتی از قتل مردم بیگناه هم برهیز
نماید. و در سایه این قبیل قساوتها و شقاوتها، آنکه در عنقوان
جوانی غیر از لقب خانی سرمایه و یا جزئی رحمی و نامردی
هنوز نداشته است، در اندک مدتی دازای املاک و اراضی و عقار،
خداوند بنده برده و رعایا و آقای فرمانفرمای مستقل و لایق
میکردند... بعد از چندی عیش و طیش و خوشگذرانی -
و اغلب در اوان معزولیت و خانه نشینی - نخوت جوانی از
سر بدر میروید. ضرور کامرانی از دماغ زائل میشود. ضعف
پیری، زمین گیری، چین ابرو، سفیدی مو از نزدیکی اجل
موعود خیر میدهد. بختی باز بر کشت قابض الارواح قدری
از نزدیکتر بمقام تهدید بر میآید. موقع تلف و تاسف
و ندامت میرسد. جنایهای گذشته در مدنظر مجسم شده
حضور از دل، خواب از دیده، راحت از جان مرتفع
میکردد و برای این دردها - که حقیقت بی درمانند - درمانی
لازم میآیند. انوقت بمحض شبحی - چه در دور وجه در
زردک، چه در کربلای معلای و نجف الاشرف چه در محل دیگر -

تشریف بعمل میآید. قرار رد مظالم قبلاً داده میشود. شخص
ظالم و مشغول ذمه، دار و نदार خود را در عالم حرف و بطریق
بذل و هبه بشیخ منتقل میکند و شیخ وجه یا عین معین را -
برای صرف در خیرات و میراث ۱- بکنار گذاشته بقیه را
دوباره و همان طریق بخود شخص هبه کنندہ برمیگرداند
و صیغه بذل و هبه با زبان عربی خوانده شده ظالم معصوم
میکرد و ذمه مشغول، بری، کار بانجام میرسد و شیخ بکام ۱-
فیبهان الله .. اگر ذمه کسی با حقوق دیگری مشغول
باشد، شخص سومی بجه عنوان خودش را بجای صاحب حق
میکندارد ۱- و بجه مناسبت در مقابل در اهم بخشی حق کسی
را بدیگری میکندرد؟ همچو سستی در کدام آیه، در کدام
سوره، در کدام حدیث، در کدام خبر بکسی داده شده؟
و یا کدام یکی از انبیا و اولیا حقوق مردم را بعنوان بذل و هبه
ضایع و اخلاق عوام را بانواع حیل فاسد میکردند؟ و کدامین
دلیل عقلی صحت همچو معامله را تجویز میکند؛ تمام آیات و اخبار
ناطقند بر اینکه خداوند عادل از حق الناس نمیکندرد و عقل
و منطق حاکم بر اینست که اگر خدای از حق الناس بکندرد؛
صفت عدل از ذات کبریا مسلوب میکردد ..

تصرف در املاک

بعض از متنفذین علما را سراغ داریم

که در اصفهان و کیلان و نقاط دیگر

ایران ، املاک دولتی را - بعنوان

دولتی

اینکه خودش را نایب امام و املاک مذکوره را بجهول املاک
میداند - تصرف کرده ابعاد و استیجارش را اداره و عایداتش
را شخصاً ضبط میکنند ، در صورتیکه نایب امام بودن علما
در شرع مانور ثابت نشده و خود حکومت مثل افراد در حفظ
حقوق خود مستقل است .

بر فرض محال ... اگر در عالم ملکی بی مالک پیدا بشود
و آن ملک در ممالک اسلام واقع گردد؛ میباید از طرف حکومت
اسلامی تصرف بشود و عایداتش را نیز همان حکومت در مصالح
جمهور صرف کند ؛ زیرا که حق حاکمیت همیشه و در هر
عهد بخودان حکومت عاید است . حق ؛ قرا و قصبات و املاکیکه
جزو ممالک « مفتوحه عنوه » [۱] بوده است ، بایستی همه
در تحت تصرف حکومت بشود .

و اگر املاکیکه فعلاً در تصرف اشخاص معین است ،
مفتوحه عنوه بودن آنها بادلایل تاریخی و اسناد ثابت شود ؛

[۱] مفتوحه عنوه جایهائست که در بدو اسلام بزور شمشیر فتح

شده است و نه بطریق صلح و مسالمت .

باید بتصرف دولت بگذرد . بسبب آنکه حاکمیت حکومت
حالیة اسلامی که محصله تشکیلات اسلام است عین حاکمیتی
است که در بدو اسلام موجود بوده است .

و در ضبط این قبیل املاک تادیه هیچ حقی بر دولت وارد
نماید . چنانکه اگر شخصی مال خود را دست دیگری ببیند
و مالک بودن خود را ثابت کند ؛ هیچوقت مجبور نمیشود که
وجه همان مال را داده بعد تصرف کند . ولو که این دیگری
مال مذکور را از شخص سومی در مقابل وجه نقدی گرفته
باشد .

تمام اوقافی که در ایران هست ، باعتبار
موقوف علیه بدو قسمت منقسم میشود :-

تولیت موقوفات

۱ - اوقاف عامه . ۲ - اوقاف خاصه . و هر یک از این
دو قسمت باعتبار تعیین و عدم تعیین متولی از طرف وقف کننده
باز بدو قسمت منقسم میشود . و آن وقت اقسام اوقاف در ایران
بچهار میرسد :-

- ۱ - اوقاف عامه و متولی معین .
- ۲ - اوقاف عامه و متولی غیر معین .
- ۳ - اوقاف خاصه و متولی معین .

۴ - اوقاف خاصه و متولی غیر معین .

همه این اوقاف ، بحکم عقل و منطق - که حکم شرع نیز همان است [۱] باید در تحت نظارت دولت اداره شود . .
بلی ، اوقافیکه متولی معین از طرف واقف دارند ، تا وقتیکه داخل در امور حسبی نشده بایستی از طرف متولی خود تولیت کرده شود ؛ ولی وقتی که آن متولی از میان رفت ، نظارت آن هم بواسطه اینکه از امور حسبی میگردد - راجع بحکومت میشود .

و اما اوقافیکه متولی معینی ندارد ، اگر از اوقاف خاصه باشد ، اساساً داخل در امور حسبیه است و باید بحکومت رسیدگی کند و اگر از اوقاف عامه باشد مثل موقوفات مدارس و مساجد و طرق و شوارع و یلها و کاروانسراهای غیر معین که محض رضای خدا و تعلیم و تربیه و رفاه مردم وقف شده است - انهم باید از طرف دولت اداره شود . زیرا که حاکمیت عامه حق حکومت است . و باید اینکه باید صرف مصالح جمهور بشود البته بنظارت همان حکومت خواهد بود .

بسیاری از اوقاف عامه را امرا و سلاطین جلیل القدر صفویه طیب الله ثوبهم وقف کرده اند . امروز در هر شهر

[۱] کلاً بحکم به العقل ، حکم به الشرع .

وهر قصبه مدرسه ، در هریبابان خانی ، برهر رودخانه پل
پیدا شود ، از آثار خیریه ایشانست. حتی سلطان جنت مکان
شاه عباس کبیر انارالله برهانه از مقر سلطنت خود تا مشهد
حضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء بادست خویش مساحت
کرده و درنحمت نظاراش تسویه کردیده است . و اغلب طرق
و شوارع دیگر که در ایران تسویه شده یادگار ان پادشاه علین
آرامگاه است .

مع التأسف !... سلاطین بعد ، بتاسی انها موفق نشده اند
واز تعمیر و ترمیم آثارشان باندازه غفلت کردیده که از چیز
انتفاع بکلی افتاده است . ا گر اینگونه غفلتها روی نمیداد آن
آثار از چیز انتفاع نیافتاد . تنها از مدارس که در هر شهر
چندی و در هر قصبه اقلاییکی بناکر کرده است. خیلی استفاده ها
ممکن بود . بدبختانه ازان آثار جز انقراض و اطلالی نمانده
و موقوفات انها صرف جیب آقایان ذی نفوذ هر بلده کردیده است !.

مساجد ماکه خانه خدا میدانیم و شرع انور تراشیدن تیر را
در انها قدغن کرده است ، مناقل غربا ، خوابگاه مساکین ،
مرابض اغنام ، مانجاً بعض از حیوانات مکروه اهلی کشته
اغلبی از انها را می بینید که سقفش پرورزن برف و بارانست
بوسطحش بر از اوراق بریشان و پاره های حصیر !.. در صوتیکه

یکی از ارکان قوام قومیتی حماست دینیّه آنست و حماست دینیّه
قومی از اهتمام اوبیانی و مقامات مقدسه ظاهر میشود .

موقوفات حضرت رضا علیه‌الاف التحیه و الثنا پس از
آنکه مصارف تعمیر و تنظیم مشهد مقدس موضوع شود ،
قسمت عمده از احتیاجات معارف ایران را کفایت میکند .
با وجود این ؛ بدانه کیوتران حرم ، بعمونه خدام محترم و باش
و بیلو مهمانهای عزیز کفاف نمیدهد . و حضرت رضا سر هر
سالی هزارها تومان ببانکهای روس و انگلیس مقروض میگردد .
وقس علیهذا مبانی متبرکه و مشاهد مقدسه دیگر را ...

برای دولت لازم است که بحکم شرع و منطق و محض
جلوگیری هزارها مفاسد که انسان از شرحش شرم دارد ،
همه این اوقاف را تحت نظارت خود در آورده ، در تعمیر
و تنظیم ان مبانی مقدسه اهتمام مخصوصی بکند . و عایدات
آنها را اگر کمتری است برساند . و اگر اضافه دارد بادهاره
معارف که مهمترین امور خیریه است تخصیص دهد . و معلوم
است که روح مطهر حضرت رضا و روان پاک سایر اولیا از
این کار بیشتر ممنون خواهد شد که از کیوتر بازی و مهمانوازی
و کد تراشی و درویش سازی و غیره ...

و همچنین از موقوفات مدارس قدیمه ممکن است که خود

انهارا تعمیر و باقتضای اصول، اصلاح و مرمت کرده در پیشرفت
امر مهم معارف از وجود آنهاهم استفاده نمود .

در هر صورت ، نظارت حکومت در همه عایدات اوقاف
واجب و دخالت دیگری در تولیت آنها از روی عقل و شرع
غیر جایز و معاضدت مسامین بمحکومت در این خصوصها
عین فرض و فرض عین است .

دخالت در جبایت و صرف بیت المال - که تشکیلات
اسلامیه در اوایل امر باهمان
بیت المال عایدات اداره میشده است -

عبارتست از خمس و زکوة و سهم امام و غنایم حریبه و تحف هدایا
و خراج . علمای اعلام را در خصوص خمس اختلافست . بعضی
بر آنند که خمس تنها بغنایم حریبه علاقه میکیرد . برخی را عقیده
بر این است که خمس مخصوص زمان حضور بوده و در دوره
غیبت ساقط است . ولی رای صواب حکم اکثریت علماء است
که خمس ، چه در غیبت وجه در حضور ، از فروع دین
و احکام خدا است . و همه منافع علاقه میکیرد . صاحبان
رای اخیر هم در قسمتی که از خمس بضعفا و فقرای سادات
طایفه است ، اختلاف دارند . جمعی بر آنند که آن قسمت باید

مستقیماً وبدون توسط احدی بخود سادات برسد . و حال
آنکه اصحاب همین نظریه در محل دیگر رای بدین داده اند که امام
میتواند باقی و فاضل همان قسمت را که حصه سادات است ، از
محل دیگر تهیه و یا در محل دیگر صرف کند . و این خود
دلیل است بر اینکه بیایست و صرف آن قسمت هم از شئون
امامت و حکومت بوده . ورنه امام در تهیه باقی آن از محل
علیحده و صرف فاضلش در محل دیگر بیدخل نمیشد . بنابراین
جیایست و صرف حصه سادات هم مثل وجوه دیگر بیت المال
از شئون امامت و حکومت بوده و بایستی از طرف حکومت
وصول و به نظارت آن بمحل و مصرفش ایصال گردد . متأسفانه ۱۰۰
از آن زمان که دین و دولت تقیض هم شمرده شده ، احکام
دین بدست قومی و امور دولت بعهده گروهی دیگر افتاده
در جیایست و صرف همه بیت المال اهل و اختلال تمامی روداده
است ، باندازه که قسمتی از آنها بکلی متروک و قسمت دیگرش
نمی لوصول و نیجه در میانہ حیف و میل و یا اینکه دستخوش
عمر و وزید گردیده است .

از آن وقتی که بعنوان جایز بودن سلطانی حکومت اسلامی
را بهتان «جور» بسته شده بروی غنایم حریبه ، حق سلطان ،
تحف و هدایا و غیره نیز حکم حرمت در آمده است . از آن

روزیکه علمای اعلام بسمت نیابت عامه امام بحیایت و صرف
خمس و زکات و فطره و سهم امام دست گذاشته اند نظم و ترتیب
ایصال و وصول آنها مهممم خورده است . امروز در ایران
هر مکلفی بدون ملاحظه و انتظار بامر اولوالامری در نادیه
خمس و زکوة فطره خودسر و هر مفتخواری در اخذ و اسراف
حقوق امامت و حکومت آزاد است . و تنها سهم امام است که
باطلاع و توسط علما صرف میشود . و قطع نظر از اینست که
بواسطه عدم نبوت نیابت عامه علمای اعلام از امام علیه السلام
حیایت و صرف هیچیک از وجوه بیت المال بعلمای اعلام باید
نیست ، از سهم امام و غیره نیز آنچه بدست علما میرسد از
صرف آن به محل مستحق خود نمیتوان مطمئن شد .

شیخ مرحوم در «مکاسب» میفرماید: «همچون نیابت عامه
برای علما از امام ثابت نشده است و شاید تصرفات ایشان
در این قبیل وجوهات بملاحظه آنست که نظر امام را در این
بابها بهتر از دیگران میفهمند .»

معلوم است که مقصود شارع مقدس از وضع و طرح این
حقوق ب مردم ، اداره تشکیلات ، امایشه عجزه ، رفع حوائج
مساکین ، سد ابواب تکدی و سوال بوده است و نظر امام هیچوقت
ممکن نیست مخالف مقصود شارع مقدس شود .

نه شارع ، نه بیغمبر ، نه امام ، هیچوقت و هیچوجه
راضی نخواهد شد که بواسطه دخالت هرعامی و عارف در
جبات و صرف بیت المال ، هیچیک از مقاصد منظوره بعمل
نیاید که سهل است و بلکه نتیجه معکوسی هم بخشد .

مردم که خود را در تأدیه این وجوه خودسر میدانند
بسلیقه شخصی خودشان هر که را لایق دیدند بیت المال را در
دامنش میریزند و خیال میکنند که عمل خیری کرده و فریضه
بجا آورده اند و امید وارند که در مقابل آن يك اجر جزیل
اخروی خواهند برد .

سادات که نفقه خود را بر ذمه دیگران واجب میانکارند ،
دست از کار و کسب کشیده گان میبرند که مردم باهاشۀ آنها
مجبور هستند . و خودشان چون اولاد و احفاد بیغمبر هستند
نیباید دست بکاری بزنند .

علمای اعلام ، بذل سهم امام را بطلاب علم اولی و انب
شمرده در میان جمعی از اهل و نا اهل - که خود را اهل بقلم
داده اند - تقسیم میکنند و اغلبی از مردم بامید گذرانیدن
معیشت خود از آن عر بهوس تحصیل افتاده رو بعنایات طالبات
میکذارند و بسیاری از آنها فکر و ذکر خودشانرا باخذ و جر
وجوه مذکوره منحصر داشته علم و معرفت ، درس و تحصیل

را اهمیت نمیدهند.

و از این جهات و وجود بیت المال در میانه حیف و میل میشود و مقصود شارع و منظور امام هیچوجه بعمل نیاید. گذشته از اینکه قسمت عمده از ملت به تکدی و سوال معتاد گردیده و خوردش را دچار فلاکت های سفالت میکنند، هیئت جامعه ملت را هم گرفتار فلج میسازند؛ زیرا امری که قسمتی از آن مامل و باطل باشد، حکم فردی مثل معلول و معلول را دارد که قسمی از اعضای وی بکلی از کار مانده زحمت آنها بر باقی اعضایش بیافتد.

علاوه بر همه اینها چونکه حیایت و صرف بیت المال از شئون امامت و حکومت است؛ احدی از عامی و طرف حق تصرفاتی در آن را ندارد. نه مکلفی بدون اذن حکومت میتواند در یافت ندارد. و نه عالمی بدون تعیین حکومت میتواند دخالت بکند. و باید خود دولت و جوه مذکوره را وصول کرده و دارالمعزیه ها، مریتخانه ها و غیره تاسیس نموده ضعیفا و فقرا، معجزه و مساکین، ارامل و ایتم، مرضی و معلولین آنها را فراهم آورده هر یک از جوه مذکوره را باقتضای شرع انور در محل خود و در سر برستی و پرستاری آنها خرج کند. و باقی جوه مذکوره را از هم دیگر و یا از محل علیحده تکمیل

وقاضل آنها را در سایر امور خیریه - از قبیل معارف و غیره -
- صرف نماید . وشک نیست که در این صورت ، هم جلوگیری
مفاسد و معایب کار گرفته میشود و هم وجوه مذکوره بتوسط
واسطه مشروع بمصارف لازمه خود میرسد .

تصدی در امور
تصدی در امور حسیه - از قبیل حفظ
اموال سفار و مجانبین و حفظ حقوق
ایشان ، اهتمام در تربیه سفار ، سعی در

مداوا و معالجه مجانبین ، تعیین قیومی برای آنها و امثال اینها در صورتیکه
ولی نداشته باشند - چنانکه در موقعش اشاره شده ، از وظایف
امام علیه الصلوٰة والسلام بوده و در زمان غیبت جزوی از شئون
حکومت است . و در موقعیکه بهیچیک از اینها دسترس نشود ،
عدول مؤمنین میتوانند بامور مذکوره تصدی و دخالت بکنند .
ولی مقدم داشتن علما خودشان را بر دیگران و یا تصدی آنها با
وجود امام و یا حکومتی که حق عین حاکمیت امام را دارد
بهیچوجه نابت نشده و از جمله شئون حکومت است که غصب
کردیده و باید بخودش واگذار شود .

حاکم مرافعه
باز کردن محاکم مرافعه - که در زمان مامتداول
و بمثابة دکه القضاى بدو اسلام است - عین

اشغال منصب قضاوتست که یکی از شئون مهمه و مخصوصه امامت
و حکومت بوده. علمای اعلام ما برای اثبات صلاحیت خود
شان بتنصب قضاوت دلیل غیر از حدیث شریف « من کان
منکم قدروی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرماننا وعرف احکامنا
فلیرضوا به حکما قانی قد جملته حاکی علیکم » در دست ندارند.
که اول و آخر حدیث را تدقیق نفرموده از وسط آنچه بامقاصد
شان قابل تالیف و تاویل بوده مستمسک خود قرار داده اند.
در سورتیکه این حدیث - چنانچه دعوی نیابت ایشان را از
امام علیه السلام ثابت نکرد - همچنان دلیل صلاحیت آنان بر
قضاوت هم نمیکرد. عمر و ابن حنظله روایت میکنند که من
درباره دو نفر از اصحاب خودمان - که در میان شان در سر
دین و میراثی منازعه واقع بود - از حضرت صادق علیه الصلوٰه
والسلام سوال کردم که « » تا جائیکه میکوید حضرت
فرمودند : « ان دونفریکه منازعه دارند نگاه کرده کسی را
پیدا میکنند که راوی حدیث و ناظر حلال و حرام و عارف
احکام ما باشد. و مردم باید بحکمیت همچو شخصی راضی بشوند
که منش بر شما حاکم قرار دادم. »

باز مذاکره عمر و ابن حنظله با حضرت صادق مداومت
میکند تا جائیکه عمر و میکوید : « عرض کردم که اگر هر یکی

از آن دو نفر متنازع یکی از اصحاب را انتخاب کردند که در حقشان رسیدگی کنند و آن دو نفر انتخاب شده در حکمیکه دادند و در حدیثی که از شما روایت کردند اختلاف نمودند. انوقت چه باید کرد...؟»

«حضرت فرمودند: حکم، حکمی است که عدل و افقه و اصدق و اورع آن دو نفر انتخاب شده داده است.»

عمر و ابن حنظله باز میگوید: «عرض کردم: در صورتیکه هر دو از آن انتخاب شدگان باندازه عادل و مرضی بشوند که یکی بر دیگری هیچ برتری نداشته باشد، چاره چیست...؟»
«حضرت فرمودند که انوقت نگاه میشود بروایتی که از ما کرده و از روی آن در این موضوع حکم داده اند. آنچه نزد اصحاب مجمع علیه بوده و حکمی که بر وفق آن داده شده اخذ و شاذ ترك میگردد.»

جریان مذاکره کاشف است از اینکه مسئله از امر قضاوت اخص بوده و اگر عین مسئله قضاوت میبود، میبایست شخص قاضی از جانب امام و یا از طرف حکومت تعیین بشود. و انتخاب شدن قاضی از جانب دو نفر مدعی بهیچوجه منطقی نیست. چه که قضاوت از شئون مختصه امامت و حکومت بوده و باید از طرف یکی از این دو مرکز

بعهده شخصی و یا اداره و اگذار کرده . در واقع
 رسیدگی بمنزعه دونه در سر امثال دین و میراث از جهه
 وظایف قاضی بوده و با وجود قاضی اهل و یا اداره عدلی که
 از جانب حکومت تاسیس شده باشد بکسی دیگر رجوع نمیشود
 کرد . ولی این حکم حضرت صادق یقیناً در عهدی بوده که
 قضاة اهل در سرکار نبوده اند . و آنحضرت حکمیت کسانی را
 که در حدیث شریف معرفی فرموده اند بر قضاوت قضاة
 عهد ، ترجیح میداده اند . و فی الحقیقه ؛ لایقترین مسلمانان
 بمنصب قضاوت در آن عهد فقها بوده اند . . ولیکن در زمان
 ماکه احتیاجات مردم نسبت بهزار سال و اندی قبل خیلی
 متزاید گشته و تشکیلات اسلامی در خور آن احتیاجات توسعه
 زیادی پیدا کرده و تنها یک دهه قضا با اداره امور مسلمین کفایت
 نمیکند ، البته باید یک وزارتخانه بجای آن قائم بشود و مسئله
 قضاوت بوزارت عدلیه منتقل گردد ، چنانکه کرده است ،
 و با وجود همچو وزارتخانه که از جانب حکومت مفترض الطاعة
 تاسیس شده و جزو تشکیلات اداری اسلامیت تصدی اشخاص
 - هر چه لایقتر هم بشوند - بدون تعیین حکومت و بی آنکه
 ماموریتی از آن وزارتخانه داشته باشند مخالف شرع انور و منافی
 عقل و منطوق است .

بی. برای خدمت در محاکم - مثل سایر دوایر و ادارات -
لیاقت علمی و عملی اشخاص هم شرط است. و برای عضویت
در بعضی از شعبات آن بهره کافی از علم فقه نیز لازم است.
ولی هیچیک از اینها دلیل آن نمیشود که علمای اعلام مسئله
فضاوت را از شئون دیگر حکومت تجزیه کرده بخودشان
تخصیص بدهند. و بلکه بعضی هم بدون هیچگونه لیاقتی
خودشان را بدان سلسله انداخته در هر دمی از دهکدهها
یک دکان حقوق فروشی باز کنند. امروز بهر گوشه
از مملکت بروید، محکمهها جارالجنب است. و رتق و فتق
امور در دست محکمه شاکردان است. و مردم در دنبالشان
و بلان و سرگردانند. و برای حقوق خلق هیچگونه ضبط
و ربطی نیست. بسا اتفاق میافتد که یک حاکم در یک موضوع
دو حکم متناقض بدهد. و اغلب میشود که یک نفر در تبریز
محکوم میشود و از طهران و نجف حکم حقانیت بیاورد
ذمه خود را میاورد. و خیلی دیده شده است که دو نفر طرف
در سر تعیین محکمه منازعه داشته اند و یکی محکمه فلانی را
ترجیح داده است و دیگری محکمه بهمانی را ...

این مسائل که ما باختصار میگذریم، خیلی اهمیت دارد.
علی الخصوص که مرافعه و منازعه در سر قتل و جرحه و جنایت

و عرض و ناموس واقع بشود . همه قوانین و شرایع - چنانکه
مفصلاً ذکر شده - برای حفظ همین حقوق مردم وضع
و نشر شده است . نظام عالم با احقاق حقوق قائم است .
دین و دولت همه برای این پایه بسرکار آمده است . هدر شدن
خونی ، بیاد رفتن ناموسی چندان سهل نیست . . . بایک جمله
« حکمت بذك » ویران شدن خانمانی ، پریشانی دودمانی را نمیشود
تماشا کرد . . . حکومت را لازم است که هر چه زودتر بجای
این محکمه ها محاکم عدلیه را تاسیس نماید و قوانین لازم را
تعمیم دهد ، تا هر کس از حکمت حکومت مطلع و از نتایج
زحمتی که در تهیه و تادیبه حقوق دیوانی میکشد بهره ور گردد .

اجرای معامله اموال
خرید و فروخت اموال غیر منقوله - از
قبیل املاک و اراضی و غیره - و همچنین :
غیر منقوله
رهن و ابجار و استیجار آنها ، چنانچه

معلوم است ، در ایران ، در محاکم و پیش علما جاری میشود . بوجوب
عربی بودن صیغه این معاملات و بلزوم اجرای آنها در محاکم هیچ
دلیلی نیست . تنها حکمتی که در استحسان این ترتیب بنظر میآید ،
حفظ نظام و سد ابواب اختلال و اختلال امور خلق است . .
که آنها بسبب مرج و مرج و اغتشاش محاکم و نبودن ضبط

و ربط مرتبی در آنها از میان رفته است... خیلی دیده و شفیده ایم
که شخصی يك ملك را در محاکم مختلف ، یا شخص متعذر
فروخته و یا قبلاً بیکی از متعلقان خود هبه کرده و بعد پیش
کسی دیگر رهن گذاشته و وجه داین را بی سببی خورده
و یا اینکه مهریه زن خود را بدون اطلاع ضمیمه بیچاره فروخته
و وجهش را بتصرف شخص غویب رسانیده است. اینگونه
اتفاقات انقدر امثال و شواهد دارد که جرأید بومی از اسقیاب
انها قاصر است. و جلو اینهمه مفسد را نمیگیرد مگر مداخله
حکومت بر تق و وفق این امور و جدیت دولت در وضع و اجرای
قوانین ضبط و ربط این معاملات در دفاتر دوایر رسمی خود.

در وجوب نماز جمعه ، میان علمای

نماز جمعه و جماعت

شیعه اختلاف است. بعضی حضور امام

و میت

و یا وجود سلطان عادل را لازم

میدانند. در غیبت امام و نبودن سلطان عادل، بعضی از اصحاب
این رای ، قائل سقوط و بعضی دیگر معتقد است تجابش
کردیده اند.

گروه دیگری از علما، اصلاً قائل همچو شرطی نشده اند.
و فی الواقع ، در عهد خلفا ، نماز جمعه را سران سپاه و قائدین
جیوش اسلام ادا میکردند.

پس از آنکه نیابت عامه علمای اعلام ، از حضرت امام
علیه الصلوة والسلام، ثابت نشد پیشوائی نماز جمعه، در هر صورت
مخصوص صنف علما نمیگردد. زیرا در صورتیکه ادای نماز جمعه
مخصوص امام علیه السلام و از شئون سلطنت باشد، بسبب اینکه
شئون امام بواسطه نیابت و غیره بعلمای منتقل نشده، نماز جمعه
نیز مثل شئون دیگر امام بمهده علما محول نمیشود. و در
صورتیکه مقتدائی نماز جمعه مختص امام نشود نماز جمعه نیز
حکم نماز جماعت را پیدا میکنند. تنها شرطی که در
ادای نمازهای جماعتی معتبر و مهم است، عدالت مقتدا است
و بس ...

شخص مقتدا، بعد از آنکه عادل شد، فقیه و غیر فقیه
بودنش ابدأ فرقی نمیکند. پیشوای نماز جماعتی - چنانکه
ممکن است فقیه و مجتهد و عالم باشد - همچنان که کاسب و تاجر
و غیره بودنش نیز محذوری ندارد.

نماز میت هم که از جمله واجبات کفائی است، تا کسی
اورا ادا نکرده ادای آن برای همه مسلمین واجبست. و چون
از طرف مسلمانی ادا شد از ذمه عموم ساقط میشود. و در
ادای این فریضه هم بودن مقتدا از صنف علما بیچوجه
شرط نیست. در مملکت ما ایران، گاهی اتفاق میافتد که طالبی برای

میتنی نماز میخواند و دیگری در محبت و عدم محبت آن شبهه کرده
در سرقبر میت نماز را تجدید میکند. این مسئله اگر در واقع
از روی تردید در عدالت و عدم عدالت مقتدای اول ناشی شود،
بازیک وجهه داشته است... ورنه دین مبین اسلام بعنوان
اینکه پایه فلالی از مرتبه بهمانی برتر و بالاتر بوده بهانه کشمکش
بدست هیچکس نداده است.

علمای اعلام - رضوان الله علیهم اجمعین -

تزویم و تطلیق

میفرمایند که در صورت نبودن کسی

عالم زبان عربی، عقد نکاح بزبان فارسی هم، ممکن است. «
اجرای طلاق، نیز مثل عقد نکاح بوده مگر اینکه علما، در
مسئله طلاق، شهادت عدلین را شرط میدانند و باین اهتمام
زیاد میدهند.

همین فتوای علما ثابت میکنند که عقد نکاح بزبان غیر
عربی و از طرف شخص غیر عالمی هم ممکن است. و در واقع
نیز همین طور است. و سندی بعربی بودن عقد و مجتهد بودن
ناقد در شرع نیست. و این فتوای علما را بمواقع ضرورت
نیشود حمل کرد، چه که مسئله ازدواج در هیچ مؤردی
اضطراری نمیکرد.

اما مسئله اخباری و یا انشائی بودن صیغه «انکحت»

و «زوجت» و امانت اینها و تصریح عاقد ببلوغ مهر و وکالت وکیل در نکاح دائمی و مدت معین در متعه مسائلی نیست که محتاج تأمل بشود. زیرا که این قبیل صبیح، در هر وقت، در هر موقع و بهر زبان استعمال گردید لابد انشأ خواهد بود. وقتی که فروشنده متاعی میگوید «فروختم» و خریدارش میگوید «خریدم» هیچیک از این دو نفر خرید و فروش گذشته را حکایت نمیکنند. و بلکه داخل در عملیات خرید و فروش بودن خودشان را با این کلمات بهم دیگر حالی میکشند که معنی انشأ بودن صیغه نیز همانست.

بلی در صورتیکه عقد بزبان عربی جاری شود، فهمیدن عاقد معنی لغات عربی را لازم است زیرا اگر کسی - در هر باب ولو که عقد نباشد - حرفی بزند که معنی آنرا خودش هم نفهمد آن حرف از درجه اعتبار ساقط و در حکم هذیان و لاطایلات خواهد بود و ولی در صورت جواز عقد بزبان خود عاقد، این محذور هم از میانه مرتفع میشود.

و همچنین، تصریح عاقد ببلوغ و مدت و شرایط و غیره برای تکمیل اطلاعات مشهود و قطعیت و رسمیت دادن بخود معامله است. و اینهمه دقت و اهتمام در خصوص شهود و غیره محض جلوگیری مروج و دفع مفاسد است. و اگر این

قبیل معاملات با اطلاع محاکم رسمی واقع گردد و در دفتر منظمه
محاکم مزبور ضبط و ثبت شود؛ همه اینگونه مخدورات مرتفع
خواهد گشت و مردم از مرافعه عرض و منازعه ناموس اسوده
خواهند شد.

و عظم و نصیحت پیشوایان قومی
رای جهال ملت خود از عادات
کزیده و افعال پسندیده است.

ترغیب و تحریر مص مردم
به ترك دنیا

هیچکس در دنیا محامد و محاسن این شیوه ستوده را
نیتواند انکار کند؛ ولی اول شرط و عظم و نصیحت مراعات
صلاح آن قوم و منظور داشتن فلاح آن ملت است.

در مملکت ما ایران قسمتی از متسین علم و معرفت و عظم
و نصیحت را حرفتی برای خودشان قرار داده و اغلب، از ایام
خوردی این صنعت را مشق کرده و هر یک از ایشان باندازه
استعداد و باقتضای فطرت خود در یکی از طرق مختلفه آن
مهارت مخصوص پیدا میکنند. یکی در لطق و بیان طامیانه،
دیگری در فصاحت و بلاغت، بعضی در وعده و وعید، برخی
در تصوف و فلسف، گروهی در آمیختن جد با هزل...
و روی هم رفته در جلب عوام و اداره افکار عامه و نگاه باب

میزنند و نیرنگها بکار میبرند تا اینکه موفق میگردند . و اگر منظور ایشان از این همه ترتیبات تنبیه قوم و ایضا ملت میباشد ، واقعا خدمت مهمی بعالم اسلام میگردند و منت بزرگی بکردن مسلمانان میکنداشتند . بدبختانه کار برعکس بوده است . . .

این طایفه ازدهات کوچک و قصبات متوسط و شهرهای بزرگ در هر جا و هر گوشه پیدا میشوند . در اغلب بلاد سالی در ازده ماه در بعض نقاط لااقل ماه محرم و شهر رمضان را مردم دریای منبر ایشان کرد میابند . مواعظ ایشان هم در سایهٔ مارتی که کرده اند و بیاری مهارتی که دارند در خاطر مستمعین تاثیرات مهمی میبخشد . همهٔ آنها - از خورد و بزرگ - در تهدید مردم و تصویر احوال هول انگیز مرگ و معاد بد طولی دارند . از آن احتضار تا عاقبت کار همه عقبات و آفتها چشم انسان میارند . فقرات نزع ، سكرات موت ، هیبت عزرائیل ، ضیق مزار ، رطوبت لحد ، تاریکی کور ، کرزنکی ، مشعل منکر ، تاجی* سوال ، سختی جواب ، فشار قبر ، دشواری صبر ، ولولهٔ صور ، زلزلهٔ قبور ، دهشت نشر ، وحشت حشر ، هول محشر ، طول نشور ، صعوبت حساب ، شامت کتاب ، باریکی صراط ، از دحام حلق ، عمق عقبات ، التهاب جهنم ، حملهٔ فاشیه ، غلظت غلاظ ، شدت شداد ،

قساوت مالک، قسوت درکات، ظلمت جهیم، غلبان جمیم،
شعورن مویم، اقمرار جلود، اشنج اعصاب، کداختن
عظام، جوشیدن مغزها، خروشیدن صدوره، امتداد اعناق،
بر آمدگی عیون، خشکیدن زبانها، سوختن دلها و هزارها
شدا بد عذاب و عقاب و مهالک معاقبین را با مهارت تمامی در
الظار مجسم مینمایند. و از این همه تفصیل تنها یک غرض
دارند و آنهم بیزار کردن مردم است از دنیا و باز داشتن خلق
است از کسب و کار.

همه، و بدون استثنا، خیلی سعی دارند که مردم را از
دنیا بیزار، از کسب متنفر، از تجارت روگردان بکنند،
باندازه که تمام خلق داروندار خودشان را محض رضای خدا
در دامن ایشان بریزند و از کسب و کار بالمره دست کشیده
در گوشه مساجد و دریای منابر شان جاگزینند، اگر فقیر
و بی چیز و محتاج نان خالی شدند صبر کنند. اگر پیش مهمان
سرافکننده و نزد اهل و عیال شرمنده گشتند متحمل باشند.
اگر دچار فقر و فاقه و گرفتار قحط و غلا گردیدند بحق توکل
نمایند و اگر بواسطه کهالت و تبلی افراد، هیئت جامعه ملت،
مفلس شد و در تحت اسارت اقتصادی سرمایه داران مغرب
درآمد، چه اهمیتی دارد؟ و بحال ایشان چه فرق میکند؟

خود ایشان را تبرعات دهه‌شورا و ماه مبارک صیام کافی است.
در صورتیکه روح بك مملکت ثروت آلت است. حياك بك
ملت با تجارتش قائم است. مملکتی که واردات اجناسش از
صادرات پیش، صادرات نفوذش از واردات کمتر شود،
زود و با دیر دچار افلاس میگردد. افلاس بك ملت، دولت
را گرفتار ضعف می‌کند. ضعف دولت موجب عطلات و بطالت
تشکیلاتش میشود. دولت ضعیف بحفظ حقوق رعیت قادر نمیشود.
ماملت ایران، از مضرات فقر و فاقه ملت و از مهالك ضرورت و
احتیاج دولت بی‌خبر نیستیم. همه میدانیم که جمالها، عملها، فعلها،
و اکیسها و خرکیهای ممالک همجوار چرا اغلب از ایرانهاست!
همه میدانیم که دولت ما دوایر و ادارات خود را بجه صعوت
اداره میکند! هر ماهی، اجزای بك وزارتخانه، عمال بك
ولایت، تعطیل اشغال میکنند، دست از کار میکشند، استعفا
میدهند.. چرا!.. برای اینکه خزینه دولت خالی است.
شکم مأمور گرسنه است!.. چرا؟.. برای اینکه ملت ما فقیر
و دولت ما ضعیف افتاده است!.. چرا؟.. برای اینکه از نقطه
نظر تجارت خیلی عقب مانده ایم و روز بروز با افلاس میرویم!..
چرا؟.. برای اینکه در کله ما جا گیر شده است که: الدنيا
حیفة و طالیها کلاب!..

در سورنیک حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)
از مکه مکرمه ناشام بعزم تجارت قطع مراحل میفرمودند .
ویکی از اسباب ازدواج ان حضرت با خدیجه کبری تمول
ان با نوبی محترم بود . حضرت امیر برای کسب معیشت مزدور
یهود میشدند . حضرت صادق میفرمایند: « العلم کل العلم »
التفقه فی الدین و تقدیر المعیشه »

راست است که انبیا و اولیا بزخارف دنیا اعتنا نمیفرموده
اند . و در مذمت ارباب حرص و امساک ، احادیث و اخبار
زیاد وارد شده است ، ولی هیچیک از اینها دلیل ترك دنیا و رفتن
بزر اسارت اقتصادی اجانب نمیشود . اسارت اقتصادی که
سهل است بلکه کشیدن منت دیگران را هم تجویز میکنند .
حضرت امیر منت مردم را بر ایشان ذل بزرگی شمرده
میفرماید : -

« لنقل الصخر عن قلل الجبال »

« احب الی من من الرجال... »

و بسا اوصافی که در ائمه و اصحاب ممدوح بوده است و در
دیگران مقذوح . حضرت امیر در بصره وارد خانه «علاء ابن
زیاد حارثی » میشود . صحبت از بزرگی خانه بیمان میاید و سخن
انجا میکشد که «علاء ابن زیاد » از برادرش «عاصم » شکایت

میکنند. حضرت، اسباب شکایتش را میپرسند. علاء ابن زیاد در جواب عرض میکند که «عبانی بر سر کرده و از دنیا بدر رفته» یعنی، تارک دنیا گردیده است. حضرت امیر، امر باحضار طاصم میفرمایند و چون حاضر میشود حضرت خطاب عتاب آمیزی کرده میفرمایند: -

«ای دشمن خویش! .. در واقع بدبخت شده... رحمی»
«پاهل و عیالت نیاید؟ نمیدانی که خدا نعمتهای خود را»
«حلاک کرده و اگر خوردش بشاری بخداوندش نیاید؟!..»

طاصم عرض میکند: «یا امیر المؤمنین درستی لباس و چیزی طعام خودتان همه را معلوم است». باز آنحضرت میفرمایند:-

«بدا بحالت!.. من مثل تو نیستم... خدا بر پیشوایان»
«عدل واجب کرده است که خودشانرا با وضع ضمنا اداره»
«کنند تا فقرا را فقر خودشان کراتر نیاید...»

پس معلوم میشود که اقتدای مردم بانبیا و اولیا در این قبیل موارد غلط محض و خطای آشکار است. و هیچیک مافل اهمیت امروزه تجارت و اقتصاد را نمیتواند انکار کند. جنک جهانکبر امروزه که روی زمین را فرا گرفته و طائفه بشر را ماتم نشین کرده در سر همان مسئله اقتصاد است که متفکرین و متبحرین ملل مرقیه حیات و ممات خودشانرا بسته بدان

دانسته و برای احراز يك موفقیت و ظالیت تجارتي بآتمام قوای خودشان و از جان و دل میکوشند. خداوند حکیم بندگانش را امر میفرماید که «اعدوا ما استطعتم من قوه» و سر هر قوه سرمایه است و بس . . .

بامسئولیت مرانب، تخریص و ترغیب خواص ملتی عوام قوم خود را بفقیر و فاقه و تنبلی و کسالت بامعنی و غلط و نصیحت ابدأ وفق نمیدهد. و غلط و نصیحت انرا کوبند که شامل سلاح و کافل فلاح مستمع شود. نه اینکه باعث فلاکت و جالب هلاکت پذیرنده گردد . . .

خوبست و اعظبن ما هم کسی در اسباب تدنی و انحطاط ملت خود و در عوامل ترقی و تعالی دیگران غور کرده بامراض اخلاقی و اجتماعی مردم و چاره دردهای بی پایانشان پی برده، وقتی که در عرشه منبر، بجای بیغمبری نشینند، حرفی بزنند که فائده دهد، بندی بدهند که سودی بخشد. و اگر این شیوه مرضیه را گروهی برای خود عمر معیشت قرار ندهند و از این رو بمشغول داشتن مردم با رطب و یابس مجبور نگردند؛ خیلی بیجا خواهد بود. چه، بندی که از روی تاز، نه از راه، تصنع محض رضای خدا و بدون هیچگونه فرض و مرضی داده شود، تا تبرش بیشتر خواهد بود که حرفهای مال فروش و باب تجارت . . .

نقل اموات بمشاهد

نقل اموات بمشاهد مقدسه - كه فعلاً
در ایران متداول است - از جمله
مبدعات ازمنه اخيره بوده است -

مقدسه

استحباب این عمل كه سهل است .. حتى بجواز انهم در شرع
انور دلیلی موجود نیست. و بلكه عقل و نقل - هر دو - عدم
مشروعیت آنرا میرسانند.

اموات منقوله بمشاهد مقدسه یا بطرز معروف «امانت»
و برای مدت موقتی دفن میشوند و یا اینکه قبل از دفن روانه
مشاهد مقدسه مینمایند. آن را كه - باصطلاح - «امانت»
میکذارند، پس از مدتی کمتر از چهار و پنج سال بیرون میآید
و رند، حتی در اكثر نقاط مدت سه سال را هم کافی میدانند
جسدی كه پس از انقضای همچو مدتهای قلیلی بیرون آورده
میشود استعماله کاملی در رك و ریشه و كوش و پوست بدن آن
بعمل نیاید. روی استخوانها، مایع غلیظی مثل سیر پشم -
كه خلاصه تغییر یافته و بهم آمیخته لحم و شحم و اعصاب و عضلات
است - يك عفونت تندی باطراف خود نشر میکند. و هنوز
مفاصل میت بیچاره متصل میباشد. عمله «نش قبر» محض
نواب و باجبار تعفن با تیزدستی هر چه تمامتر بند بندش را از هم
جدا کرده در جعبه مخصوصش میکنند چنانچه و در شكستن و بستن

استخوانهایش - محض رضای خدا و بامید بردن اجر بیشتر -
باهمدیگر مسابقه میکنند. انوقت طیب حاذق لازم است که
ناظر بوده مفاسد و مضرات آنرا - از نقطه نظر حفظ الصحه -
بشمارد. و فقیه صادقی میباید که حاضر شده معاصی و منہیاتش
را - از روی احکام شرع انور - بیان فرماید !..

و ان را که قبل از دفن حمل و نقل میکنند مضرات او
بصحت عمومی بواسطه اشتداد تعفن و ازدیاد تأثیرات مسریه
علل آنها کمتر از اولی نبوده است و خود این عمل منافی دستور
العملهای مؤکدست که در خصوص سرعت دفن موتی از
پیشوایان دین مبین وارد شده است. علاوه بر این؛ نقل اموات
بی سببی از محل بمحل دیگر نیز در شرع انور مذموم است.

در زمان حضرت امیر (علیه الصلوٰة والسلام) یکی از اصحاب
در « رستاق » کوفه فوت کرده بود. احبابش بشهر کوفه
نقل کردند. چون حضرت باخبر شد برایشان بر آشفتم و
فرمود: « بشیمه یهود و نصاری تبعیت نکنید که اموات خود
شانرا به بیت المقدس نقل میکنند ». و حال آنکه مسافت
رستاقی کوفه تا خود شهر چندان نبوده و حالا جنازه ها را از
اقصای بلاد ایران بمشهد حضرت رضا و کربلای معلی و نجف
اشرف .. حتی بمشاهد امام زاده ها حمل و نقل نموده در محن

مشاهد دفن کرده منظره مقامات متبرکه که را بوضع قبرستانی
 میگذارند؛ در صورتیکه شرع انور محل قبرستانها را خارج
 آبادها معین کرده است و بهر نحو باشد از منافذ مرعی و غیر
 مرعی مقابر عفونت و وسایط سائره امراض مسریه بیرون
 زده مردم بچاره - که دران مقامات متبرکه همیشه کثرت و
 ازدحام دارند - مبتلای هزار گونه درد بیدرمان میکنند .
 و چون همه مشاهد مقدسه محل اقامت علمای اعلامست اینهمه
 نشبثات نامشروع پیش چشمشان واقع میشود . و تعجب است
 که همچو مبدعانی را برای العین دیده و مردم عوام را از ارتکاب
 آنها نمی فرموده و ایشان را حالی نمیکنند که تاخیر در دفن
 اموات . نقل آنها از محلی به محلی دیگر ، بنش قبر ، شکستن اعضا
 و جوارح موتی ، قرار دادن قبرستانها در داخله بلاد ، همه
 هر یک ، به تنهایی منافی شریعت است . و چون این عمل از جهانی
 چند مخالف حفظ الصحه بوده و حفظ نفوس در شرع انور
 واجب است . خود از هم من حیث المجموع و اساساً جایز نمیشود .
 و بعلاوه ، این یک بدعتی است که نه عقل و نه نقل - هیچیک -
 دلیلی بجوازش ندارد .

و مردم عوام که منع ونهی نمیبینند و فتنه عزیزی از ایشان
 نفوت شد محض تسلیت خاطر متحمل این همه زحمت و خسارت

بپوده میگردند. در صورتیکه اغای از رفیات همچو در خواستی
 از بازماندگان خودشان نمیکنند و بر فرض اینکه همچو وصیتی
 کرده باشند، چون وصیت مشروعی نیست، بجا آوردن آن
 بفرقه کسی واجب نمیشود. اگر کسی میخواهد نوشته باخود
 باخبرت ببرد و یا تحفه رفته کالش بفرستد کاری کند که نامی
 باقی گذارد. مبرائی نماید که خیراتش بدیگران برسد. ورنه
 مشقی خاک نوده را چون زیره از کرمان به نجف بردن و جعبه
 استخوان را مانندنی شکر از خوزستان به خراسان فرستادن
 بحال بزمرد مرده چه تفاوت خواهد کرد ؟ . . .

بزرگان گفته اند: «تکاپوی اهل دنیا
 از چهار مقصد نمیکند: وفورمال، لذات
 حال، ذکر سایر، ثواب باقی» .

آیین تعزیه داری

سردان عالی همت، که از مال و منال و لذایذ احوال چشم
 میپوشند، بخصیص ذکر سایر و ادخار ثواب باقی تصر عمل
 میکنند. و قومیکه زحمات آنها را منظور میدارد، در واقع
 مشوق ارباب هم عالیه بوده علاوه بر اینکه فریضه حقیقتی
 و قدردانی خود را بجا میآورد ببارز اینگونه احساسات نجیبانه
 موجب لشورتی اشخاص بزرگی از میان افراد خود گذشته
 تاثرات مهمه در ترقی و تعالی مات میبخشد و خدمت ممدده

هیئت اجتماعی خویش میکنند .

ملل مترقیه دنیا، ایامی را - که در سر هر سال و یا در اول هر قرنی مصادف بوم ولادت فاتحین بزرگ، کاشفین معروف ، علمای بنام، حکمای مشهور، ادبای نامدار، فداکاران باهمت و خدمتگزاران ذی قیمت ملت خود میشود - آینهها اجرا میکنند و در ضمن آیین تاریخ زندگانی، کیفیت زحمات، اهمیت خدمات ایشان را ذکر، مناقشان را یاد، محامد شانرا تذکار کرده بنام اغلبي از ایشان ؛ بناها میسازند، جمعیتها تشکیل میدهند، کلوبها باز میکنند، کوجهها و خیابانها و محلات را باسم آنان تسمیه مینمایند... و بعضی از ملتها، این قبیل مراسم قدردانی را تنها بمرامدان خود تخصیص نداده، ملاحظه ملیت و قومیت را بکنار گذاشته در باره بزرگان ملل دیگر نیز که خدمت بنوع کرده اند مرعی میدارند .

جشن میلاد بزرگان دین و ماتم ایام وفات آل رسول - صلی الله علیه وسلم - هم در ایران از این قبیل بوده و بااساس این داب مرغوب هیچکس نمیتواند ایرادی بگیرد . الحق . . پیغمبر ذی شانی که فرقانی همچو قران آورد، ال و اصحاب کرامی که در هدایت و ارشاد انام از هیچگونه فداکاری دریغ نفرموده اند، حقیق هر قسم حقیقشناسی و قدیر هرگونه قدردانی بوده

و هستند، مخصوصاً حضرت سیدالشهدا - علیه آلاف التحية
والتنا - که به تصدیق مورخین محقق هیچیک از پیشوایان ادیان
و رؤسای مذاهب همت حساست و حشمت شهامت آن حضرت
را نداشته و هیچ جمعیتی باندازه اصحاب باوفایش ثبات و متانت
و قداکاری به خرج نداده است .

متأسفانه .. آیین عزاداری، در ایران و در دهه ششورا،
بطرزى اجرا میشود که خود آن حضرت بالعرضه نبی
فرموده اند .

حضرت سیدالشهدا - علیه آلاف التحية و التنا - روز
ششورا، در مقام وصیت بعلیا مکرمه ، حضرت زینب سلام الله
علیها میفرموده اند :-

« پس از شهادت من، مویت نمکنی، روت
خنزاشی، بسینه ات زنی، دشمنانرا بشهادت نیاری.. »

اصلاً کندن موی، خراشیدن روی، جزع بی حد، فزع
بی اندازه، بغوت متوفانی - ولو هر که باشد - در شرع انور
مذموم است، سینه زدن و فریاد کشیدن، از شعائر جاهلیت
است که در میان عرب باقی مانده و از اعراب بایرانیان سرایت
کرده . اقامه تعزیه، برای ال اطهار - سلام الله علیهم اجمعین -
یک سنت عقلی بوده و باید در دایره منطق اجرا شود. از احادیث

واخبار آنچه ثابت شده محزون و مغموم بودن حضرت صادق است در دهه عاشورا و انشاء «دعبل خزاعی» است بعضی از اشعار حزن انگیز خود را در حضور حضرت رضا و متأثر گردیدن آنحضرت است.

در ایران، این آیین معتول - مخصوصاً از قری بدین طرف - از دایره منطق بکلی خارج شده و بدرجه ازا فرراط رسیده است که در دوره جاهلیت و در میان اعراب هم امثال آن مشهود نیافتاده است. این افراط که در ازمنه اخیر بدرجه فصوی رسیده بود، حالا هم ازان پایه جندان پایین نیامده است. باز هم، در دهات مملکت ما ایران - علی العموم - شبهای دهه عاشورا را دسته «شا حسین و ا حسین» میکشند. روزها را بادسته‌ها مساجد و تکایا را میگردند. شب عاشورا را «مقتول بندی» کرده دورش «شاه حسین» میزنند. صبح روزش را سرشکسته و فقه و قداره زنان دسته کشی میکنند. شبهای یازده و دوازده و سیزدهم را چراغ نیافروزند. و بادسته های سینه زنی بخانه رؤسا و تعزیه داران و ماعز دکان بسر سلامتی میروند. و در بعضی از دهات بزرگ و متمول شبیه آوردن و تعزیه گردانی نیز مرسوم است. عین مراسم، در قصبات بدبذیه و طنطنه بیش اجرا میشود. در قصبه ها - به علاوه دهه

عاشورا - ایام وفات اغلی ازائمه اطهار نیز - دسته‌ها باز جمع
 و ترتیبات شبیه خوانی فراهم میگردد. رونق و طعطر اراق
 مآعداری در شهرها از قسبات نیز بیشتر است. در شهرها علاوه
 ترتیبات مذکور عادت تقسیم شمع نیز هست که شب تا سوا
 دسته‌ها از مردم عبا و قبا و شال و عقال عرب پوشیده شمع
 زیادی برداشته مساجد و تکایا را میگردند و بکنار و گوشه هر
 منبری چندی از آنها را نشانده و روشن کرده بمجمله تمام رد
 میشوند. این دسته‌های شمع برای در انشای گردش چنان عجله
 و شتاب دارند که اگر بزن و بچغنی دست و پایی برخوردارند
 لگدکوب و پاعالش میکنند. دسته‌های تیغ زنی - که در بعضی
 نقاط خونین کفنانش مینامند - در اغلب شهرها نفوقاً زیادی
 دارند. دسته‌های خونین کفنانش دسته‌های سینه‌زنی و شا
 حسینی روز عاشورا طرف صبح خانه‌های اکابر اعیان و اجله
 علمای شهر را میگردند و چون بمقر حکومتها میرسند آزاد
 کردن مقصرین دولت را از حکام میخواهند و انقدر اصرار و
 ایستادگی مینمایند که بالاخره موفق میگردند. و اغلب این
 مقصرین از مجرمهائی میشوند که مستحق مجازاتهای سخت
 میباشند از قبیل قاتل و جانی و باغی و طاعنی و راهزن و سارق
 و غیره .

ترتیبات دهه عاشورا در شهرها تا اربعین حضرت سید
 الشهدا - علیه آلاف التحية والثناء - مداومت میکنند ، ولی
 رواق دهه عاشورارا نمیدارد . زیرا که مردم هوسناک یواش
 یواش خسته ، صدای نوحه خوانها و روضه خوانها کم کم گرفته
 میشود . ولیکن کپانیهای شبیه کردانی - که این مسلک را
 برای خودشان حرفی اتخاذ کرده اند - سالی دوازده ماه را
 از یخه مردم دست بردار نیستند ... صبح زود ، وسط ظهر
 طرف عصر ، یکدفعه میشنوی که از بام مسجدی ، از کنج
 خرابه ، از دم کوچه ، از پشت دیواری صدای بوق بلند شد .
 طبلی میزنند و در عقب آواز شبیه خوانی شنیده میشود . مردم
 بیکار جمع میشوند ، گریه میکنند ، نذری میدهند ، تعزیه تمام
 میگرد . شبیه گردانها بساط خودشانرا بر چیده راه خویش
 را در پیش میگیرند ...

در طرف غرب اهالی " همدان و عراق و دور و بر آنها در
 تشکیل کپانیهای سیار تعزیه کردانی شهرت تمام و مهارت مالا
 کلام دارند . و اینها تمام سال ، دهات و قصبات را یک بیک
 میگردند و در هرده و هر قصبه ، روزی چند اقامت کرده به
 ترتیب مذکور نمایشها میدهند .

در میان اینهمه ترتیبات که ذکر شد ، هیچیک با احکام شرع

انور وفق نمیدهد. دسته‌های «شا حسین و وا حسین» در
مرجا و همیشه از اجامر و او باش تشکیل مییابد. سر دسته‌هایشان
هم ز محترنین الواط ان محل واقع میگرددند. افراد دسته با چوب
و چاق و قمه و قداره، حتی... در این اواخر با طبا بچه و تفنگ هم
مساح میشوند. و انوقت دسته‌های نقاط نزدیک و محلات هم مجوار
بهمدیگر حمله میکنند. در میدانها و کویچه‌ها بیکدیگر بر میخو-
زند. جنگ و جدال شروع میشود. جرحه و جنایتها واقع
میگردد و اغلب بقتل و قتل هم میکشد. و مابین اهالی دو محله
همسایه خونی میافتد که کینه ان ابدالدهر باقی میماند. گذشته
از همه اینها، حرکات و سکنات اشخاص، در این دسته‌ها هم
بنفسه يك نوع رقصی است که هیچ فائده فنی و هیچ امتیاز
صنعتی از او مامول و متصور نیست. و تمام معنایش از ملامتی
منیه و از ملاعب مذمومه بشمار است.

دسته‌های سینه‌زنی مرکب است از سینه‌زنها و زنجیرزنها
و اینها وقتی که سر کرم شدند بر غم همدیگر با بچه و زنجیر بسینه
و پشت بشدن میزنند که محاش مانند روی اهل بدعت سیاه
میگردد و اغلب خون میجهد و بعد از فراغت، آثار رشادت
و حماست خودشان را بهمدیگر نشان داده و بیکدیگر تفاخر
میکنند.

یکی از اطبای معروف قسطنطنیه را در ایام عاشورا دیدم
همانا از نمایش آیین مأمرداری* ایرانیان در «خان والده» بر
گشته بود و از روی تاز میگفت :-

«اگر اجساد اغلب ایران ، پس از مرگ تشریح کرده
شود؛ برای العین دیده و بعلم البقین فهمیده خواهد شد که سبب
فوت آنها داء الرثه و یا مرض قلب است . پس که اینها در ایام
عاشورا روی دل و جگر خودشان میزنند ، اگر امراض
مذکوره سبب تام فوت ایشان ننکرده لا اقل سبب ناقص آن
خواهد بود .»

همه این دسته ها از سینه زن و زنجیر زن و شمع بران و خونین
کفن بپای برهنه و گل آلود ، سرشکسته و خون روان ، بی پرچم
و بی پروا ، افتان و خیزان و غلطان و هوسه کنان و پای کویان داخل
مساجد و مشاهد شده سخن و سطح ، عرش و فرش مساجد
و منابر و مشاهد و مقابر را با کثافت کل آلوده و بالوث خون
اغشته میسازند . در صورتیکه پاک و منزّه داشتن مقامات متبرکه
مخصوصاً مساجد که با اعتقاد ما خانه های خداوند است در شرع
انور باتوکید تمام توصیه گردیده . و میزان اهتمام مانی بدین و
آیین خود مراعات احترام و مواظبت و مراقبت به نزهت و نظا.
فت آنها است .

مفاسد شکستن سر و تعزیه کردانی هم بنفسه هیچکس را
پوشیده نیست. علاوه بر اینکه همه آنها جزو لهو و لعب و رفتار
یهوده و کپر دار ناهنجار بشمار است. اغلبی هم موجب اسراف
حون و اضرار صحت و اتلاف وجود بوده مبدءاً خیلی از مفاسد
اجتماعی و منشأ بسی از معایب اخلاقی است. بسیاری هم سیخ
روز عاشورا سر خود را بعنوان تعزیه داری ال و اطهار می
شکنند و بعد از ظهر پشت بام حمامها مات بازی میکنند. اکثری
بطاعات و عبادات اهمیتی نداده بصوم و سلوة و قری نمیگذارند.
سالی دوازده ماه را با معاصی و ملامتی گذرانده با اعتقاد نوپدهای
اهل منبر امید خودشانرا بشفاعت ال اطهار می بندند که
با اعتقاد شان تعزیه داری ان حضرات، ایشانرا از ایفای وظایف
و از ادای فرایض غنی و بی نیاز کرده است. و گمان میکنند که
هر گونه گناهی داشته باشند بشفاعت ال اطهار معفو و مغفور
خواهد گشت... و اینهم یکی از اسباب عمده تجری و نجاسر
عوام ایرانیانست در ارتکاب مناسی و اخلال فرایض و اعمال
وظایف که بالنتیجه باعث فساد اخلاق عموم گردیده و تولید
بسی از امراض مزمنه اجتماعی کرده است.

بسا کسانی که داخل در این دسته ها شده خود کشتی میکنند
بقی غیر از خود نمائی باقران و امثال و قصصی جز خود

فروشی بابکار و آرامی ندارند. تقلید آل اطهار و اسناد هزار
گونه رفتار و گفتار و کردار بی‌اصلی و فرع بایشان بجه عنوان
و بجه دلیل مشروع و مستحب می‌کردند؛ شجاعت و شهامت یک
قوم باسینه زدن و سر شکستن و کربه زاری کردن هرگز
تابت نمیشود. انسان با متانت هیچوقت کینه دل خود را با احسا.
سات رقیقه اظهار نمیکند و آتش مقدس انتقام را که در کانون
سینه خود مشتعل می‌کرد بدو قطره آب شور مبدل کرده
بروی بزرگواریش جاری نمیسازد. عادت دادن مردم از
طفولیت بتاز و تکدر روح شهامت ملت را میکشد. مضرات
افراط قومی در حزن و الم از مقاسد انهمالک ان بعیش و طرب
کتر نیست. و بلکه کثرت حزن و کدر در افسردگی انسان هم
ناثیرات مهمه می‌بخشد.

یکی از پروفیسورهای معروف فرانک میگوید: «شخصی،
شب وفات حضرت عیسی در کلیسا متأثر شده با آن حال بر ملال
بخانه خود بر کشته با همسرش مقاربتی کرده بود.»

«از آن مقاربتش، پسری بوجود آمد که در تمام عمر،
افسرده و پژمرده بود و مردمش مأمزده مینامیدند.»

مردم ایران، در این باب، باندازه افراط کرده اند که اگر
دریای منبر سیرت یکی از انبیای ساسف و یا تنگه از غزلیات

خواجه و شيخ را بشنوند بازبهايمای ميگريند و چشم كريان را
 چشمهٔ فيض خدا و اشك چشمان را بر هر درد بيدرمان دوا
 ميدانند اهل منبر هم براي سوزاندن دل خلق صنعتها بخرج
 داده و مهارتها بكار ميبرند و محض كرياندن چشم اهالي خبرها
 جعل کرده مردم را قانع ميسازند بدينكه هر كس بگريد يا
 بگرياند و يا خودش را بگريه زند بهشتش واجب ميكردده [۱]
 و ميگويند زرق و ريا همه اعمال واجب و مستحب را - جز
 تعزیه داری آل اطهار - هبا و هدر ميسازد . ولی تباکی بر
 مصائبشان جزای بکا دارد .. ياللهجب .. خدای عادل کسی
 را که مال مردم خورده ، بندگانی خدا را آزرده ، ترك طاعات
 و عبادات گفته ، بر ضد او امر خدا و رسول رفته ، در مقابل
 دو قطره آب شور راستی و یا دروغی بدون توبت و انابت و بی
 آنکه حقوق مردم را بخودشان مسترد دارد و رضای خاطر
 ستمديدگان را بدست آرد ، چه سان از سر قصيرش ميكذرد ؟
 و بچه عنوان قرين غفرائش ميكند ؟ آیا اين قبيل جعلیات ،
 افراد ماتی را بضلالت نيماندازد ؟ هيئت جامعهٔ قومی را كرام
 نيمسازد ؟ اخلاق ايشانرا فاسد نميکند ؟ چه گونه ميشود که کسی
 حق ديگری را پایمال نماید ، مابین حلال و حرام فرقی نکذارد

[۱] من بکی، اوابی، اوتياکی وجبت له الجنة .

و بعد بایک آه و ناله سیمیانه و یاریائی دوش خود را از زیر بار
وزرو وبال نمی سازد . اینگونه احادیث بزبان حقیقه ترجمان
کدام یکی از ائمه اطهار می زبید ؟ علمای قوم که صحت و سقم
این مفتریات را بهتر از همه کس میدانند چرا سکوت میورزند ؟
چرا در مسائل و مسائل نمیکنند ؟ چرا در مساعد و مقاب
منع نمیفرمایند ؟ و چرا در خانه هاشم را بروی این دسته کشها
باز کرده بجای آنکه از این قبیل مفاسد جلوگیری کنند تقویت
مینمایند ؟ بر فرض .. اگر این اعمال مسنون و مستحب است
چرا خودشان بجای نمیآورند ؟ ..

در مقام استفتا ، از یکی پرسیده بودند که : « چه میفرمایند
در خصوص اعمال غیر مشروعی که در میان مردم بعنوان
تعزیه جاری مشروع و مستحب بقلم رفته است ؟ .. »

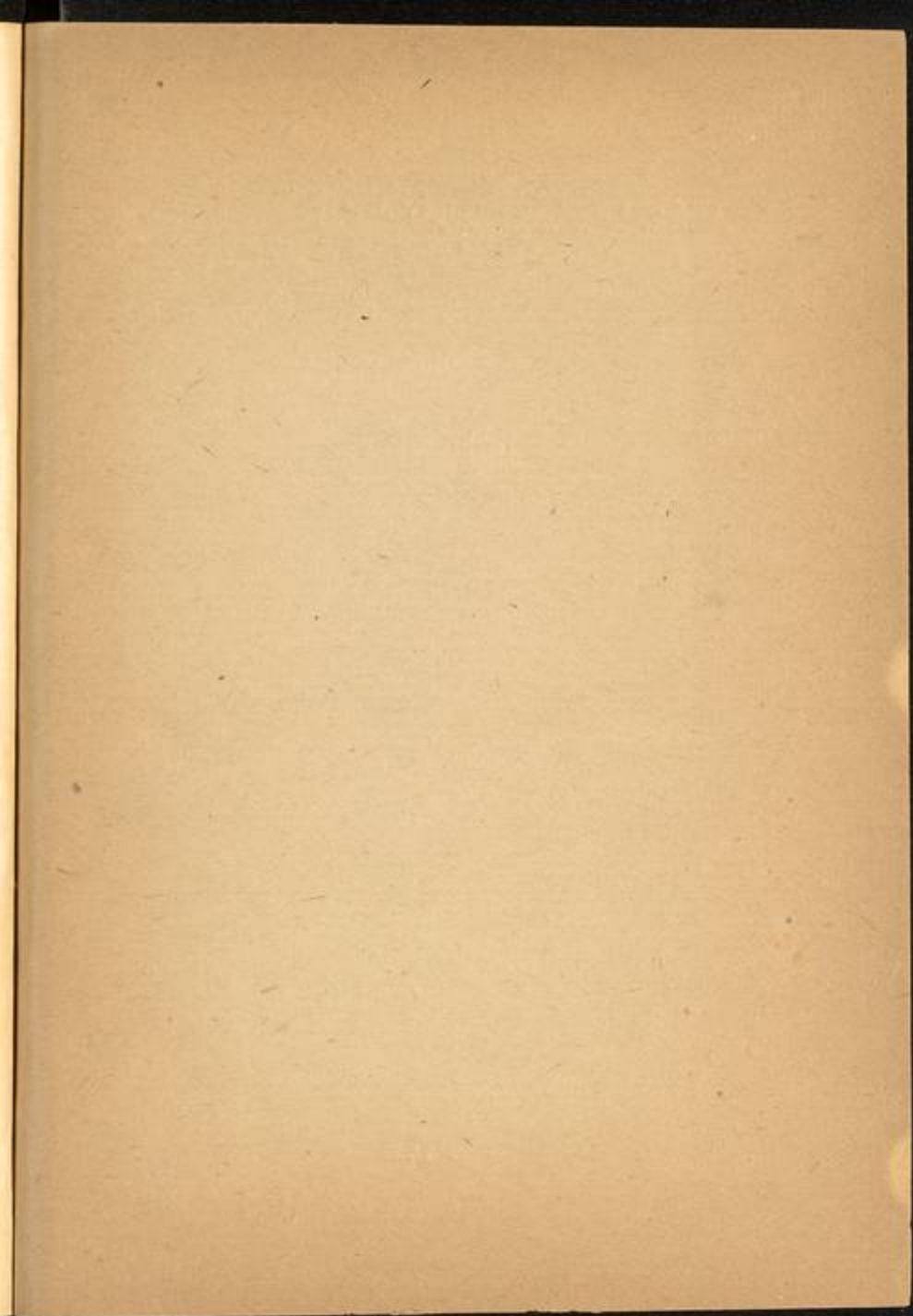
در جواب فرموده بودند که « بروید این سؤال را از خود
حضرت لبوالفضل بکنید »

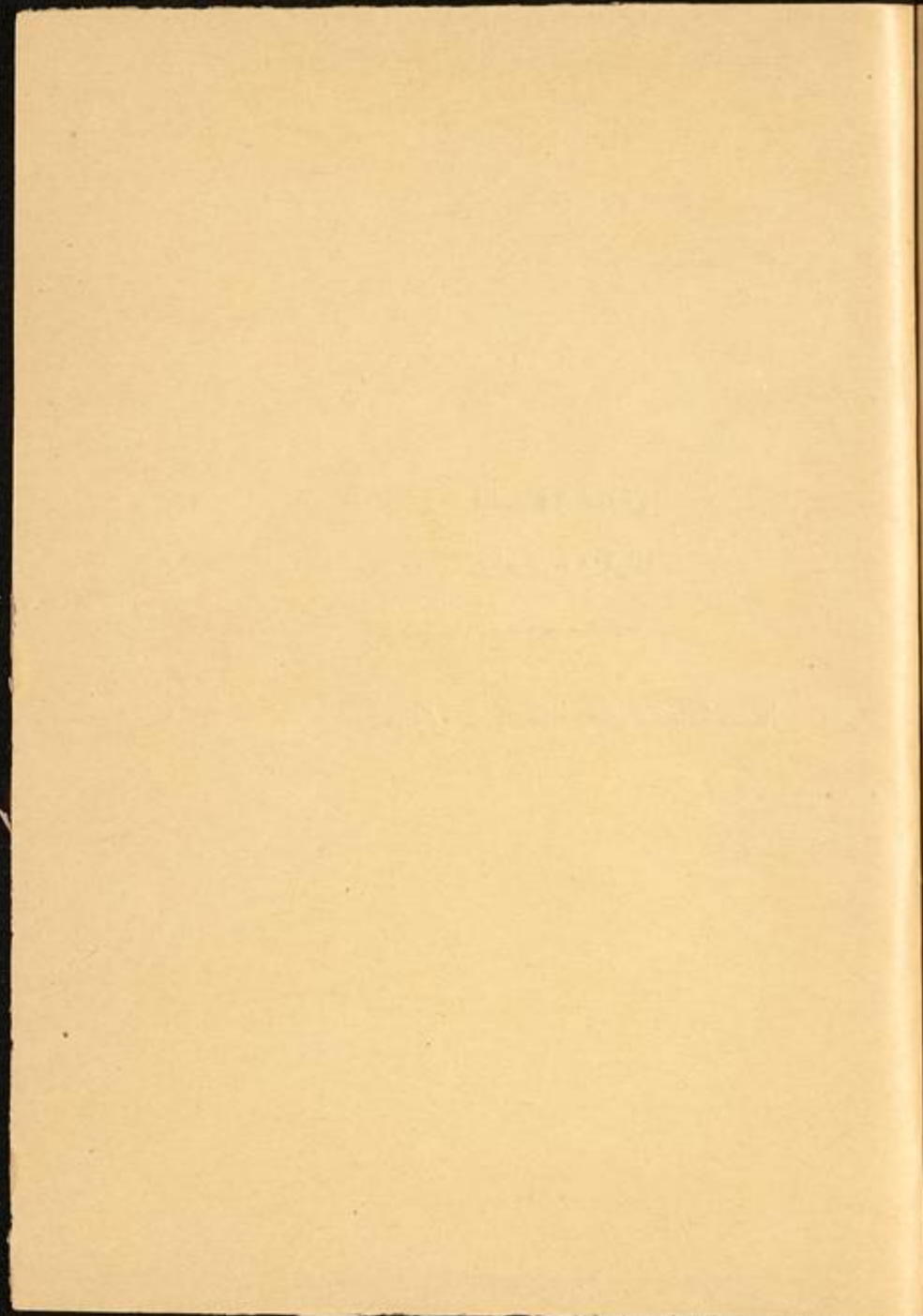
بر واضح است که صاحب این فتوی مقصدی جز اغرا
بجهل نداشته و بیان حقیقه را از نقطه نظر مردمنداری صلاح
حال و مال خود ندانسته است . و اینگونه ملاحظاتی است که
باطل را حق مینمایند و بدعت را سنت . و از این جا است که
صراط هدایت بروی خلق بسته و طریق ضلالت باز میشود .

واینست اسباب و عواملی که ملت را از راه نجات منحرف و بجاه
انقراض منایل میدارد ..

اذا كان الغراب دليل قوم
سبهم سيد الهالكينا ...

انتهی

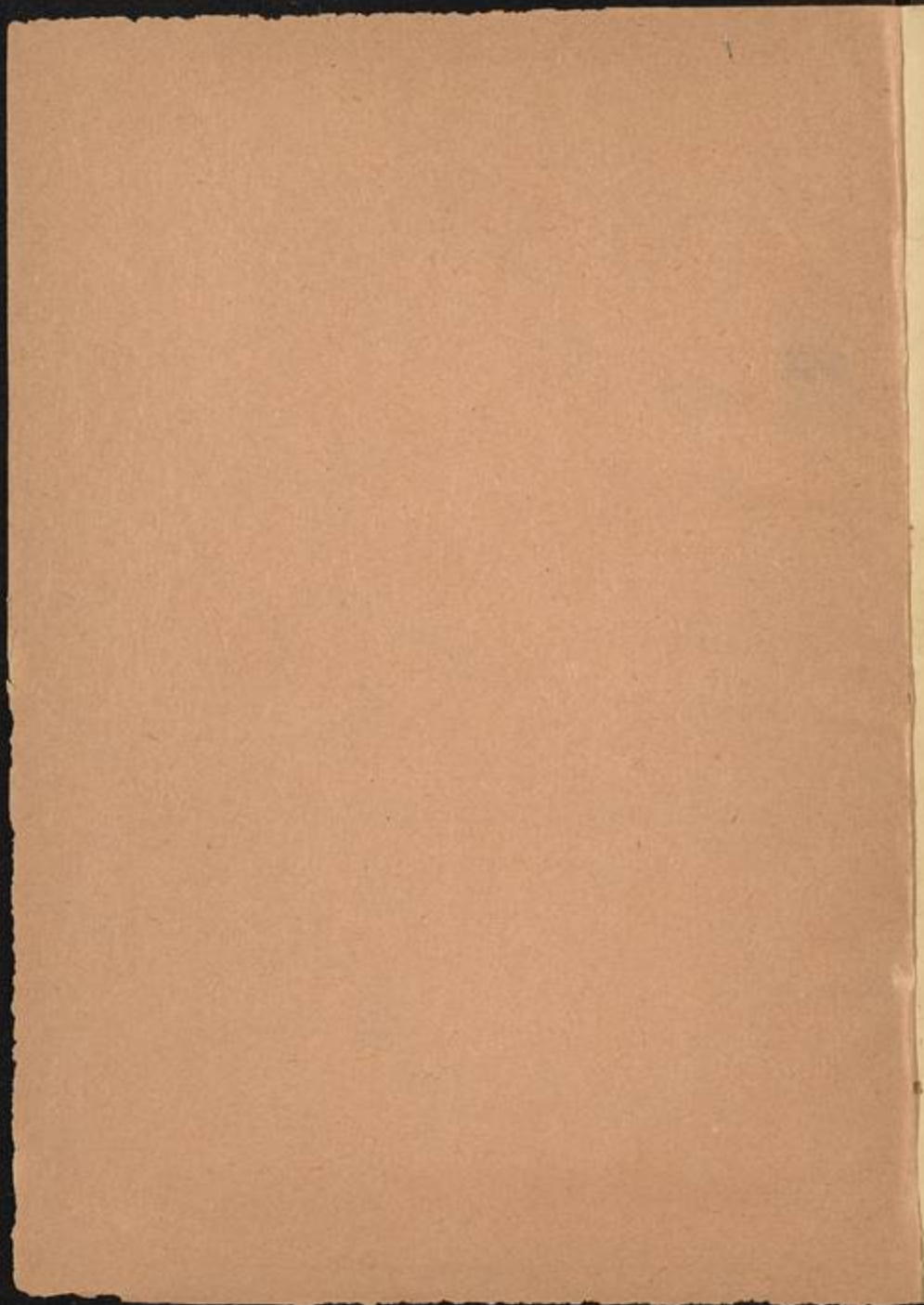


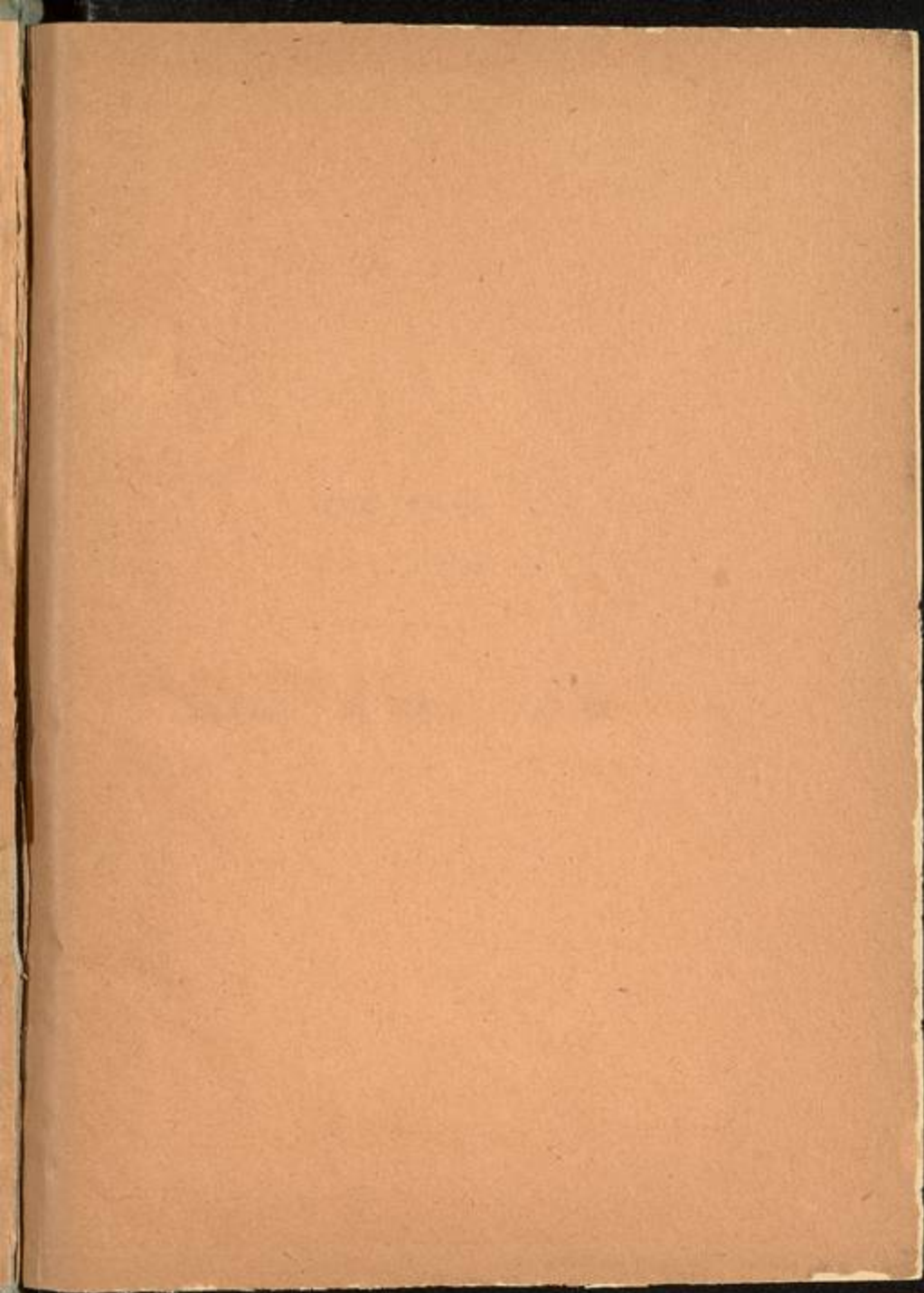


قیمت ۲۰ غروش
در ایران ۱۰ قران



محل فروش - کتابخانه اقبال - جاده باب عالی





893.791

M31

AUG 24 1963

AUG 29 1963

COLUMBIA LIBRARIES OFFSITE



CU58893393

893.791 M31

Din va shuun.

RECAP